

شماره مخصوص سیزده نوروز

# تاسا

سال دوم - شماره پنجاه و سوم - ۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ - بها ۲۰ ریال





# شهرزاد قرمز

محصول خالص چین اول بهاره آسمان هندوستان



شهرزاد قرمز ممتازترین چای بهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسمان هندوستان در اصل به دست می آید و حتی در خود هندوستان با سانی در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشغول پسندشان را اکنون هیچ نوع چای خارجی اقماع نکرده است شهرزاد قرمز را بعنوان بهترین چای خارجی تحسین خواهند نمود

## سپاس

خوانندگان عزیز، استقبالی که از شماره مخصوص نوروز تماشا کردید گرم و محبت آمیز و تشویق کننده بود.

چاپ اول تماشا، با آنکه پاتیرازی وسیع منتشر شده بود، در همان روز انتشار نایاب شد انسان که بنست عدهای از خوانندگان نرسید و از بعد از ظهر روز انتشار تلفنهای مکرری از تهران و شهرستانها به دفتر مجله شد که از ما مجله میخواستند و حتی عدهای به دفتر مجله مراجعه کردند. این همه علاقه و توجه را نمیشد نادیده گرفت. بنابراین همه کارکنان مجله و چاپخانه به فعالیت پرداختند و با کوششی شبانروزی موفق شدیم به فاصله دوروز، چاپ دوم مجله را انتشار دهیم... که آن نیز در مدتی کوتاه نایاب شد.

آنها که دست اندرکار مطبوعات هستند میدانند که انتشار چاپ دوم از یک مجله ۱۹۶ صفحه ای کاری بسیار مشکل و در حد «معجزه» است اما ما بیست چاپخانه بیست و پنجم شهریور و یکوش کارگران فعال آن به این کار توفیق یافتیم و لازم میدانیم که در اینجا تشکر و سپاس خود را تقدیمشان داریم. این استقبال پستری مشوق مادر ادامه این خدمت است و ما را به کوشش بیشتر برای پیوسته مجله از لحاظ شکل و محتوی ترغیب میکند... و اینک برای سپاس از لطف و محبت خوانندگان دومین شماره مخصوص تماشا را در ۱۲۰ صفحه، با هدیه ای جالب تقدیم میکنیم باین امید که رضایت خاطر آنان پاداش زحمات نویسندگان و کارکنان تماشا باشد. «تماشا»

## هدیه این شماره

در این شماره نیز برای خوانندگان گرامی هدیه ای داریم. این هدیه بستری است که «شیوا» طراح مایه اقتباس از یک شاهکار نقاشی: «تولد ونوس» اثر بوتیچلی تهیه کرده است. آیا مایلید همراه بستری بتوان «هدیه تماشا» تقدیمتان کنیم؟ ما را از نظر خود آگاه کنید. بدلیل افزایش صفحات و چاپ این پستری، این شماره به بهای ۴۰ ریال بفروش میرسد.



پوستر هدیه این شماره تماشا را از روزنامه فروش مطالبه کنید

## آقای تماشا



روی جلد: گل، ارغوان بهار  
طرح از: قباد شیوا

# تماشا ۵۳

● صاحب ادبیات و مسئول: رضا قلی ● زیر نظر: ایرج کریمین ● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شیوا  
● دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون ● چاپ: چاپخانه یکتا و پست و پنجم شهریور ● شماره پستی: ۳۳-۴۰۰ ● آگهی ها: دفتر مجله تماشا ● (شرکت سهامی افت) ● ۳۵۲۶۹۶ ● ۳۵۲۶۹۷ ● ۳۵۲۶۹۸

حق اشتراک: یکماه ۷۰۰ ریال ● ششماه ۴۰۰ ریال ● برای دانشجویان و فرهنگیان ۵۰۰ ریال

## در این شماره:

- دنیا از چشم تماشا
- حدیث مکرر
- بررسی و گزارش
- اسطوره سیزدهم فروردین
- گفتگو با آقای هویدا
- نخست وزیر
- کمونیسم در خاورمیانه عربی
- سکوت در لبنان
- کشور پادشاهی متحد عربی
- چهره خاور میانه عربی را
- دیگرگون میکند
- کوهنورد ایرانی عازم سعود
- به قله اورست شد
- ورزش: سال جدید ورزشی
- شروع شد اما از بر لاسه
- تازه خبری نیست
- تلویزیون و ارتباط جمعی
- سانس برنامه در تلویزیون
- تلویزیون در خانواده و جامعه
- تو
- تلویزیون و واقعیت جانشینی
- در تلویزیون و رادیو
- تاریخ و تمدن
- سرگذشت انسان
- تند خاطرات - آکرمه مارو
- هنر و ادبیات
- طنز در مشروطه: از صبا تا لایما
- گنگو با یکی آریزور
- زن در داستانهای صادق
- چوکی
- چهار طنز کوتاه از: زرزدول
- پوششده
- یادداشت های ماری مانسلف
- شعر امروز دنیا
- داستان
- خون بر شغل مرخ (باورقی)
- پلیسی
- سیاره مرده (امانه علی)
- خاطرات آدم
- موسیقی
- ارکستر مجلسی تلویزیون
- در فستوال رویان...
- نقدی بر کسرت ارکستر
- سنلوتیک تهران
- آثار
- نمایشنامه خاتم آگوی
- نقدی بر: یک قطعه برای
- گنگو
- گنگو با عباس لعلندیان
- در جهان آثار
- سینما
- آمریکا، به سینمای اروپا
- چشم دارد...
- راه آخرین شاهکار لیلیتی
- نقد فیلمهای: شکاو در
- شیر - شکست
- کارهای سینما
- تماشا: نوجوانان
- گوناگون
- خبرهای هنری
- میان پرده
- تکه تکه از چهار گوشه جهان
- سفر پستری
- سال موش است...
- کار تکماتور
- جدول کلمات متقاطع



دنیا



از چشم تماشا

## حدیث مکرر

در شماره نوروز نوشتیم: «در عصر ما افکار عمومی همان زود یختم میاید، اما در این فضای شعار آلود، شبه‌الکلیزترین معصیت اینست که کشوری کوچک رضادهد سرزمینی پایگاه نظامی یکی از قدرتهای بزرگ جهان بود.»

در نظر ما مرد سال مردی بود که توانست از خشمبیزترین معصیت رحمانگیزترین اخبار را بسازد: این مرد بنیتوف نخستوزیر مالت بود و مدیر تبلیغات کشوری که مالت را پایگاه نظامی میخواند، این دو، حالتی در دلیا بوجود ورده‌اند که مردم جهان، یعنی آنان که پایگاه نظامی گالاه را جرم میدانند، آرزو دارند که میتوف پر سر خم آید و سرزمینش را برای پایگاه نظامی اجاره دهد.

گر میتوف مالت را پایگاه اجتنی کند مردم جهان برای روزیش هورا میکنند... در هرحال او مرد سال است و تبلیغات کشور طرف معامله‌اش شیپور موفق سال... «

فته‌ای که گذشت پیش‌بینی ما بویوق پیوست یعنی میتوف ای سربازان یگانه فرش سرخ افکند، مالت به نشان فعیشه پایگاه سرافراز شد، خبرگزارپدا در سراسر جهان پیروزی میتوف را بقدرت امواج پراکنده، روزنامه ای ما نیز بروش معمول به ترجمه نخستند و از قول خبره زاری فرانسه نوشتند:

«مردم مالت در لحظاتی که خبر پیروزی میتوف را شنیدند و دانستند که سربازان انگلیسی نخواهند رفت در پایتالیا برقص و شادی پرداختند، شدت ازدحام تا آن حد بود که پلیس راهپای ورود به شهرها را بست تا بر آلبوه ظاهر کنندگان نیزایند.» میگویند پس از آنکه علی‌علیه سلام در محراب عبادت از خون پیشانی وضو ساخت و بر

جعفریان

رسم بیرون رفتن از خانه در روز سیزدهم فروردین‌ماه و آن روز را به شادی و خرمی و خوشی گذراندن از رسوم دیرین ایرانی است و آخرین قسمت از مجموعه رسوم جشن بهاری است که با شبسوری (یا سرخی) و آتش‌افروزی آغاز میشود. و پس از برگزاری مراسم سال نو، با مراسم روز سیزده پایان می‌یابد.

رسوم شبسوری و گاهی در برخی از روستاهای ایران، رسوم جشن سده، دوره جشن بهاری رامی‌گشاید و سیزده نوروز آنرا پایان‌میدهد. این جشن با آئین‌های مذهبی آغاز میشود و پاشادی و خنده که نوعی تزکیه نفس و جزء آداب دینی است همراه است. خنده و شادی در این روزها معنای تمثیلی فروریختن اندیشه‌های تیره و پلید را دارد. اندیشه‌های تیره ره آورد اهریمن و فرزندان اوست و انسان در جشن آغاز سال از همه اندیشه‌های بد تهی میشود، دشمنی‌ها را فرو میگذارد و نهال دوستی‌ها می‌نشاند و آشتی‌ها و روبروسی‌ها آغاز میشود و این یک تزکیه است همانگونه که به گرمای رفتن و شستشو پیش از تعویل سال و خانه‌تکانی و گردگیری خانه که از رسوم دیرینه است نوعی آئین تطهیر است و ایرانی‌ها تطهیر ظاهر و تزکیه درون به پیشباز نوروز و سال نو می‌شتاید خنده و شادی در جشن‌های بهاری ملل دیگر هندو اروپائی گاه جزوی از مراسم دینی است و باید انجام شود و یکی از هدف‌های مراسم قدیم کارناوالی که در جشن‌های بهاری انجام‌میشده و میشود، پدیدآوردن شادی در نهاد مردمان است که بقایای آن در مراسم پیر نوروزی و میرنوروزی قدیم و حاجی‌فیروز جدید که ریشه کهن چندین هزار ساله دارد، هنوز بر جای مانده است.

در میان ملل هندو اروپائی بویژه ملت‌های اسلاوی، هنوز جشن بهار یا مراسم یاشکوه کارناوالی برگزار میشود و قرآینی تاریخی در دست است که می‌رساند جشن بهار ایرانی نیز روزگاری همراه با مراسم کارناوالی بوده است.

ابوریحان بیرونی از «برنشتن کوسه» ذکری می‌کند و آن چنان پیوده است که: «آذرماه پروژگار خسروان اول‌بهار پیوده است و به نخستین روز اژدی از پیرقال مردی پیامدی کوسه، برنشته برخی و بدست کلاغی گرفته، و به یادبیزن خویشتن بادهمی زدی و زمستان راوداع همیگری و زمردمان بدان چیزی یافتی و به زمانه ما به شیراز همین کرده‌اند...»

و این برنشتن کوسه، نوعی رسم کارناوالی است که نوع دیگر آن هنوز در برخی از شهرها و روستاهای ایران بویژه به هنگام سیزده نوروز، معمول است و آن، چنانست که مردی قسمت‌قدامی و خلقی خری یا اسبی را که از پارچه و کاغذ ساخته شده است بر پیش‌پس خویشتن می‌بندد و خود را بشکل موجودی افسانه‌ای در می‌آورد که قسمت بالای آن چهره انسان و قسمت پائین آن بشکل خر یا اسب است و دایره زنان میرقصند و خر را میرقصاند. این شکل کارناوالی که نماینده حلول ارواح است در بسیاری از سرزمین‌های اسلاوی امروزی هم دیده میشود و جوانان به هنگام جشن بهار خود را باینسان می‌آرایند تا نمایشگر ورود ارواح بر زمین باشند.

در برخی از سرزمین‌های اسلاوی یک دوره ۱۲ روزه جشن‌های کارناوالی در آغاز سال نو وجود دارد که ریشه عمیق هندواروپائی دارند. در این جشن‌ها مردم با ماسک‌های حیوانات گوناگون که نماینده ارواح هستند میرقصند و بنا بر فولکلور این سرزمین‌ها، ۱۲ روح پلید در تمام مدت سال ستون‌هایی را که دنیا بر آن قرار گرفته است می‌چوند و هنگامی که ستون‌ها در شرف فروافتادن هستند، سال به آخر میرسد و ارواح

یث برای جشن و شادی پروی زمین می‌آیند و مدتی که مشغول رقص و شادی هستند، ستونهای پان پخوی خود مرمت میشوند و بهال نخستین می‌آیند و جهان فرو نمی‌ریزد. این ارواح در روز بدهم سال نو یا بزمین فرو می‌شوند تا کار خود را بگیرند. بنابراین ۱۲ روز آغاز سال روزهای اهمیت هستند و وظیفه مهمی را در نگاهداشت پان و زندگی بشری دارند و روز سیزدهم آغاز ندگی عادی انسان‌هاست. بنابراین اعتقاد اسلاوی رز سیزدهم می‌بایستی روز جشن نجات جهان و رة تکامل جدید ستونهای جهان باشد و دور بست که جشن سیزده نوروز ایرانی نیز از این انتقاد هندو اروپائی مایه گرفته باشد و نکته‌ای ه نماید فراموش گردد اینست که این روز سیزده ناپراین اعتقادهای باستانی و اسطوره‌های دیگری به ذکر آن خواهد گذشت، بهیچ‌روی روز نحسی

## اسطوره سیزدهم فروردین

از: دکتر بهرام فره‌وشی



شمرده نمیشده است و برعکس روز سعدی است و اندیشه نخواست سیزده یک اندیشه سامی است که به جشن روز سیزدهم پیوسته است. در اساطیر ایرانی عصر جهان هستی ۱۲ هزارسال است و عدد ۱۲ گویا از پروج دوازدهم گانه گرفته شده است و پس از این ۱۲ هزار سال دوره جهان بسته میشود و انسان‌هایی که در جهان هستی وظیفه آنها جنگ علیه اهریمن است، پس از این دوازده هزارسال پیروزی‌نهایی بر اهریمن می‌یابند و با ظهور سوشیانت آخرین نیروی اهریمن از میان میرود و جنگ اورمزد علیه اهریمن با پیروزی پایان می‌یابد. از آن پس دیگر جهان مادی وجود نخواهد داشت و آدمیان به جایگاه ابدی خویش به عالم میتو یا میگردند، پادانستن این مقدمه میتوان گفت که نخستین دوازده روز جشن زایش انسان‌ها گویا تمثیلی از این ۱۲ هزارسال

زندگی و زایش انسان‌هاست و روز سیزدهم تمثیلی از هزاره سیزدهم میتواند باشد که آغاز رهاش از جهان مادی است و از اینرو روز سیزدهم میتواند روز بازگشت ارواح به میتو و روز بزرگترامش کیبانی باشد.

در متون کهن فارسی ذکری از بیرون شدن از خانه‌ها و به صحرارفتن در روز سیزدهم فروردین نشده است. در جشن‌های بهار ساسانی رسم پیر این بود که در روز ششم نوروز محصولی را که پیروزی ۱۲ یا ۷ ستون خشتی کاشته بودند یا نوا می‌پراکنند و میان تالارهای کاخ می‌پراکنند و ستونها تا مهر روز از فروردین ماه یعنی روز شانزدهم باقی میماند. رسم جشن و شادی روز ششم فروردین‌ماه هنوز در میان زرتشتیان ایران برجاست و در روز ششم فروردین که بنام روز زایش زرتشت جشن گرفته میشود، زرتشتیان ایران به شادی و رامش می‌پردازند و به گشت صحرا و بیابان می‌روند، اما چنانکه گذشت مراسم روز سیزده با وجود آنکه در متون فارسی نیامده بطور سنتی در میان قوم ایرانی باقی مانده است.

از مراسم قابل ذکر این روز اینست که همه مردم روستاها و شهرها به صحرای و کشتزارها روی می‌آورند و خردوکلان به شادی و بازی و رامش می‌پردازند و گاهی این گردش‌ها و اجتماعات در پیرامون گورستانهاست و همین نکته میتواند توجیه دیگری برای روز سیزدهم فروردین فراهم آورد. زیرا ایرانیان دورانهای کهن معتقد بودند که در روزهای سال نو ارواح پدران خاندان‌ها به خانه‌های خود بازمی‌گردند و مهمان خاندان خود هستند و از اینرو صاحبان خانه‌ها می‌بایستی در خانه خود به عنوان مهماندار ارواح پدران بمانند، بویژه خانه‌هایی که کسی در سال از آنان در گذشته بود در خانه میمانند هنوز رسم دیدار نوروز اول برای کسانی که در گذشته‌ای داشته‌اند در ایران مرسوم است و همگی بدیدار خانواده‌ای می‌روند که در سال گذشته کسی از آنان در گذشته است و بنا بر این فرصت دیدار چلو فروردین برای خانواده‌ها فقط وقتی میسر میشده است که پدران آسمانی به جایگاه خویش بازگشته باشند و اینان که ده روز مهمان خانواده هستند، گویا همانند هنگامیکه بدن راترک می‌کنند، سه روز نیز در پیرامون خانه در گردشند و سحرگاه روز سوم زمین را ترک می‌کنند. بنابراین روز سیزدهم سال خانواده‌ها از مهماندارای مهمانان آسمانی رها می‌گردند و به آسایش و تماشا و دشت و صحرا می‌روند.

از رسوم زیبای روز سیزده گرمزدن سیزه برای باز شدن پخت دوشیزگان است و این رسمی است از روزگاری که آئین‌های مذهبی و جادویی بهم آمیخته بود و هرکس آرزوی خود را بنوعی بصورت مخصوص عملا برای خود برآورده میکرد و می‌بنداشت که بدین طریق در تحقق آن تسریع خواهد شد و گرمزدن سیزه‌ها در روزهای پایان زایش کیبانی علامت پیوند دو تقعه بارور است که می‌بایستی بهم پیوندند تا تسلسل تواند برقرار باشد و ضمناً آرزوی گرمزنده برآورده گردد.

اما رسم بردن سیزه‌های روئیده به لب جویبارها و ریختن آنها در آب روان، تمثیلی از دادن فدیه به آناهیتا فرشته باروری و برکت و مادری است که مقطر آن آب است. باین طریق تقعه بارورنده‌ای را که ناهید فرشته موکل آن بوده است بخود ناهید باز میگرداند تا موجب برکت و باروری و آسالی در سال نو باشد. بازی‌های گوناگون و آخرین سرودخوانی یک تسروزی در روز سیزده یادگاری از آخرین مراسم کارناوالی دوران کهن است و شادی‌ها و رقص‌ها باقی مانده‌ای از مراسم تطهیر درونی در سال نو است.





# گفتگویی با آقای هویدا نخست‌وزیر



آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر در آخرین روز سال گذشته ساعتی قبل از تحویل سال نو در استودیوی تلویزیون ملی ایران حضور یافتند و در برنامه شما و تلویزیون پاسخ‌های اجراکننده این برنامه - ژاله کاظمی - پاسخ دادند.

مصاحبه آقای نخست‌وزیر در آخرین ساعت‌های سال کهنه مقارن با پایان پنجمین سال فعالیت‌های تلویزیون ملی ایران نیز بود، بدین جهت قسمت‌هایی از این گفت‌و شنود به تلویزیون و برنامه‌های آن اختصاص یافت و آقای هویدا درباره برنامه‌های تلویزیون ملی ایران اظهار نظر کردند که این خود به آخرین مصاحبه نخست‌وزیر در سال گذشته رنگی تازه‌تر و صمیمانه‌تر بشد.

نخستین سؤالی که با آقای هویدا در میان گذاشته شد درباره سال ۱۳۵۰ بود و اینکه سال گذشته برای کشور ما چه سالی بود؟ دولت تا چه اندازه در پیشبرد هدف‌های خود موفقیت بدست آورد؟ و نخست‌وزیر تا چه حد از این سال رضایت داشته است.

آقای هویدا پاسخ دادند: « باید بگویم که سال ۱۳۵۰ از لحاظ اقتصاد و صنعت سال درخشانی بود و در زمینه‌های دیگر نیز پیشرفت‌هایی چشمگیر نصیبمان شد، با این‌همه در این سال با مشکلاتی فراوان نیز روبرو شدیم.

یکی از این مشکلات خشک‌سالی بود که قیمت ارزاق عمومی را بالا برد و ما را مجبور کرد که در طول این سال در حدود یک میلیون و صد هزار تن گندم از خارج وارد کنیم، این رقم در حدود ۲۵ درصد مصرف ایران است که خوشبختانه ب موقع نیز رسید.

این مشکلات روزانه است و دولت در این زمینه‌ها مسئولیت دارد و باید حل کند ولی از نظر صنعتی و اقتصادی پیشرفت‌مان بسیار درخشان بود و در سال ۵۰ رشد اقتصادی ایران به حدود ۱۴ تا ۱۵ درصد رسید که بزرگترین رشد اقتصادی جهان محسوب میشود.

سال ۱۳۵۱ با نویدهای فراوان میدهد و از نظر مبارزه با گرانی چشم‌انداز مطلوبی در برابر داریم، خوشبختانه امسال رحمت الهی شامل حال ما شده است، همین حالا که با هم صحبت می‌کنیم برف می‌بارد و گرچه این برف و باران در ایام نوروز برای آنان که قصد مسافرت دارند مزاحمتی ایجاد میکند لیکن در برابر یک کشاورزی مطلوب را نیز پمانوید میدهد.

بعلاوه این‌را هم باید بگویم که صبح دیروز بدستور شاهنشاه در جلسه هیئت دولت تصمیمات بسیار مهمی را اتخاذ کردیم و سود بازرگانی بسیاری از مایحتاج مردم را در سهمیه جدید واردات و صادرات یا از میان بردیم و یا بسیار پائین آوردیم که این خود بدون تردید باعث پائین آمدن هزینه زندگی خواهد شد.

سیاست ما در سالهای گذشته در مورد مبارک کردن قیمت ارزاق عمومی موفقیت‌آمیز بود، لیکن در سال ۱۳۵۰ باطل خشک‌سالی موفق به مبارک کردن قیمت‌ها نشدیم و یا شاید بقدر کافی نشدیم.

در سال ۱۳۵۱ امیدوارم با این سیاست و با توجه به حساسیتی که دولت بر روی قیمت‌ها دارد، موفقیت بیشتری داشته باشیم، تا هموطنانمان رااحت‌تر زندگی کنند، همانطور که مساعظه کرده‌اید در این چند روز واردات میوه بقدر کافی بوده است و ما اینکار را تا آخر فروردین‌ماه ادامه خواهیم داد تا مردم رفاه بیشتری داشته باشند»

سؤال دیگر درباره وظایف و سبای

تباطل جمعی است، از آقای نخست‌وزیر شنیده میشود که بنظر ایشان در سال ۱۳۵۰ فعالیت این وسایل چگونه بوده است؟

آقای هویدا پاسخ میدهند: «در زمانی که نهندان دور تعداد ندکی از مردم این مملکت حتی دارای ک دستگاه گیرنده رادیو بودند، من خصا ب خاطر دارم که تا ده پانزده سال قبل هنوز گیرنده‌های رادیو به عدد فراوان در خانه‌های مردم دیده میشد، اما امروز دیگر وسایل ارتباط جمعی بصورت مایحتاج عمومی در آمده‌اند.

امروز اگر شما به استان‌های مختلف ایران مسافرت کنید خواهید دید که تقریباً تمام خانه‌ها گیرنده رادیو دارند و در شهرهایی که فرستنده تلویزیون بکار افتاده است، بیشتر خانواده‌ها صاحب تلویزیون شده‌اند و با اعتقاد من این امر بسیار مهم است. ما توسط وسایل ارتباط جمعی بهتر میتوانیم با مردم تماس داشته باشیم، و آنان را واقعاً روشن کنیم، مردم هم میتوانند با استفاده از این وسایل از یک طرف از وضع کشورشان و دنیا مطلع شوند و از سوی دیگر نظرات خود را هم به اطلاع یکدیگر برسانند.

وسایل ارتباط جمعی مانند رادیو و تلویزیون یک وسیله تفریحی هست ولی قبل از آن یک وسیله رابطه انسانی محسوب می‌آید که مردم این مملکت را یکدیگر نزدیک‌تر می‌سازد، از نظر پیشرفت برنامه و کار رادیو و تلویزیون میخواهم راجع به تلویزیون صحبت کنم زیرا رادیو سنت قدیم‌تری در مملکت ما دارد ولی تلویزیون جدید است و این‌را بگویم که تنها برنامه عمرانی ما در سال‌های اخیر که زودتر از زمان بندی خود به

نتیجه رسید، تلویزیون است. گروه جوانی که در تلویزیون هستند با عشق و علاقه کار میکنند و البته نباید فکر کرد که تمام تأسیسات تلویزیون در همین اتاق و یا یک عده افراد محدود خلاصه میشود، در حال حاضر در همین برف و کولاک و پاران عده زیادی در کوه‌ها هستند تا تصاویر این استودیو بتواند به تمام مملکت برسد.

دولت هم علاقه زیادی دارد که تلویزیون توسعه پیدا کند چرا که بودجه‌های گسترش تلویزیون را بموقع پرداخت کرده است، بنابراین علاقه و پشتکار گروهی که در تلویزیون کار میکنند و بودجه‌هایی که دولت در اختیار تلویزیون گذاشته است، این امکان را بوجود آورده است تا این ارتباط سریع‌تر و زودتر انجام بگیرد. مسلماً برای ما تنها مهم نیست که هموطنان ما از تلویزیون استفاده تفریحی کنند، این بجای فروش مفتحم است لیکن آنچه که بیشتر مطرح است اینکه تلویزیون امکان میدهد تا شمال، جنوب، غرب و شرق کشور یکدیگر نزدیکتر شوند، مردم مسائل ملی را بهتر و زودتر دریافت کنند و معلومات بیشتری بدست آورند.

البته هرچه معلومات مردم بیشتر شود، سطح توقعاتشان بالاتر میرود و کار ما بیشتر میشود ولی مملکت ما هم زودتر پیش میرود بنابراین اگر در سال‌های اخیر ما رشد فکری خوبی هم بدست آورده‌ایم، تصور میکنم که تلویزیون و رادیو در این مورد مهم فراوانی دارند.»

نظر آقای هویدا درباره برنامه‌های تلویزیونی پرسیده میشود، «در برنامه برنامه‌های موجود تلویزیون منظم مثل همه مردم بعضی از



برنامه‌ها را دوست دارم و برخی دیگر باب طبعم نیست، خیال میکنم که سیاست تلویزیون در مجموع باید سیاسی باشد که همه را راضی کند و طبق یک برنامه‌ای اکثریت مردم بتوانند واقفا آن استفاده‌هایی را که میخواهند از برنامه‌ها داشته باشند.»

بعد آقای نخست‌وزیر به‌شوخی اضافه می‌کنند: «در این میان باید عرض کنم که در این اواخر مثل اینکه تلویزیون با شخص من مخالفت دارد چون برنامه‌هایی را که من به آنها علاقه دارم در ساعت‌های پخش میکنند که کار میکنم و نمیتوانم از آنها به‌تنوع احسن استفاده کنم.

بمعنا مثال بعضی از برنامه‌های مورد علاقه من تا ساعت هشت بمد از ظهر پخش میشود که تا آنموقع من در دفترم حضور دارم و نمیتوانم این برنامه‌ها را خوب تماشا کنم.

بعلاوه شما جلوی پخش بعضی از برنامه‌هایی را که من دوست داشته‌ام گرفته‌اید و مردم هم تصور میکنند که چون برخی از این برنامه‌ها انتقادیست، دولت از آنها بدش می‌آید و نمی‌گذارد پخش شود.

امروز صبح از آقای کاردان که می‌کردم که این برنامه اختاپوس چه موقع پخش میشود چون در شهر شایع شده بود که چون این برنامه یک برنامه انتقادیست و دولت با آن مخالف است، تقاضا کرده است که جلوی پخش آن‌را بگیرند.

امروز صبح از آقای کاردان که این‌جا حاضر بود این سوال را مطرح کردم معلوم شد که بین خودشان اختلاف افتاده است.

خوب خودتان هم میدانید که در انجمن اختاپوس میان اعضایش معمولاً اختلاف ایجاد میشود اما مثل اینکه این



دفعه اختلاف جدی‌تر بوده است ولی امیدوارم که هرچه زودتر پخش این برنامه مجدداً شروع شود.»

بمعنا آخرین سوال از آقای نخست‌وزیر، طرح دانشگاه تلویزیونی در میان گذاشته میشود و از ایشان بعنوان رئیس دولت سؤال میشود که این طرح اکنون در چه مرحله‌ای قرار دارد و نظر خودشان نیز در این باره چیست؟

آقای هویدا پاسخ میدهند: «نخستین کشوری که طرح دانشگاه تلویزیونی را اجرا کرد، انگلستان بود، ما دو سال است که بررسی‌های عمیقی را شروع کرده‌ایم عده‌ای رفته‌اند به‌سمل و برنامه‌هایی که تاکنون دیگران انجام داده‌اند از نزدیک دیده‌اند و طرحی را آماده کرده‌اند که انشالله بزودی برای تصویب به هیئت دولت خواهد آمد.

طرح دانشگاه تلویزیونی به‌افراد این مملکت اهم از آنها که بدنیال تحصیلات رسمی هستند و یا آنها که در صدد کسب معلومات بیشتری میباشد این امکان را میدهد که اطلاعاتشان را روز به‌روز بیشتر کنند.

امروز آموزش دیگر آن نیست که یک روز شروع شود و در یک زمان دیگر خاتمه یابد، در دنیای کنونی علم با سرعت پیش میرود و ما باید با ایجاد یک آموزش دائمی از مسیر این سرعت دور نیفتیم و یک برنامه دانشگاه تلویزیونی حتماً کمک شایسته‌ای به این منظور خواهد کرد.»

اجراکننده برنامه از جانب تلویزیون و تماشاگران آن آرزو می‌کند که سال نو برای آقای نخست‌وزیر سال خوبی باشد. و آقای هویدا نیز موفقیت‌های بیشتری را برای تلویزیون آرزو می‌کنند.







مسابقه تازه تماشا برای شما

به علت استقبال شما از مسابقه «برنامه من در تلویزیون» از این پس مسابقه ما به تعداد برنامه‌های خوب شما برنده خواهد داشت

برندگان این مسابقه هر کدام:

- ۱- ده هزار ریال جایزه نقدی از مجله تماشا می گیرند
- ۲- یک موقعیت استثنائی برای همکاری با تلویزیون ملی ایران به دست خواهید آورد

## یک پوزش و چند تذکر

به جرئت می توان ادعا کرد که تاکنون سابقه نداشته است که مسابقه‌ای در مطبوعات ایران به حد مسابقه «برنامه من در تلویزیون» مورد استقبال طبقات گوناگون مردم قرار گیرد و اینچنین با شور و علاقه در آن شرکت کنند.

نامه‌های رسیده برای این مسابقه آنقدر زیاد است که مسئولان آن فرصت رسیدگی به همه آنها را نمی یابند و بدینجهت نامه‌هایی که در این شماره از آنها یاد شده و یا به آنها پاسخ داده شده است هنوز مربوط به نیمه اول اسفندماه است. در شماره آینده در نظر داریم به کلیه نامه‌های رسیده در سال ۵۰ پاسخ گوئیم و به نامه‌های سال نو بپردازیم. امیدواریم آن دسته از خوانندگان تماشا که هنوز به نامه‌هایشان پاسخ داده نشده بر ما بیخشایند و مطمئن باشند که تا شماره آینده حتماً از آنان یاد خواهد شد.

## نظر شما درباره برنامه‌های تلویزیون

نظر به اینکه طرح مسابقه تماشا از نامه شما و تلویزیون نیز بخش می شود، و همی از خوانندگان تماشا بدین تصور است، این مسابقه مربوط به برنامه شما و ویز یون است، نظرهای خود را درباره برنامه‌های تلویزیون برای ما می فرستند. بته ما نامه‌های این دسته از دوستان را به برنامه شما و تلویزیون می فرستیم اما این دوستان تقاضا داریم اینگونه طالب را بر روی کاغذی جداگانه نویسنند تا بتوان در اختیار مسئولان مربوطه قرار داد.

## داستان برای برنامه‌های موجود

جمعی نیز داستان‌هایی برای برنامه‌های پی‌درپی موجود تهیه کرده‌اند اما این داستان‌ها را زیر عنوان «برنامه من در تلویزیون» برای ما می فرستند. البته ما نامه‌های این دوستان را نیز در اختیار مسئولان گروه‌های مربوطه می گذاریم اما بدان شرط که این‌ها نیز بر روی کاغذهای جداگانه و مستقل نوشته شده باشد.

## برنامه‌های رادیویی

گروهی نیز به گمان اینکه مسئولان تلویزیون از برنامه‌های رادیو غافل هستند، تعدادی از برنامه‌های رادیویی را به صورت برنامه‌های تازه تلویزیونی به ما پیشنهاد می کنند. ما از لطف این دوستان نیز نهایت سپاس را داریم و پیشنهادهایشان را به امور برنامه‌ها می فرستیم، متأسفانه هیأت داوران، این برنامه‌ها را برنامه تازه تلقی نخواهند کرد.

همچنین تعدادی از خوانندگان تماشا، برنامه‌هایی برای بخش از تلویزیون پیشنهاد می کنند که صددرصد رادیویی است. نامه‌های این گروه نیز به امور رادیو ارسال می گردد اما برای بررسی هیأت داوران این مسابقه فرستاده نخواهد شد.

## یک خواهش

لطفاً در نامه‌هایی که می فرستید این

چند نکته را رعایت کنید: - حتماً یک روی کاغذ بنویسید - با قلم بنویسید - هر برنامه را روی یک کاغذ بنویسید - علاوه بر پشت پاکت، در روی کاغذ هم اسم و نشانی دقیق خود را بنویسید. سپاسگزاریم.

## افزایش جایزه‌های مسابقه

میدانید که در ابتدا قرار بود هر ماه یک جایزه ده هزار ریالی به یک برنده این مسابقه پرداخت گردد. در اسفند گذشته تصمیم گرفته شد که بجای یک جایزه پنج جایزه ده هزار ریالی به برندگان پرداخت شود. در شماره عید تماشا با توجه به استقبال بی سابقه شما تصمیم گرفتیم که تعداد برندگان مسابقه را نامحدود بگذاریم تا شانس برنده شدن برای تمام خوانندگان خوش ذوق و خوش فکر تماشا که در این مسابقه شرکت می کنند وجود داشته باشد. بدین ترتیب اکنون هر برنامه تازه جالبی که مورد تأیید هیأت داوران قرار گیرد ده هزار ریال جایزه نقدی دریافت خواهد داشت و بلافاصله نیز به شورای برنامه‌های تلویزیون ملی ایران ارسال خواهد شد تا در مورد بخش آن و همکاری با طراح آن اظهار نظر شود.

## شرایط مسابقه

حالا، قبل از اینکه به گفتگو با دوستان شرکت کننده در مسابقه بپردازیم، شرایط شرکت در مسابقه را بار دیگر یادآور می شویم و از همه علاقمندان انتظار داریم که قبل از نوشتن نامه برای ما باین نکات توجه کنند.

شما میخواهید برنامه‌ای در تلویزیون داشته باشید؟ بسیار خوب، طرح برنامه خود را بنویسید و برای ما بفرستید. طرح برنامه شما وقتی کامل است که باین پرسش‌ها جواب کافی بدهد:

- ۱- نام برنامه شما چیست؟
- ۲- در برنامه شما چه مسائلی مطرح میشود؟
- ۳- هدف برنامه شما چیست؟
- ۴- چرا فکر میکنید برنامه شما جالب و تماشائی خواهد بود؟ کدام طبقه از مردم برنامه شما را خواهند پسندید؟ چرا؟

۵- نحوه اجرای برنامه شما چیست؟ آیا مجموعه داستانی پی‌درپی است؟ چند هفته طول میکشد؟ مجله تلویزیونی است؟ شامل چه قسمتهایی است؟ بحث و گفتگو یا مسابقه است؟ شرکت کنندگانش چه کسانی هستند؟

۶- برنامه شما به چه وسایلی نیاز دارد: در دکور اجرا میشود یا در فضای باز؟ ضبط مقناطیسی میشود یا فیلمبرداری یا زنده یعنی مستقیم پخش خواهد شد؟

۷- برنامه شما به چند نفر مجری یا بازیگر- از چه گروه سنی و جنسی - احتیاج دارد؟ توجه داشته باشید که مدت برنامه شما (هر برنامه) از نیم ساعت تجاوز نکند.

## درباره نامه‌های رسیده

در گذشته موضوع برنامه‌های پیشنهادی شما در مجله نوشته نمیشد و بدین جهت غالب خوانندگان تماشا بدون اینکه بدانند برنامه مورد نظرشان مدت‌ها پیش توسط خواننده دیگری پیشنهاد شده، بار دیگر آن را برای ما می نوشتند. بدینجهت از این شماره خلاصه موضوع برنامه‌های رسیده در مجله به چاپ می رسد تا شما با خواندن آنها سعی کنید برنامه پیشنهادیتان تکراری نباشد. ضمناً از این پس کلیه برنامه‌های پیشنهادی شرکت کنندگان مسابقه، پس از اظهار نظر کمیته چند نفری مجله، برای اظهار نظر به شورای داوران خواهد رفت. بنابراین سعی کنید برنامه شما ضمن تازه بودن، نقشی از نظر شرایط مسابقه نداشته باشد.

اینجا برنامه‌هاییست که به هیأت داوران تحویل شده:

- «اشاره» که برنامه‌ایست نمایشی درباره عارفان. از پانته‌آ پاپائی.
- «سرگشت شما» که برنامه‌ایست بر پایه سرگشت‌هایی که تماشاگران تلویزیون می فرستند. از: فرشته حمداللهی.

- «راننده و رهگذر» برای آشنائی مردم به مقررات عبور و مرور. از: حسینعلی بدایعی.
- «اختراعات تازه» برنامه‌ای از اختراعاتی که در ایران صورت می گیرد و به ثبت داده می شود. از: پیروز غنی زاده.

- «ملانصرالدین در زمان ما» برنامه‌ای پی‌درپی و طنزآمیز و انتقادی. از: حسن خردمند.
- «هنرمندان پی صحنه» مصاحبه با هنرمندان دوره گرد. از: اکبر مجدآبادی.

- «مسابقه ۲۱» یک مسابقه اطلاعات عمومی با روش بازی ۲۱. از: محمدرضا رفوگران.

- «شعر امروز» برنامه شعرخوانی و بحث درباره شعرهای رسیده. از: داود عبدالحسین زاده.
- «زندگی هنرمندان» از زندگی داخلی و شخصی هنرمندان. از: هایله خسروئیک.

- «زندگی معلم» سریالی از زندگی و کار یک دبیر. از: محمدعلی لکری.

- «مسابقه نویسندگان» فیلم از داستان‌های ارسالی جوانان. از: منوچهر صادقی.

- «آموزش ورزش» برنامه‌ای آموزشی برای ورزشکاران و علاقمندان ورزش از: احمدعلی معارفوند.

- «ناظم» رابطه ناظم با شاگردان مدرسه. از: مهرداد عارف.

## و چند پیام

داستان‌های حسین مبینی - قربان افشاری - مهدی خواجو - پروین قاضی - مهراڤ پرهام - فرهاد سیری - ابراهیم جعفری - برای گروه‌های مربوطه ارسال شد.

طرح‌های فرهاد فروتنیان سیداحمد حسینی - داریوش برون - گیتی منظوری - سید محمد هاشمی - پرویز افشار راد - اسفندیار کامور - علی اصغر مجد فراهانی - محمد اسماعیل ابراهیمی - هما کشمیری - حسین واقفی - شپلا جویانی - حسین رضایت‌مند - هر کدام عیب‌های کوچکی داشت که اگر توضیحات این شماره را بخوانند در آینده میتوانند طرح‌های بهتری بدهند.



## سال موش است...



سال، سال موش است؛ موشها را خبر کنید  
 و گریه‌ها می‌روند تا بخت خود را بیازمایند.  
 سال موش است؛ نازک بدنان را بگویید که  
 راه آشتی پیش بگیرند، یا از موشدوانی‌های ما  
 به‌گزار نیاورند.  
 سال موش است؛ مواظب دیوارهای پرگوش  
 باشید.  
 سال موش است؛ به‌آنها که در سوراخ نمی-  
 روند سفارش کنید یا جاروها وداع گویند.  
 سال موش است؛ به‌آنها هشدار دهید که  
 نودبه‌خود «گرگر» نکنند.  
 سال موش است؛ موشها را بگویید که گندمها  
 را نخورند.  
 ورنه گریه‌ها آنان را می‌خورند،  
 هرچند که سگها نیز در کمین گریه‌هایند،  
 و گرگها بزخوردن سگها،  
 و شیرها در پی گرگها... الخ.  
 سال موش است؛ تبهکاران را آگاه کنید که  
 نود را به‌موش‌زدگی نزنند.  
 سال موش است؛ خوشا به‌حال تله‌سازان؛  
 سال موش است؛ وای به‌حال یقالان؛  
 سال موش است؛ دوستان خائن را خبر کنید  
 که گناه بالا کشیدن سیصدمن‌آهن را پرزده دندانهای  
 ظریف موشان نیاندازند.  
 سال موش است؛ موشهای ده‌نشین را بر حذر  
 دارید از میهمانی آمدن به‌سرای موشهای شهر نشین.  
 سال موش است؛ موشهای کور را بشارت  
 دهید که امسال هم چشمانشان آفتاب را نخواهد  
 دید.  
 سال موش است؛ آشتی دهید موشها و گریه‌ها  
 را.  
 و گریه‌ها و سگها را.





# ۴ طنز کوتاه از: ژرژ دو لافونساردیر

## رؤیای زیبا

یکی بود، یکی نبود... این سرگذشت، سرگذشت حقیقی و بسیار تازه‌ای است ولی داستانی است که ممکن بود به‌مخیله یکی از شاگردان خوب ولتر هم خطور بکند. یکی بود، یکی نبود... توی یکس از دهکده‌های «اوورنی» خانم آموزگاری بود که در منتهای گمنامی، بی‌حاصلترین، جانفرساسترین و ستودنی‌ترین شغل را پیش گرفته بود... مادموازل ث... به‌دختر بچه‌های کودن روستای خواندن و نوشتن و حساب و جغرافیا و یک مشت چیزهای بیفایده دیگر یاد می‌داد... چه جغرافیا دیگر وجود خارجی ندارد... حساب‌نادرست‌ترین علم‌ها شده... مطبوعات هرگونه ارزشی را از دست داده‌اند... و وقتی که دختر بچه‌های «اوورنی» بزرگ بشوند، سال‌ها است که باغ‌وحش انسانی از قیدوبند تمدن آزاد نشده، به‌غارهای آبا و اجداد خودش بازگشته و فقط یکی از دستورهای شریعت آدم‌خواری را برای خودش نگه داشته است... زیرا که چنین نوشته شده است: «هیدیکر را بخورید»

باری، روزی از روزها، مادموازل ث... گرفتار تعجب شد: شاگردانش (با آنکه نه‌چنین تولد خانم آموزگار و نه روز جشن صیوری بود) برای او، بر حسب شغل پدر و مادرشان، گل و تخم‌مرغ و شکر یا گوجه برقانی آوردند. و پدرها و مادرها، ناگهان، نسبت به‌خانم آموزگار اظهار محبت فراوان کردند و کمترین حرف‌های او را با تحسین بسیار گوش دادند.

شهردار ناحیه با احترام تمام فرمانی دربارهٔ ولگردی و پرت‌گویی سگ‌های ولگرد به‌دستش داد... با کشتی ناحیه که عهده داشت نظر خانم آموزگار را درباره موعظه آینده خودش بداند، ملاقات کرد.

بزودی خانم آموزگار توانست قلب رؤوف انسان‌دوستان را بشناسد. هرستی که می‌رسید برای او نامه‌هایی می‌آورد

این نمایشنامه نمایشنامه‌ای است در پنج پرده... که حوادث آن در «اوورنی» اتفاق می‌افتد.

۱- یک میلیارد آمریکایی که توی وطن خودش زیاد خوشبخت است، برای آنکه با ماجراهای زیبا و هیجان‌انگیز شدیدی آشنا بشود، به پاریس می‌آید. یک زن جوان را توی مولینارتر پیدا می‌کند و ثروت خودش را به پاهای او می‌ریزد...

و یکی از آن داستانهای «الکساندر دوما پسر» شروع می‌شود...

۲- زن جوان کاری جز این ندارد که در زیر باران ملازمتی کند...

و این قسمت یکی از آن داستانهای پریان است که در شالوده دیده می‌شود...

۳- ولی خانم خاطر خواه راننده خوشگلی است که از برو بچه‌های کارکاسون است... آن وقت این راننده خوشگل را احضار می‌کند و پشت فرمان اتومبیلش می‌نشاند...

و یکی از آن وودویل‌های خوشگل و خوشمزای که قدو راه می‌اندازد، به راه می‌افتد.

۴- باری، راننده فیلم «ژودکس» را توی سینما دیده است... و خوب می‌داند با میلیاردرها چه طور باید معامله کند. «معتوقه مشترک» آمریکایی خودش را وا می‌دارد که قصری در اوورنی بخرد... همانند، این مهاراجه آمریکایی به‌سپاه‌چالی انداخته می‌شود... راننده، آنوقت، یکس از دوستان خودش را که توی شهر کارکاسون کارش «کف‌مالی» است دعوت می‌کند. «کف‌مال» همسجرت

که سرشار از مدح و تحسین بخشندگی و نیکی و مهربانی‌اش بود... برای خانم با آن ارزش و لیاقت، شغل آموزگاری چه شغل زیبایی بود! هیچ گرفتاری نداشت و جیره و مواجبتی از محل اعانات مردم پرداخته می‌شد... خلاصه، پیشنهادهای ازدواج به‌طرف او سرازیر شد... هشتادوهفت «آقای» وارسته و بی‌غرض و پاکباز، از کثورتی و لشکری، خواستگار مادموازل ث... شدند که همه‌شان ناگهان به‌فضایل و مناقب او پی برده بودند... مدت یکپنجاهت، خانم آموزگار درباره معاصرینش نظر بسیار مساعدی داشت.

وقتی که شاگردان خود آن دوستان را به‌یاد می‌آورد، پیش خودش می‌گفت: «بافه این چیزها محبت و انسانیت در فرانسه نمرده است...»

و وقتی که شهردار و کشیش را به‌یاد می‌آورد پیش خودش می‌گفت: «بافه این چیزها، عقل و شعور در فرانسه نمرده است...»

و وقتی که خواستگاران را به‌یاد می‌آورد، چنین می‌گفت: «بافه این چیزها، حسن‌قول و حسن‌سلویه در فرانسه نمرده است...»

تا روزی که از وجود برش روزنامه‌ای که توی ولایت دست‌به‌دست می‌گشت اطلاع یافت... مضمون این برش روزنامه از این قرار بود: «خانم آموزگار ناحیه ث... برندهٔ جایزه بزرگ بالندهزار فرانکی بانک اعتبارات ارضی شده است... این خبر تقریباً درست بود، باستانهای رقم آن و اسم‌های خاصی که در آن بود...»

مادموازل ث... اعتماد خودش را نسبت به‌مهموطنانش از دست داد... و دختر بچه‌هایی که از شاگردان او بودند در این میان داستانی دیدند که به‌دسترس‌های اخلاق دنیا می‌ارزید.

«امریکائی زندانی» می‌شود... و برای آنکه به‌او نشان بدهد که دوستان معشوقه‌های ماه همیشه از دوستان ما نیستند با ناز و نیازهای که از عصب گاو تر درست شده است دنده‌های او را مالش می‌دهد تا دستخطها و امضاهای شورانگیزی از او بگیرد... ولی زنداندارها سر می‌رسند... راننده و چلاد او و «معتوقه مشترک» به‌نوبهٔ خودش، به‌زندان «گااله» فرستاده می‌شوند و ملودرام سینمایی عالی به‌راه می‌افتد... ۵- خواهش می‌کنم تعریف کنید... نمایشنامه تمام نشده... امریکائی که از سیاه‌چال بیرون آمده است، می‌خواهد برود... بقدر کافی تفریح کرده... به‌باز پرس گفت:

« من شکایتی ندارم... در ازاء پول خودم هیچ‌انگیزی دیدم... عشق یک زن پاریسی را در مولینارتر شناختم... زندگی قصرنشینی را در اوورنی دیدم... و حالا به‌امریکا برمی‌گردم... خدا حافظ!...»

ولی قاضی که تسکین‌پذیرفته بود، جواب داد: « باین ترتیب نمی‌شود رفت... شما زندانی شده‌اید و نازیبا به‌خوردید... قانون شما را محکوم می‌داند که تا روزی که تب‌کاران به‌کیفر برسند، در اختیار دستگاه عدالت بمانید... و این کار، بیش از دوسال طول نمی‌کشد...»

و آنوقت یکی از نمایشنامه‌های کورتلین به‌راه می‌افتد...

نم‌دانم مردم اوورنی شب به‌سینما می‌روند یا نه... اگر به‌سینما بروند، حتماً سیاهترین فیلم‌های پلیسی در مقابل این نمایشنامه‌ها به‌نظرشان بی‌مزه می‌آیند...

## مسائل دام‌داری

«بویلف» به‌ام گفت: « یک روز به‌زلم گفتم: اشتباه کردیم به‌این فکر نادانیم که خرگوش تگه داریم، حیوانی که اسباب زحمت ست، پرتخم و تر که است و سمبولیست است...»

«بله... خرگوش، در واقع، منظر همهٔ ناکامیها و ماغ‌سوخنگیهای پولی و عشقی است...»

« قصبهٔ این نیست... ولی من، اول کار، فقط دوتا خرگوش خریده بودم و پیش خودم گفته بودم که این دوتا خرگوش، بقیهٔ کارها را - از لحاظ قانون ازدواج و تکثیر فوس - خوششان به‌عبده می‌گیرند... و از اینرو، آنها را توی بخاری خودم که از لحاظ گرانی قیمت نغال و هیز خالی و بی‌کار مانده بود، جا دادم.

خرگوش‌هایم، همان روز اول، توی آن بخاری، سر فویج تقسیم‌ناپذیری که باوجود مقاومت قهرمانانه سه مامور شهرداری از زیاده‌دانی درآورده بودند، غروریزی به‌راه انداختند که گوش فلک کر می‌شد...»

بعد، چنان باجنگ و دندان و مشت و لگد به‌جان‌هم افتادند که ناگزیر شدم از جابیم بلند بشوم و شب شش‌هفت‌بار، آنها را از هم جدا کنم...»

مادرم به‌ام می‌گفت: تگران‌لباش... زیاد غصه‌نخور، خلاصه، روزی، سرعوبیم زمین‌قرار است.

است، برای شام به‌خانه آمد، خرگوش‌های مرا دید و به‌ام گفت: «این خرگوش‌ها توی این قفسی که اسمش بخاری است، تا قیامت هم که من زنده باشم، بچه نمی‌آورند...»

## حملة متقابله امریکائی

« چرا بچه نمی‌آورند؟ - و این سؤالی بود که من ازش کردم. و اینطور جواب داد: « برای اینکه هردوشان کر هستند...» سرشان را بریدیم و گوشت‌شان را باروغ و شراب سرخ کردیم... و فردای آن روز دوتا خرگوش هاده، به‌جای آنها آوردم و توی بخاری جادادم... می‌توانید باور کنید که باهم همان مهر که به‌راه افتاد...»

« بگویند ببینم، چرا یک جفت خرگوش کر وعاده را امتحان نکردید؟ - «بویلف» با تحسین و اعجاب گفت: « توی این دنیا آدمی پیدا نمی‌شود که اینهمه فکر بکر داشته باشد... ولی‌بایست داستان جوجه‌هایم را برایتان نقل بکنم.

« پس، به‌زلم گفتم: «اگر میل داشته باشی، حالا می‌توانیم جوجه‌داری بکنیم...» زلم جواب داد: «این خانه که ما داریم برای جوجه‌داری کوچک است...» و این حرف‌ها دلیل این بود که زلم هرگز داستان کلاه «آناول» را نشنیده است...

« سرعوبی دیگران را می‌گویند؟ - نه... آناول شعیده‌باز شانزله‌یزه را می‌گویم... آن روزها که بچه بودم، دنیا دنیای این آناول بود... آناول کلاه یکی از آن مردم شرافتمند را می‌گرفت... کلاهی که مثل کلاه بنده و سرکار کلاه عادی بود... کلاهی که آدم توش نبود... و آنوقت شش تا کوتر، یک املت چرب‌چله، چندان ماهی که فقط حرف نمی‌توانستند بزنند و مثنی‌هم از پستانداران دیگر از توی این کلاه درمی‌آورد... و این امر نشان می‌دهد که کلاه برای دام‌داری و دام‌پروری محیط مساعدی است...»

« اوها خواهش می‌کنم. - آنوقت از خودم پرسیدم که باین پیشرفت عظیم علم و تکنیک، چرا من نباید توی منزل خودم همان کاری را

این مرد امریکائی همینکه وارد پلاژ شد، به‌عنوان آدم عجیب‌وغریب شهرتی بهم زد.

برو بچه‌های فرانسه عادت دارند پاروها و سطل‌ها و قایق‌هایشان را توی پلاژ ولو کنند... خانم‌های فرانسه عادت دارند قیچی‌ها و گلدوزی‌ها و حتی حلقه‌هایشان را توی شن‌ها گم کنند. امریکائی خرده‌رو بزهایی را که باصطلاح «خرده‌رو» ریزهای آب آورده» گفته می‌شود جمع می‌کرد... هرروز، حدود ساعت هفت، گشت خودش را شروع می‌کرد. و وقتی که به‌این ترتیب جنسی جمع‌وجور کرد یک بخت‌آزمایی بفع امور خیریه راه انداخت. خانم‌ها و برو بچه‌ها برخی از این جنس‌ها را شناختند و گفتند: «این یکی مال من است...» و توی پلاژ گم‌اش کردم» امریکائی جواب داد: «شما گم کرده‌اید... پس دیگر مال شما نیست...» و برقراری که می‌گویند حق به‌جانب امریکائی داده شد. ولی برو بچه‌ها و خانم‌ها دقت و مواظبت بیشتری به‌خرج دادند... هرقد که گم کردن چیزی علمی‌السویه باشد، دیدن آن توی دست یک نفر دیگر به‌مان میزان ناگوار است...

و یک موضوع دیگر اینکه مالک ناحیه از آدم‌هایی که توی جنگل‌هایش تله می‌گذاشتند شکایت داشت... باری، هرروز، امریکائی چندان خرگوش به‌آشیزخانه هتلی که در آن اقامت کرده بود، تحویل می‌داد. قصبه روشن شد... امریکائی هرروز، از میبده، پیش‌از آنکه شکارچی‌ها راه یفتند گشتی در جنگل‌ها می‌زد. و وقتی که شکارچی‌ها سر می‌رسیدند می‌دیدند که سگ‌های خودش و سگ‌های خودش به‌تله‌ها افتاده‌اند. و برای یک نفر شکارچی چیزی ناگوارتر از این نمی‌شود... امروز، دیگر کسی درشکارگاه اختصاصی تله نمی‌گذارد.

یکتم که آناول توی کلاهی می‌کرد... و آنوقت دوازده‌تا تخم‌مرغ خریدم...

« از کجا خریدید تا من هم بدویرم؟ - «الساه به‌اتان می‌گویم... دوازده‌تا تخم‌مرغ خریدم تا جوجه دریا بزنند...»

« یک مرغ کرج‌هم خریدید؟ - اصلاً و ابداً... «تخم‌مرغ‌ها را توی رختخواب مادرم گذاشتم و مادرم تله و قلیفه مرغ کرج را به‌نوبت با زلم انجام می‌دهد... یکی‌شان روز روی تخم‌ها می‌خوابد و یکی‌شان شب... به‌نظر شما، برای آنکه جوجه‌ها از تخم دریا بزنند چندروز وقت لازم است؟

« برقراری که شنیده‌ام بیستویک‌روز... ولی من خودم هرگز مرغ روی تخم نخواهم داد... بویلف با لحن توصیف‌ناپذیری که حکایت از پیروزی داشت، گفت:

« خوب... سه‌ماه است زلم و مادرم زلم توی این دوازده‌تا تخم خوابیده‌اند...»

ولی نه... بویلف قصد داشت مرا مسخره کند... صدایش را باین آورد و گفت:

« حالا گوش بدهید... تا بگویم تخم‌مرغ را از کجا خریدم... از بازار خریدم... و از آن تخم‌های گچی بود که توی لایه مرغ می‌گذارند تا برای تخم‌گذاشتن تحریک بشود...»

« پس... باین ترتیب، جوجه‌ها چندان عجله‌ای ندارند از تخم‌ها بیرون بیایند... و باین ترتیب، وقتی که خانم‌ها مشغول جوجه‌داری هستند، سرشان و ناهار دوتایی بالای سرم نیستند... و باین ترتیب، وقتی که دارم توی میخانه آپیسو می‌خورم، زلم یک‌بار به‌مثل اجمل معلق سرم می‌رسد... و باین ترتیب، اطمینان دارم تا اواخر فصل گرما آسوده هستم...»

ولی خوشگل‌ترین قسمت داستان از این قرار است: اشخاصی که چیزی برای فروش داشتند به‌سراغ امریکائی می‌آمدند و امریکائی بدون آنکه چانه بزند همه‌چیز را می‌خرید... وجود مبارک او قیمت ملخ دریایی را سه‌برابر کرده بود... کشتی می‌خرد، اتومبیل می‌خرد، زمین می‌خرد و ولای میله می‌خرد... و منتظر وصول میلیون‌ها دلاری بود که دستور داده بود از امریکا برای فرستادن بشود... و با فروشنده‌گانی که چشمان خیره شده بود قرار گذاشته بود روز اول اکتبر نزد صاحب‌مختصر او باشند.

در این اثنا، به‌مسافرت کوتاهی رفت که بسیار طول کشید... آنوقت، ناگهان، یک‌نفس به‌خاطر آورد این امریکائی یک شاهزاده بلغاری بود.

این کشف، کشف‌های دیگری بدنبال آورد... دیدند که همه‌آن اتومبیل‌ها و کشتی‌ها و اسباب و اثاثه و یالاها را که لبه خریده بود، نقد فروخته است... و حتی اعاناتی را هم که از مردم برای ساختن صومعه‌ای گرفته بود باخودش برده است... (ناگفته نماند که در صدر سیاههٔ اعانات، خودش جوانمردانه تقبل کرده بود چهارهزار دلار بپردازد). فکر می‌کنم این شاهزاده سابق بلغاری که خودش را بعنوان امریکائی جا زده بود به‌برو بچه‌هایی که اشیاء و البسه خودش را ولسو می‌کنند و به‌خانم‌هایی که ظلم و تریبی ندارند و شکارچی‌هایی که دیر از خواب پا می‌شوند و به‌آدم‌های شرافتمندی که سخت سرگرم پول بیشتر درآوردن از جیب دیگران هستند و متوجه نمی‌شوند که دست کارآموده‌تری، در خلال این مدت، توی جیب خودش فرو می‌رود، درس بسیار خوبی داده باشد.



مقدمه - شما در عمرتان به آئینه نگاه می کنید؟... من، دوست دارم ساعتها به آئینه بزرگ نگاه کنم... وقتی که مستخدمم نیتزگا یا ویاکوب، پیشخدمت، از پشت سرم می گذرند، خیال می کنند دیوانه هستم... اما نه... من دیوانه نیستم...  
هفته سال دارم.

فردای آنروز - در انزای گردش، به گلی برخوردیم. بر سر شاخه درازی در رُخا فرو رفته بود. گل چوپساکایا بود. پرسیدم که دلم در عمر خود با عشق آشنا می شود یا نه. جواب داد که آشنا می شود.

در مراجعت به پیازی هم برخوردیم. دیش را خرد و خمیر کرده بودند... بهائی رقت بار، سر راه افتاده بود. او را چه رنجها که تیرده است... در سینه خود پنهانش کردم. سرتاسر شب در زیر بالشم غرق... گریستم...

روزی دیگر - روحم تشنه عشق است. چرا کسی را دوست نمی دارم؟ حتی نمی توانم الکسی الکسیویچ را هم که باید یک ماه دیگر یا از ازدواج کنم، دوست بدارم.

سرفردای آنروز - چرا بدینگونه در خانه زندانیم کرده اند؟ دیگر طاقت ندارم! چرا نمی گذارند خودکشی کنم؟ شب گذشته، بار دیگر در صدد خودکشی برآمدم. یک شیشه چوهر گوگرد روی میز پفل تخته خوابم گذاشت. امروز صبح باز هم سرچایش بود... و من نرسیده بودم. وحشتناک است!

فردای آنروز - کلی سر راه پیدا کردم. زیر پرچینی افتاده بود. بچه های بد ضرب سنگ اینجا انداخته بودندش... گوشش کردم به پوشش بیاورم. پفل آن، تنم مرغی بود. آن هم بیجان بود... گریستم.

امروز صبح - امروز از صبح دلم می زند. مرغی گذشت. از پتیرام او را دیدم... از سمت چپ به کنار رودخانه می رفت. خدایا، چه قدر خوشگل بود! مثل الکسی پلندبالا نبود... او نه!... کوتاه بود و گوشه دار... خیلی مثل کلم بیچاره دیروز...

تیمتته مغل به تن و یک چهارپایه تاشو و یک سه پایه نقاشی به دست و یک پیپ به دهن و لیکنده یزلیها داشت که قیافه اش را، مثل سحاب برپایه ای عرف ماستیک، روشن می کرد. دوستش دارم؟ نمی دانم... وقتی از زیر پتیرام می گذشت، قنچه گلی به پوشش انداختم... ندیدم... آنوقت سابون و مسواکی به پوشش پرت کردم... اما به او نخورد و به راه خودش رفت.

روزی دیگر - عشق پای به زندگی نهاده است... او را بار دیگر دیدم... با او حرف زدم! روی چهارپایه تاشوش تشنه بود. نقاشی می کرد... اسمش را پرسیدم. اسمش را...! از تصور نوشتن آن دلم می زند... نه... نمی نویسم... زیر لب می گویم... نامش اوتودین کسپل است. چه اسم خوشگلی!

این را هم از او پرسیدم: - چه نقاشی می کنید؟ همیسی کودک؟ گفت: - نه... گاو ماده... بهتر نگاه کردم... درواقع گاو ماده بود. آنگاه چشپایم را به چشمپایش دوختم و گفتم: - این راز ما خواهد بود. و این راز را با هیچکس نخواهیم گفت.

یک هفته پس از آن... هر روز صبح برای دیدن اوتو به چمنزار می روم. پفل او می نشیند و فراترینده ای که دارم و هرکتابی که می خوانم و هرچه می دانم، هرچه حس می کنم و هرچه حس نمی کنم، به او می گویم... و با قیافه ای که گوشش نمی دهد، به حرفهای من گوش می دهد و این حالت او دل از من می برد... وصلت روحهای ما اعجاز آیین است.

امروز - اوتو دیشم را گرفت... این یگانه خاطره، وجود مرا به لرزه می آورد... وقتی که کنار او، در ساحل رودخانه، ایستاده بودم، دستم به پائین ترین دکه جلیقه اش خورد... پوشش ناگهانی اتشی را حس کردم. فردا، اوتو را به خانه مان خواهم آورد تا با پدرم آشنا بشود.

فردای آنروز - اوتو پایا را تیغ زد... دوروبل تیغش زد... پدرم خشمگین است... به او گفت که دیگر حق ندارد پای به خانه ما بگذارد. دیگر نمی توانم او را جز در کنار رودخانه ببینم.

دو روز پس از آن - اوتو چیزی به عنوان «هنگامه از من خواست... یکی از گنهای کلام را به او دادم... اما گل سینه الماس را بران ترجیح داد. به اشاره او پی بردم... برای او گرانسپاترین مخلوقات هستم، چنانکه الماس گرانسپاترین سنگها است.

امروز صبح - دیروز، اوتو باز هم چیزی به عنوان یادگار از من خواست. یکسکه طلا درآوردم و پیشنهاد کردم آن را دونه کس. اوتو نخواست. اندیشه او را حدس زدم. دونه کس، درحکم دونه کس کردن عشقمان خواهد بود... او سکه را - دست نخورده، مثل عشقمان، - برای مردمان نگه می دارد... چه فکر طریقی!

فردای آنروز - سکه طلای دیگری برای او آوردم. در مقابل، یک کیک بزرگی به من داد... به معنی این کار پی بردم. عشقمان مثل طلا ناب و مثل برنز محکم خواهد بود. می ترسم الکسی بزرگردد و اوتو او را بگذرد.

فصلی پس از آن... از الکسی برای اوتو حرف زدم... گفتم که نامزد او هستم. ابتدا، اوتو جوابی نداد. بعدداشت که میباید نتواند جلو خشم خودش را بگیرد. سپس، بساط خود را سرعت جمع کرد. آنوقت به او گفتم

که الکسی هنوز نرسیده است. اوتو آرام شد و قلم مویش را بدست گرفت.

سه روز پس از آن - الکسی پانزده روز دیگر برمی گردد. به او گفتم که باید ما را بکشد. عشق ما مستلزم این است. اوتو پیشنهاد کرد که ابتدا مرا بکشد تا، بعد، بر سر قبر من از گرسنگی بمیرد.

پنج روز پس از آن - اوتو و من نمی میریم... می خواهیم با هم فرار کنیم. وقتی که الکسی برسد، بسیار دور شده ایم. اما اوتو به گردنم گذاشت که پیش است دست خالی به راه تیغش. از ایشرو، هرروز بسته ای برای این ملتزم رکاب خود می آورم... و او این بسته ها را در اطاق خود، در مسافخانه، در محل امنی جای می دهد. هرروز صندوقچه جواهری به او دادم... و دیروز، به توصیه خودش، پس اندازم را از بانک پس گرفتم. امروز لطف کرد و از من خواست که چیزهایی از مال پدرم و مادرم به عنوان یادگار برای او ببرم... از ایشرو، اسبهای ساعت طلای پایا را، وقتی که بخواب رفته است، برمی دارم و فردا، اوتو و من، تاقیامت ناپدید می شویم.

غروب فردای آنروز - روحم خرد شده است... از آنچه می ترسیدم، سرم آمد... الکسی رسید. با اوتو جنگ تن به تن کرد... چه منظره دهشتناکی!... من در چمنزار، کنار اوتو بودم. الکسی، با آن قد بلند، هیکل ورزش، و قیافه تشنه دیدن خودش پدیدار شد. فریاد زدم.

- اوتو! عشق من... برو... او را نکش!... اوتو مرد ماند... سپس پا به فرار گذاشت... چه فرار گرانمایه و بزرگشانه ای داشت! اما الکسی خودش را به او رساند و جنگ به راه افتاد... اما چه منظره ترسناکی!... الکسی کمر اوتو را گرفت و مثل فلان دوز سرش چرخ داد. شلوار شکاف برداشت. اوتو میان غلظت افتاد. الکسی لگدم به او زد... پلندش کرد و تابلو نقاشی را بر سرش خرد کرد. آنگاه کمر آن بدبخت را گرفت و او را در رودخانه انداخت... و اوتو بیچاره در میان آب، با سری که از تابلو شکافته اش بیرون آمده، در میان آب شاور شد.

ناگهان الکسی به طرف من آمد و با سخنان عاشقانه ای که زیر لب می گفت، مرا به خانه مان برد. چه معیشتی!... می خواهم با الکسی ازدواج کنم، در صورتیکه، قیافه آن اوتو بیچاره که با تابلو شکافته اش در میان آب شاور بوده، از خیالم بیرون نمی رود... جریان آب او را کشتن کشتن به سوی رودخانه دلبهر... و پس از آن به سوی برگ و پس از آن به سوی ولگا و سرانجام به سوی دریای خزر می برد... و چون دریای خزر دریائی است که به هیچ دریای دیگر راه ندارد، اوتو شاید، سالیهای درازی، در میان آماج آن چرخ بخورد... دلم خون می شود... می خواهم گریه کنم.

استیفن لیکوئ

# یادداشتهای ماری ماشینف

نمونه ای از داستانهای «نانس»



# تلویزیون و فرهنگ

اثر: انریک ملون مارتینز - ترجمه: جمشید ازجمند



مجموعه فرهنگ انسان بالغ که تا قبل از این مرکز لمس نشده است، به مستقیم ترین شکلی مورد اصابت تلویزیون، تصاویر خیالی و حتی واقعی اش قرار می گیرد زیرا همه این تصاویر به عنوان روایت و داستان پذیرفته شده و همچون واقعیت، احساس می گردد. ضرورتی ندارد گفته شود که اگر تماشاگر کودک یا نوجوان باشد، تأثیر تلویزیون بر او قوی تر خواهد بود زیرا هنوز در مرحله اول فرهنگ و زمان فعالیت این مرحله فرهنگی شدن به سر می برد. این واقعیت، همراه با همه وسایل اختصاصی دیگر، استقرار یک فرهنگ اجتماعی را کاهش می دهد و به خصوص افزایش روند تغییر فرهنگ را تعیین می کند.

طبیعت انسانی، امروز در سن بلوغ مجبور به ادامه و عکس العمل به خروج دادن بر حسب مکانیسم های خاص کودکی است در حالی که این مکانیسم ها پیوسته، از لحظه ای خاص به بعد، دست نخوردنی مانده بوده اند.

## تلویزیون در خانواده و جامعه نو

انسان در حال حاضر، دارای قدرت شکل بخشیدن به انسان های دیگر، بر حسب میل خود، می باشد. زیرا برایش ممکن است که انسان بالغ را به صورت کودک درآورد از این راه که زندگی غیر واقعی منبسط از مقاصد مطلوب را به صورتی که ظاهراً واقعی باشد، به او ببخشد.

«اورتگا - ای - گاست» مدتها قبل از آن که تلویزیون را پیشنهاد می گفت: «انسان ماهیتی است بی نهایت شکل پذیر که می تواند آن را به دلخواه، تغییر شکل داد. دقیقاً به این خاطر که در غیبت خود، هیچ نیست؛ چیزی نیست جز نیروی ساده «دان» طور که می خواهید بودن و تنها چیزی که انسان می تواند باشد، شرایط است. وجود، جزئی از واقعیت زیست شده است که جزء دیگرش، شرایط است.»

تلویزیون علت و مسبب معلول های فردی است که در عین حال معلول های اجتماعی هم به شمار می روند، معلول هایی که نمی توانند تا سطح یک کشور یا یک ملت کوچک شوند، بلکه در سطح جهانی جای می گیرند. تمام یک توده انسانی مجبور به زندگی در مرحله ای تغییر شکل یافته و به دست آوردن تجربه های واحد و داشتن احساسی واحد است. همه جامعه بشریت در روندی تند و به طرز خارق العاده سریع از «یکسان شدن» داخل گشته است. افراد، به طوریکه به مسئولیت استنباط می شود در حال کسب شخصیت پایا و واحد، و مکانیسم های ناخودآگاه واحدی هستند که رفتارهای آینده شان را رقم می زند. درست است

● اگر تماشاگر کودک یا نوجوان بالغ باشد، تأثیر تلویزیون بر فرهنگ او قوی تر خواهد بود

● تأثیرات فرهنگی تلویزیون، سطحی جهانی دارد

● تأثیر تلویزیون بر جوامع و طبقات اجتماعی بدون ساختمان معین، بیشتر و عمیق تر است

که امروز همه افراد، تماشاگر تلویزیون نیستند و لای دیدار که تماشاگران تلویزیون در بسیاری کشورها، اکثریت عظیمی دارند و بزودی درجه دنیا دارای این اکثریت خواهند شد. به علاوه آنها ساعت های بسیاری را به تماشای تلویزیون و به خصوص تماشای فیلم ها و نمایش های تخیلی، فیلم های تلویزیونی و دراماتیک می گذرانند. تلویزیون واغری ترین

رقم، سالانه بیست تا بیست و پنج میلیون اضافه می شود و حتی آنها که خواندن و نوشتن بلدند، دارای درجه ای مکنی از تعلیم و تربیت نیستند. در حقیقت به عنوان مثال کشورهای بازار مشترک ۲۴ ذکر می کنیم که ۷۳ درصد ساکنان آنها، مدرسه را در سن پانزده سالگی و کمتر از آن ترک کرده اند.

همه اینها ما را وامی دارد به ندانیم که تلویزیون یکی از قوی ترین وسایل - شاید قوی ترین آنها - است که انسان می تواند امروزه آن را به عنوان تغییر شکل دادن نه تنها جامعه بلکه انسان در ذات و جوهر خود، به کار برد. نقش و عمل تلویزیون بیشتر و عمیق تر خواهد شد اگر روی جوامع یا در طبقات اجتماعی بدون ساختمان تعیین شده ای عمل کند. تلویزیون در این موقعیت ها، همچون میدان مسامدی برای تسریع در روند های تجزیه و انفکاک است که قبلاً زمینه آنها آماده شده.

حتی در جوامعی که به طور طبیعی پی ریزی شده اند تلویزیون، در زمانی که تعلیم و تربیت در سیستم های سنتی ایجاد نقص می کند، مستقر می گردد. همچنانکه در گزارش یونسکو در مورد «انسانیت و آموزش و پرورش» تأکید شده است: «امروز آموختن و شکل دادن و یاد دادن انجام می شود اما تعلیم و تربیت واقعی صورت نمی گیرد. دانستن و عمل کردن فراگرفته می شود اما «بودن» آموخته نمی شود. همچون زمان موقتاً ثبات یونان، آنچه به حساب می آید موقعیت، دیپلم و تصدیق است برای اشغال موقعیتی مهم و به دست آوردن پول».

موقعیت، قابل انتقاد است. انسان دیگر، شکل داده شده نیست. «ولز» می گفت: «مسابقه، بعد از این در تمدن ما، بین آموزش و پرورش و فاجعه است؛ اگر در این نبرد پیروز نشویم آیا قرن بیست و یکمی برای تمدنمان وجود خواهد داشت؟»

و تلویزیون که با ظاهر مبتذل یک وسیله تفریح، بین وسایل دیگر از راه رسیده است، تناقض استعمال و نیروی اسرارآمیز تصاویر خود را می گسترد. از سوی دیگر می توانیم آنها را که «ه. والون»، استاد کولژ دو فرانس درباره سینما گفته، به تلویزیون هم تعمیم دهیم: «این محصول صنعت انسانی که روی توده ها عمل می کند، اگر عمیق باشد آیا قادر به تغییر صورت دادن به طبیعت انسان نخواهد بود. بدون شک بعضی تصور خواهند کرد در این مورد افراق شده و سینما فقط می تواند در خدمت بعضی هنرپیشه ها به کار رود یا ابزار تبلیغاتی رجال سیاسی و احزاب و ملت ها و منافع مختلف باشد، یا می تواند به همان اندازه آموزش، اسباب تفریح هم باشد اما در مجموع، کار و جن تزیین دیگرگونه روح و پاسخ دادن به بعضی اشتباهات انجام نمی دهد.»

«انعام»

□ مقزم ماهیانه مبلغی به عنوان حق توش از من دریافت می کند.

● آب تنی ماهی یک عمر طول می کشد.

□ تفتخواب دونفره بعد از ناهار امروز... صاحب فرزند بی نام «گوار» می شود.

● گریه پس از گرفتن رژیم لاغری به آسانی داخل سوراخ موش شد.

□ ماهی به فواره به چشم آسانسور نگاه می کند.

□ برای اینکه کسی در کسرم دخالت نکند، مدتی است که اصولاً کاری انجام نمی دهم.

## کاریکلماتور...

از: پرویز شاپور

□ شب را برای همیشه در تاریک خانه عکاسی محبوس نمودم.

□ گل آفتاب گردان در روزهای ابری احساس بلاتکلیفی می کند.

● شب را در داروخانه دیدم که داشت قرص خواب آور می خرید.

□ برخی از موجودات، از نعمت شنوائی هم که محروم می شوند حاضر نیستند پرندة نیمه سار را آزاد کنند.

□ در پایان زندگی خورشید و ماه با تقاضایم به پشت کوه فرو می روند.

□ تارویان سیاه به یقین از تنم غیرممکنست که صفت ترحیم و تسلیت روزنامه ها را یغوانم.

● صبح ها که خورشید از پشت کوه بالا می آید نفس نفس می زند.

● هر لقمه ای که قورت می دهم معده ام فریاد می زند که خوش آمدی.

□ بعضی از موجودات یقیناً خوش خنده هستند که بریش خودشان هم می خندند.

● وقتی کلاه را بیاس احترام یکی از دوستان پر داشتیم، این فکر در ذهنم خطور کرد: وقتی انسان کلاه خودش را برمی دارد از سایرین چه توقعی می تواند داشته باشد.

● ساعت باندازه ای سکوت را مراعات کرد که ناگزیر آنرا داخل سطل زباله انداختم.

□ میله های قفس همینکه دست پندما برداشتند، پرندة به چاک زد.

● تاریخ مصرف عمرم سپری شده است.

● فقط برای شتیدن دشنام دست به خرید سمک زدم.

● با تصویرم آئینه را مصور می نمایم.

● در قفس پرندة محبوس را هوائی میکند.

□ موشی یافت نمی شود که راه شکم گربه را بلد نباشد.

● در روی تار عنکبوت این تابو خودنمایی می کرد: «لطفاً سکوت را مراعات فرمائید».

□ ماهی، یک عمر دل پندریا می زند.

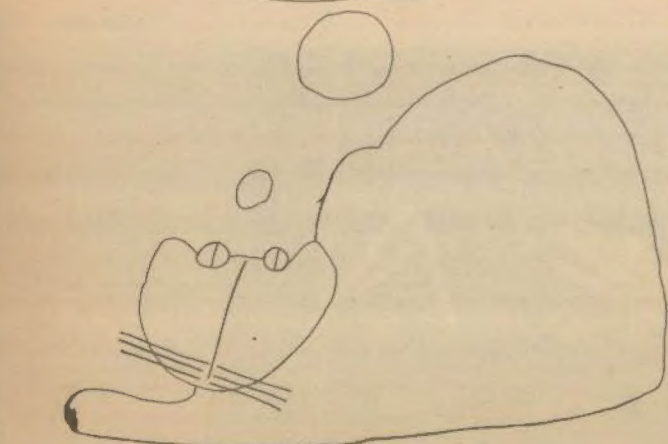
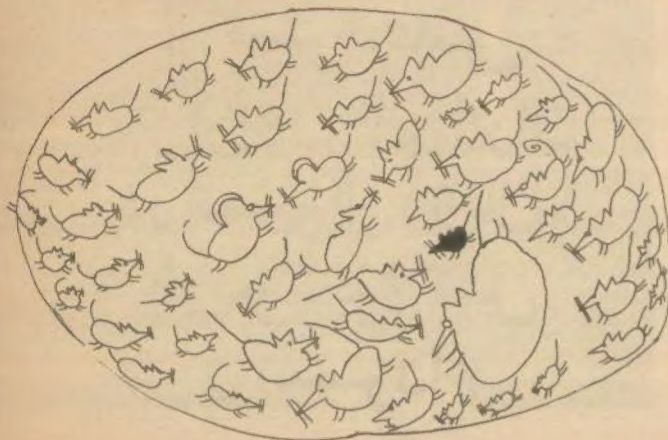
● دور قفس گردیدن پرندة، از روی محبت نیست.

● تا یحال سابقه نداشته است که بدون دریافت هزینه سفر در افکار نور و درازی فرو بروم.

لقمه سیاه



ب- شاپو







بامداد روز پنجم فروردین، اعضای ارکستر مجلسی در فرودگاه مهرآباد

رویی، از درون این وجود ناگهانی وهواره شگفت‌آور، موسیقی پدید خواهد آمد؟ چه بسیار آرزومند آن هستم...

ارکستر مجلسی و رهبر آن فرهاد مشکوة، پس از تجربه جشن هنر بار دیگر این اثر را اجرا می‌کنند، آیا دومین اجرای این اثر بهتر از نخستین بار آن خواهد بود؟ آنجا که پای «کشف» و «خلق» و «بدیه‌نوازی» و «احساس آبی» در میان است، معلوم نیست، ولی بدون تردید نوازندگان، آشنایان، با تمرین بیشتر و آگاهانه‌تر در رویان به مصاف این اثر زیبا و دشواری می‌روند.

\*\*\*

در انتخاب برنامه‌ای مرکب از قطعات مدرن چه اصراری بوده است؟ خاتم شیرزاد افشار سرپرست ارکستر می‌گوید: «برای آنکه فستیوال رویان ویژه موسیقی مدرن است» و اضافه می‌کند: «اما دشواری کارها در این بود که مجبور بودیم دوبرنامه جداگانه تهیه کنیم یکی برای فستیوال رویان و دیگری برای کنسرت در پاریس، بروکسل و آمستردام. (در برنامه کنسرت، های پاریس، بروکسل و آمستردام قطعه‌ای از مونسارت «پورکیتمتو شماره ۱۴» و اثری از لوش-یانچاک «صوت برای سازهای زهی» نیز اجرا خواهد شد).

\*\*\*

اجرای آثاری از آهنگسازان مدرنیست در یک فستیوال هنر مدرن فرانسوی توسط یک ارکستر جوان ایرانی، چگونه آری خواهد نهاد؟ بدون شک از کنسرتی ارکستر مجلسی در پاریس، بروکسل و آمستردام استقبال خواهد شد، و ارکستر در این شهرها برای نشان دادن استعداد و مایه توانایی خود یا هر اس و دشواری دوبرو نخواهد آمد. زیرا، ارکستر مجلسی تلویزیون ملی، اگر یک ارکستر طراز اول جهانی نباشد، با بسیاری از ارکسترهای مجلسی که در شهرهای نامبرده کنسرتی منظم دارند، قابل مقایسه است، و رهبرش، فرهاد مشکوة به یقین در ردیف بهترین رهبران ارکستر جوان جهان بحساب می‌آید، اما در فستیوال رویان مسئله فرق می‌کند.

از میان همه فستیوالها، شاید «رویانه» مجمع خردمندترین و بشوول فرنگیان «اسوب» ترین تماشاگران و منتقدان باشد که گاه در کار خود برخی پیش داوری‌ها را دخالت می‌دهند. دوسال پیش که نمایش «پروهنی ژرفوستر گتولو...» به فستیوال رویان رفت، منتقدان اروپایی از آن ستایش بسیار کردند و به انتقاد از گردانندگان فستیوال برخاستند که چرا این نمایش را در نیمه شب و شرایطی پر صحنه آورده‌اند که امکان نمایش آن برای گروه آلبوهرتری فراهم نبوده است، اما در مورد موسیقی فرق می‌کند، ارکستر مجلسی و رهبر آن در رویان کار بی دشواری در پیش دارند، بی‌جهت نبود که بامداد روز یکشنبه پنجم فروردین که اعضای ارکستر عازم فرانسه بودند، در فرودگاه مهرآباد آثار هیجان در سیمای یک یک آنان دیده میشد، خاتم قنبری یکی از نوازندگان به خبرنگار ما گفت: «خیلی هیجان زده‌ام، آرزویم اینست که موفق شوم. این اولین سفر من به خارج است و اولین کار اساسی من.»



علیرضا مشایخی

اثر علیرضا مشایخی (نخستین اجرای جهانی)، رامیفیکاسیون ال-رگوردگی لیگتی، ترانسفورماسیون برای پانزده ساز زهی از ژولتان پسکو آهنگساز مجار (نخستین اجرای جهانی) و لومینا اثر ایوو مالاک.

در این برنامه دوازده برای نخستین بار در جهان، در فستیوال رویان معرفی می‌شود، «پرمنان» و «ترانسفورماسیون». پرمنان را علیرضا مشایخی آهنگساز ایرانی تصنیف کرده است. مشایخی در سال ۱۹۴۵ در تهران متولد شد و تحصیلات موسیقی خود را در وین دنبال کرد و پایان رساند. او تاکنون آثار زیادی در زمینه موسیقی سازی و موزیک الکترونیک تصنیف کرده است. از جمله آثار سازی او، «کنسرتو برای ارکستر» است که نخستین بار توسط ارکستر سنفلیک رادیو وین در سال ۱۹۶۴ اجرا شد، و نیز باله «یوف کور» براساس رمان صادق هدایت. بعضی از آثار مشایخی در کنسرتوآپرا تهران و دانشگاه کارولینای شمالی آمریکا تدریس شده است. مشایخی که در سال ۱۹۷۱ گروه موسیقی قرن بیستم را در تهران بنیان نهاد «پرمنان» را برای ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران ساخته است. این اثر برپایه آخرین و نوترین شیوه‌های آهنگسازی معاصر استوار است، و همچنانکه اشاره شد، مانند برخی دیگر از قطعات این برنامه، به نوازنده امکان می‌دهد که در هر اجرا، فرم‌های تازه‌ای را کشف کند، یا عبارت دیگر در هر اجرا اثر یکمک رهبر و نوازندگان فرم نهایی خود را پیدا می‌کند. ترانسفورماسیون را ژولتان پسکو آهنگساز مجار (متولد ۱۹۳۷) برای پانزده ساز زهی نوشته است. این اثر از پنج موزمان تشکیل شده که بدون وقفه نواخته میشود.

دوازده دیگر که در برنامه ارکستر مجلسی قرار دارد قبلا در پنجین جشن هنر اجرا شده است: رامیفیکاسیون اثر لیگتی آهنگساز لیستانی و لومینا اثر مالاک آهنگساز یوگسلاو.

این هر دو قطعه بسیار دشوارند. در جشن هنر سال گذشته اجرای «لومینه» توسط ارکستر مجلسی که برای ۱۴ ساز تنها و نوازنده‌صوت تنظیم شده، دستداران موسیقی را شگفت‌زده کرد، و خود آهنگساز که در کنسرت حضور داشت، بعدا به خبرنگاران گفت که از اجرای ارکستر مجلسی بسیار راضی بوده است.

مالک در شرحی پراثر خود می‌نویسد: «در مورد تکنیک باید یادآور شد که از نوازندگان خواسته شده تا از طریق سلسله‌ای از بدیهه نوازی‌ها در قالب‌های معین، در کار آفرینی شرکت جویند. و اما در مورد خود موسیقی چطور؟ مثل همیشه، وقتی درسی‌اش با تنبیه رهش هموار بنظر خواهد رسید، زمانی که جستجویش کتب، کشف خواهد شد. آیا از قلب این رو در

ارکستر ایرانی به خارج می‌رود، بنابراین باید سعی کنیم بهترین کار را عرضه کنیم. من از یک نظر کاملا ارکستر را تحسین می‌کنم و آن این است که آلفورد که می‌خواستیم کار پیش رفته است...»

\*\*\*

آخرین شنبه سال ۵۵، ارکستر مجلسی تمرین نهایی خود را برای کنسرت‌های اروپا، در تالار دانشکده هنرهای زیبا با حضور بیش از چهارصد نفر از علاقه‌مندان موسیقی برگزار کرد. این «کنسرت تمرینی» یک حادثه کم‌نظیر، جالب و دلپذیر هنری بود، یک ارتباط صمیمانه بین اعضای ارکستر، رهبر، حاضران در سالن، یک جلسه درس شیرین و یک نمایش ساده از کار: یک قطعه در جریان تمرین چگونه زنده‌تر و شفاف‌تر و چطور پیراسته از نقص می‌شود؟ در اجرای یک قطعه مدرن (مثلا رامیفیکاسیون اثر لیگتی) که تغییر و پرداخت و شناخت خاص نوازنده از موسیقی و کار آهنگساز اهمیت درجه اول دارد - و نوازندگی چیزی بیش از اجراست و به خلق هنری نزدیک‌ترست حاصل کار چگونه بتدریج به کمال نزدیک می‌شود؟

استقالاتی که از این «کنسرت تمرینی» شد، نشان دهنده توجه و علاقه بسیار جوانان ما به کار «خوب» و صمیمانه در زمینه موسیقی است. در آن شب بیش از هشتاد درصد قطعاتی که توسط ارکستر تمرین شد، از نظر طبقه‌بندی، آثار متعلق به موسیقی «مدرن» بحساب می‌آمد، با وجود این در طول دو ساعتی که تمرین بطول انجامید، سکوت حاضران و توجه آنها انجذاب‌آور بود، یاد می‌آوریم که دو سال پیش در یکی از کنسرت‌های این ارکستر، اثری از علیرضا مشایخی آهنگساز مدرنیست ایرانی اجرا شد و نیمی از حاضران سالن در طول اجرای این اثر با یکدیگر گفتگو می‌کردند، یا گاه صدای خنده آنان به گوش می‌رسید، اما در آن شب قطعه «Permanent» اثر همین آهنگساز که برای نخستین بار در جهان، در فستیوال رویان اجرا میشود، در سکوت کامل و کنج‌کاوانه حاضران تمرین شد. نکته قابل توجه در باره کنسرت ارکستر مجلسی در فستیوال رویان اینست که برنامه تماما به موسیقی «آوان-گارد» اختصاص یافته است، قطعاتی دشوار، که از نوازنده مهارت تکنیکی فراوان طلب می‌کند. نگاهی به این برنامه می‌اندازیم: هوارماسیونهای کنسرت‌نامه روی لسی از نیکلاس ملو، اثر جان مک‌کیپ، «پرمنان»



چندی پیش، هنگامی که اعلام شد از ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران دعوت شده است در بهمن فستیوال هنر مدرن «رویانه» شرکت کند، و در چند شهر اروپا به اجرای کنسرت بپردازد، این خبر در محافل هنری جهانی برانگیخت و بر دوش اعضای جوان ارکستر و رهبرشان فرهاد مشکوة بار سنگینی نهاد شد.

تمرینهای سخت و پردردی آغاز شد، شش روز دو هفته، و هر روز چهار ساعت، و به گفته فرهاد مشکوة:

«... ارکستر در این مدت کم بسیار فعالیت کرده و توانسته روپرهفته به نتیجه خوبی برسد. ما روزها بجای سه ساعت، چهار ساعت تمرین می‌کردیم و بعضی اوقات بجای ۵ روز، شش روز در هفته به تمرین ادامه می‌دادیم، و مطلبی که از نظر من بسیار جالب بود، این است که در تمام این مدت همه اعضای ارکستر با روحیه‌ای خوب و با شکیبایی باهم همکاری می‌کردند، این بیشتر به این علت بود که همه یک احساس داشتند: چون اولین بار است که یک

## ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در فستیوال رویان، پاریس، بروکسل و آمستردام

فرهاد مشکوة





در آثار «صادق چوبک» بطرز غبارگیری فقط در فکر همانوشی هستند. این نوزده زنی که در داستانهای کوتاه و بلند چوبک برسه می‌زنند، جز دو تایشان همه وقیح، سلیطه و لکاته هستند. دهن که باز می‌کنند از مرد واژ رختخواب واژ بیدار خوابهای شبیای عشقبازی، چنان صریح و بدون پرده سخن می‌گویند که گویا جز فکر همانوشی‌فکری دیگر ندارند. صادق چوبک، باید از سستی درفته باشد که در داستان «چشم شیشه‌ای» دریایی از عاطفه مادری و محبت مادرانه را در سه کلمه زنده و ضربه زننده فراهم آورده است و طی این داستان کوتاه، زنی را فقط در جایگاه مادری و در لپایت ایشار السالی وصف کرده است. جز در این مورد، یک زن دیگر را هم میتوان به کناری بگذاریم؛ شهرو، همسر محمد تنگسیری، شهرو نیز زن است، مادر است، همسر است و حیرته که در خیال زنان چوبک، این یک سالم و نجیب است، همسرش را دیوانه‌وار دوست دارد و به فرزندان عشق می‌ورزد... اگر دیگر زنان آثار چوبک را بشناسید، آنگاه شما نیز دچار حیرت خواهید شد که «شهرو» و یا قهرمان «چشم شیشه‌ای» چگونه میتوانند مخلوق دهن این نویسنده توانا باشند.

در یکی از مجموعه‌های داستان کوتاه صادق چوبک - «چراغ آخر» - سه بار با زنها وعده ملاقات داریم. نوداستان دقتفر - یاز، با چهره‌ای از عشق افلاطونی روبرو میشوند که در مجموعه کارهای «چوبک» جای تردیدآمیزی ندارد چوبک که در

خاله‌ای افتاد که از پشت شیشه‌آن، زنی باموهای افشان که تاروی شاله- هایش ریخته بود، و یک جفت چشم سیاه سرمه‌ای، تگران او بود و خانه در دوقلمی او بود. دانی شکری (کفترباز) سر جایش چسبید. واله و شرم زده و غافلگیر شده و دست و پا گم کرده، به چشم‌های زن خیره ماند. چشم و چهر زن از میان درپچه‌ای، خواهان ودلیاخته، کفترباز را می - نگریست. کفترباز لرزید... نگاهش تودرپچه گیر کرده بود. دانی تند تند میزد، خواست برگردد، کوشید به بالاتنه‌اش چرخش دهد و از آنجا بگریزد اما پاهایش تو گل الدود پام گیر کرده بود... وجهشانی تو درپچه درچهر و چشمان زن لحیم شده... خیل کیوترها بالای سرش آواره بود. مادر و کیوترها و شیراز و خود را از یان برده بود. بله، من اشتباه کرده‌ام. بجز شهرو و مادر داستان «چشم شیشه‌ای» این زن، نگاه این زن را هم باید از دیگر زنان ساخت چوبک جدا کنیم. چوبک که این داستان را تقریباً در ۱۵ سال پیش از این نوشته است، دیگر هرگز از زن حرف نزده است مگر با کلمات عریان و زهردار، تو گویی هرزنی، از مرده شوی گرفته تا «بلقیس» آبله رو و روسی‌های شیر همه، فقط در فکر شب خوابیاشان هستند و آلبم باچه حرص!

یک توضیح: در این پانزده سال، در میان زنان آنتیپوری چوبک، «شهرو»

# زن، در آثار صادق چوبک

زنان داستانهای چوبک، بجز یکی دومورد استثنایی، وقیح، هرزه، تن‌پرست و بی‌عاطفه‌اند

توصیف عریان زشتی‌ها و پلشتی‌ها و همغونگیها و غولت، زبان گزنده‌ای دارد، اینجا در روایت گرفتاری عاشقانه یک جوان کفترباز، سوزناک و عاطفی می‌شود و چنان رنگ عوض میکند که گویی چوبک «سنگ صبور» و «پیراهن زرشکی» و «زیر چراغ قرمز» اصلاً مرد دیگری است. در کفترباز، این نویسنده توانا که حافظه‌ای وفادار در نقل اصطلاحات عامیانه دارد، در حالیکه در گفت و شنید میان جوان کفترباز و مادرش، یبزاری و گریز جوان را از ازدواج و عشق، استاده و وصف می‌کند، ناگهان داستان را چنین پایان می‌دهد:

«...پام سربله‌ای را نشان کرد و برای رسیدن پیام سربله، لاجبار بود از روی یک کوبچه بلریک پیام دیگر ببرد. اما هنوز خیزر زنده‌اش بود که ناگهان چشمت به درپچه

... خایا، کاشکی به‌مردی بود متو میگرفت تو بفتش، اینقد می‌جلوند که هرچی خورده بودم از حلقم درمیومد. البی من بپیرم که به‌مرد بفلم نخواه خدایا، تورا می‌هستی... احمد آقا خوشگل، جوله... چگرسو، بر... (صفحه ۳۲ - ۳۱ سنگ صبور)

همه جان و تن این زن عامی راوصال یک‌مرد قوی و مستحکم برگرفته است. مرد آرزویش احمدآقای معلم، همسایه‌اش است. و سرانجام وقتی بلقیس، این لکاته‌ترین زن ساخت چوبک به آرزویش می‌رسد، وصف همغونگیش را با احمد آقا، از زبان خودش با آب و تاب می‌نویسم.

(صفحه ۲۴۱ - ۲۴۰ سنگ صبور)

زنها همه در سنگ صبور حرص می‌زنند، گوهر که مظلومترین و زیباترینشان نیز هست، خواه‌ناخواه هر شب صیغه مرد تازه‌ای میشود و اگر به احمدآقا عشق دارد، اما هر شب با مرد تازه‌ای نیز می‌رود. زنها ساخت چوبک سالم نیستند زن نیستند. از نوزده‌تایش پانزده تا سیر شپوت هستند. از عاطفه مادری، از عفت و پاکیزگی جسم چیزی نمی‌ماند. شپوت بزوی هم‌شان را کور می‌کند. گویی همه ناگهان «فحل» می‌شوند و به کوبه و خیایان می‌زنند. افسار گسیخته و بی‌بندوبار و مرد خواه هستند. بطرز وقیحانه‌ای فقط می‌خواهند بخوابند

و این زنها که در آثار چوبک می‌زنند، حریفان هر مردی نیست. هر کدام اینهارا فقط رستم زال شاید بتواند حریف شود



گفت لکاته‌ترین این مردخواهان بر چشم رو، بلقیس است اما اصلاً کار آسانی نیست که لکاته‌ترین و هرزه‌ترین زن دست پرورده چوبک را بدرستی وقت رسم و تعیین کرد. چرا بلقیس لکاته‌ترین است در حالیکه عذراء دختر جوانی که برای باز شدن بخت به زیارت صریح می‌رود، حتی در لذر و نیاز و درنگاه به «قره‌آقا» نیز بکسر شپوت و تن‌خواهی است.

...سرایای قبر را با تعجب و لظله‌شان را فقط شپوت و مردپر کرده‌است.

## تحقیق و بررسی ادبی

پرویز نقیبی

بدی کار دو این است که این زنها شپوت خواهی را با انواع رذالت و خرافه پرستی و دورویی و خیالت درهم آمیخته‌اند. هه‌شان - تقریباً - شوهر دارند، بعضی هایشان به‌هم دارند، اما سیری‌نایزیرند. سلطنته مرده شوی، با داشتن دختری جوان نیز بفکر مرده است و در حالیکه می‌کوشد تا یک «پیراهن زرشکی» را از زن مرده جوانی برای دخترش درآورد، در خیال خود شب‌خوابیهای جوانیش را با فاشتی مرده‌می‌کند و در عین حال بفکر آنست که همین امشب خود را بیاراید تا شاید سربازی آمریکایی را به دام یالاندازد:

... خودم پیرهن کرب دوشینوتم می‌کنم. به‌نزد رنگ و حنا همه کارا و دردی می‌کنم. این سیاهای آمریکایی از خنرم بر لمیزگردن... راس راسی مگه من چه؟ صدقه‌ها نه‌من حساب میشه، ریختشو آفتابه بر خالا بیینه رمیکنه، تازه رفیقای طاق و جفت میگیره... (صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ چاپ سوم)

چوبک حتی در غسانخاله وقتی به‌جسد زن جوانی زیر دست مرده شویبا نگاه می‌کند باز نیز شپوت و تن و همغونگی می‌بیند.

... فرورفتگی‌های بدنش زیبا و پرکشش بود (بدن زن مرده روی تخت) کپاشی با حرکت زمخت کپشه زنده میشد... لبایش پیش آمده و نیمه‌باز بود... برهنگیش حالت زنی را داشت که پس از یک لذت جنسی در به‌داز ظهر تابستانی در مکانی امن و دور از نظر، بخواب شیرین بر فصولی فرو رفته باشد... (خیمه‌شب‌بازی - ۷۷ - چاپ سوم)

زنها چوبک وقتی دیگر از آنها گذشته باشد، البته که «مقدمه» می‌شوند و به نماز و دعا و عیانت روی می‌آورند، اما باین وجوداگر خودشان دیگر نمیتوانند مردی را به رختخواب بکشند، واسطگی خواهند کرد. دایره میوب زندگی زنان، یا لذت دادن به تن خود است و یا واسطگی لذت است. در «پیراهن زرشکی» می‌بینیم که چون سلطنته در نوجوانی به فاشی سینه ستیری عاشق می‌شود سرانجام راز دل نزد حاجیه خاتون می‌برد که نماز شب و نماز صبحگاهش را گره می‌زد و صدای مناجات و دعاخوانیش پایان نداشت. حاجیه خاتون وقتی راز دل سلطنته لوعروس را شنید، از فرصت استفاده کرده و اول او را برای یک تاجر فرش برده بود:

...مرد گردن کلفت سیل‌از بناگوش در رفته تا او را دیده بود، بی‌مصلی قرص وقایع گرفته بود تو بفتش و حاجیه‌خالوهم به‌زور قربان صفا رویدنه را از روی او برداشته بود. آتوقت بفتش خوابیده بود... و آتوقت که کارشان تمام شده بود (خیمه‌شب‌بازی - صفحه ۱۳ چاپ سوم)

له، لکاته‌ترین زنها آثار چوبک شاید همه این پانزده‌تایی هستند که هر لحظه‌شان را فقط شپوت و مردپر کرده‌است.

آن تاجر يك پنجه‌زاری زردسلفر- الدینشاهی گذاشته بود کف دستش و رواه‌اش کرده بود... (خیمه‌شب‌بازی - ۱۷۵ - چاپ سوم)

زنها ساخته و پرداخته صادق چوبک هیچ مردی را عاشق و شیدای خود نمی‌کنند. از عشق ظریف و هاندگار در این زنها نشانه‌ای مچونید. کام می‌جویند، واگر مردی را می‌طلبند همین، از برای کامجویی است. پس در سراسر داستانهای چوبک از عشق خبری نیست مگر همان دوسه مورد که شرحش گذشت. از این گذشته، زنها صادق چوبک قدر و قیمت زنانگی را بطرز دلخراشی فرمی‌شکنند. آنها نه‌از گردن میداندند، نه‌عشق‌بازی بلدند و نه‌از راز و نیاز و شرم و حیای زنان ایرانی خبری دارند. آنها چون حیوانات ماده‌اند که همیشه در حالت «فحل» هستند. اگر سنگ ماده‌ای بیمار زده می‌شود، زنها چوبک دست همینگونه مرد خواهند. در آن احوال کدام سنگ ماده‌ای را میتوان در خانه و حتی در زیر پتو نگه داشت؟

حیرت‌انگیز هم‌هستند این زنها ساخت چوبک، حتی روسی‌های دهن‌او نیز بعضی‌خود پس از سالها کار و صابته، بازبویا شپوتو مردخواهی لهه می‌زنند. «پیراهن زرشکی» وقتی بر حسب تصادف با شوهر سابقش در روسی خاله روبرو می‌شود، شرم زده نمی‌شود بلکه فقط آن یاد بود داغ شب اوله است که تنش را می‌سوزاند:

... من خیلی پشش اصرار کردم. میگفت: «تو دیگه بمن حرمی. وقتیکه سه‌علاق کردم کوربشپوتون شدم» (آفاق جون، به قرآن به‌کیف بردم که چی بگم. منه اولاش بود. اصلاً هون بوی شب عروسمیونرو میداد...)

(خیمه‌شب‌بازی - ۷۷ - چاپ سوم)

چوبک له‌تنها در عرضه عشق و عواطف زن، بیرحم و عریان کننده و گزنده است، در روایت بیماری و فساد تن و لکیت زنها هم قهار است. آنجا که زنها فرو می‌افتند و لکیت جانشان را می‌گیرد، تبوغ و اضطراب و ازجار است که همه چیز را. فرو می‌پوشاند:

...تب لازمه دیگه. تب لازم رستم هینه. تنش از کمر پایین لمی شده بود و به زخم رونقم پاشی درآورده بود که از مغز استخوانش چرک و خون پس‌میداد، حیونک‌دائم زبشرو عوض کنه. به‌بوی تفتنی‌را داخته بود که چی‌بگم. فطک به دونه مو برش لملوده بود. پاک‌گر شده بود... (سنگ صبور)

چوبک گویی بیماری را فقط در لباس است که اینگونه گراشت‌آور می‌بیند. در سنگ صبور، نزدیک يك پنجم کتاب را بوی غنوت زخم‌های «چیان سلطان» بر کرده است. این پیرزن که در زیر زمین خاله افتاده است، گرم انداخته است و در خودش می‌میرد. زنها ذهن چوبک با حیرتی هستند یا کرم می‌الانژند و گری می‌شوند و در می‌آورند.

انزجار می‌آفرینند. گول «شهرو» و آن زن سیاه گیسوی داستان «کفترباز» را نخورید. گول تنها مادر عاطفی و سالم داستان «چشم شیشه‌ای» را هم نخورید! اینها استثنایایی هستند که از دست چوبک در رفته است. واقعا این دوسه تا زن ظریف در خیال زنان مردخواه و بی‌حیای چوبک وصله ناجورند.

ختم کلام از دوتا زن دیگر ساخت چوبک هم باید حرف زد، این هر دو تا فرانسوی هستند که به‌مردی ایرانی شوهر کرده‌اند. یکیشان به جلال شوهر کرده‌بود. اما در داستان «اسب جویی» به‌نگامی این زن را می‌بینیم که سخت نومید و واژده و انتقام‌جو، میخواهد با پسرکشی در چند ساعت دیگر ایران را ترک کند، زیرا خالواده خرافی شوهر چنان زندگی را بر او تنگ کرده بودند که در این چند سال فقط یبزاری وجودش را پر کرده بود. سرانجام نیز دختری از خالواده را به‌قد جلال بیجه نه درآوردند و دیگر چون هیچ بیاله‌ای برای مالک در ایران نداشت به‌وطن بازمی‌گشت. در این زن، چوبک فرصت نمی‌یابد تا از مرد خواهی و شب‌خواهی و... حرفی به‌میان‌آورد، پس مالیز او را بدرستی نمی‌بینیم و خوب نمی‌شناسیم. میتوان گفت که چوبک در ترمیم چهره زنانی که لکاته و وقیح نیستند هرگز موفق نبوده است و این نه‌گزافه، که واقعی است.

زن دیگر «لوسی» است. به فریدون درباریس شوهر کرده است. این فریدون دوستی جالاله دارد که درست برابر «لوسی» برایش عزیز و گرامی است. اصلاً از همه دنیا فقط «لوسی» و کریم را دارد. این داستان از جمله قوی‌ترین داستان-های چوبک است. هرچیزی در جای خودش است و حتی با یک مقال نیز نمیتوان یک کلام راز سلسله کلمات بیم بافته درآورد. همه‌چیز حساب شده است ولی در آخر، فریدون که شبی ناپهنگام و بدون خبر قبلی از دالتکده افسری به‌خاله بلزمی‌گردد، کریم و لوسی را در تختخواب خودشان می‌بیند. لوسی برهنه در آغوش کریم فرو رفته بود...

آیا چوبک این دوتا زن فرانسوی را که شوهری ایرانی داشتند مخصوصاً من باب نمونه انتخاب کرده است؟ بمن چه ربطی دارد که باین پرسش جواب بدهم. هرچه هست او چنین کرده است و ظاهراً چنین پیداست که هر دو داستان را در فاصله زمانی نه‌بسیار درازی نوشته است.

زنها چوبک زیادی‌هیز، زیادی‌شپوت خواه و بیشتر از همه اینها وقیح و بدذات هستند. این زنها، اکثریت مطلقشان، سیری ناپذیر، بدور از آزد و غفت‌ذاتی زن ایرانی هستند. من می‌گویم اینها زنها ذهن چوبک هستند و هیچگونه اصراری ندارم که واقعا در این مقوله حق یا من است. اما بهرحال زنها آثار صادق چوبک، زیادی شورش را در می‌آورند.



# ● اطاقکی که صدای سیستم عصبی و جریان خون، در آن شنیده می شود! ● قویترین افراد واجد شرایط می توانند حداکثر دوازده روز این اتاق را تحمل کنند

این شبانه‌ی است. تعداد یشماری از مردم در طول سنین پس از بلوغ، شاید هرگز از يك استراحت کامل برخوردار نشده باشند. اطاق تاریک حتی زمینه‌ای بوجود می‌آورد که صیر ناآگاه انسان نیز بخواب فرو رود، از این گذشته، اینطور بنظر می‌رسد که سکوت مطلق، مانند يك شوک، تألیری عمیق بجا می‌گذارد، زیرا بفرزی عجیب و مرموز، نادان و تعابلات لسانی نیز، قافاهای خود را فراموش می‌کنند.

در اینجا به‌تکته ناهای برمیخوریم، اشخاص کودک و کم‌هوش نسبت به مردم بهیچیده و نیزهوش، توانایی تحمل بیشتری در این اطاق از خود نشان می‌دهند. درحقیقت گروهی انسانهای زیرک و بهیچیده چنان‌نهای این اطاق را غیر قابل تحمل احساس کردند که پس از ده دقیقه اقامت در آنها، سرانجام دکه‌خطر را صدا درآوردند. گروهی دیگر از آنها که زحمت تحمل توقف در اطاق تاریک را بخود دادند، آنها بنوع غیرقابل تصویری اعصاب خردکن خواندند. بطور عمومی چند ساعت اولیه توقف در این اطاق بخوبی قابل تحمل تشخیص داده‌شده، آزمایش‌شودگان

اجدا روی تخت دراز می‌کنند و راجع به نام هستی دنیا بتفکر می‌پردازند، اکثراً احساس کرده بودند که می‌توانند با دقتی کم‌نظیر افکار خود را متمرکز سازند. (این تألیر ابتدایی چنان مؤثر بود که عده‌ای از دانشجویان قبل از ورود به جلسه امتحان به این اطاق می‌آمدند. آنها متوجه شده بودند که اطاق تاریک چنان افکارشان را صاف و روشن میکند که قادرند تمام مطالب ندرسی شده در طول دوره تحصیلی را بخاطر می‌یابند.) اما همه بخوبی آگاهیم که چند ساعت تعادلی در فکر بدون چه عاقبتی دارد. درست مثل موقعی که با زن بسفری‌طولانی می‌رویم، سرانجام مرحله‌ای می‌رسد که مغز پس از چند ساعت فکر کردن خسته می‌شود و نیاز به تمدد اعصاب ما را تشویق به‌صرف يك لیوان چای و یا قهوه می‌کند و یا با روشن کردن رادیو و یا خواندن روزنامه‌خود را سرگرم می‌سازیم. لیکن در اطاق تاریک فقط می‌توان دراز کشید و بس، و این هنگامی است که کم‌کم مغز شروع به‌فرسودن خود می‌کند. این جمله معروف تدلیو، پی. یاتس در اینجا مناسب می‌آید که می‌گوید: «آسیاب کهنه مغز، اکنون پوست و استخوان خود را آسیاب می‌کند» در چنین مرحله‌ای دیگر مقاومت غیرممکن می‌شود. له‌میتوان خوابید (زیرا زمان استراحت در این اطاق معادل یا چند برابر همین زمان خوابیدن عادی است) و نه خشکی جسمانی به‌وجود می‌آید و این سرانجام لحظه‌ایست که وحشت ریشه‌های خود را در وجود انسان می‌دواند. درست‌مانند کسی که در عین‌بختی، بیدار دراز کشیده باشد، اول حس می‌کند که پای چپش بخارش افتاده و آنگاه می‌خارد، سپس پایی راست مراحت می‌کند، بعد به‌زانو و سرانجام به‌پشت می‌رسد.

اکنون مسلم شده چرا اطاق تاریک وسیله مؤثری برای شستشوی مغزی است. در حقیقت این اطاق انسان را به‌تبعیت ازفعل و انفعالات مغز خود وامی‌دارد. دو لفسر از مراجعین که از مسومیت بوسمی (لیش) خوردگی رنج می‌بردند، اعتراف کردند که به‌پیچوجه نسبت به‌خارش که احساس می‌کردند اهمیت نمیدادند، زیرا این‌خارش با آنها فرصت میداد تا به‌چیزی غیر ازسکوت بکنوساخت و وسعت‌آور اطاق فکر کنند. توقف طولانی در اطاق تاریک سرانجام مغز را به‌ت فرسودگی‌روانی منهدم می‌سازد، این فرسودگی روانی نیز محصول کشمکش عصبی است.

با باین دلایل، اطاق تاریک می‌تواند تاجد و جششانی وسیله مؤثر شستشوی مغزی باشد. در بدو امر، این‌اطاق کسانهای روحی کم‌اهمیت را زیرک می‌کند و آنها را نامرحله شکنجه‌آوری رشد می‌دهد. حتی در شرایط دوستانه نیز به‌همین میزان تألیر این اطاق ناخوش‌آیند است، پس اگر شخصی خود را محصور در عداوت و اسیر در جنگ دشمن ببیند، بدون تردید این شرایط از هر شکنجه بدلی طاقت‌فرساتر خواهد شد. نتیجتاً تخت چنین کششی، مغز مانند تخته پاره‌ای در دریایی طوفانی، کم‌کم از هم متلاشی می‌شود. اما هنر شستشوی مغز در اینجااست که تابع یا زندانی، قبل از اینکه صدمه غیرقابل جبرانی ببیند، بفریادش برسد و گلمانی دوستانه بگوشش بخواند و پس از مطمئن ساختن او از اینکه همه‌چیز بخوبی خواهد گذشت او را میبای‌افشای آگاهی‌های او نمایند.

از آغاز سال ۱۹۶۰ که من بااین تجربیات آشنایی پیدا کردم، شیفته متد تجری اطاق تاریک گشتم. تمایل من هیچ ارتباطی با سیاست و یاخود قضیه شستشوی مغزی نداشت. من از مدت‌ها پیش نسبت یکسانی که آنها را «بیگانه‌ها» می‌خوانم، کنجکاو یخچ ناهاد. اینها مردمی‌هستند که نسبت به‌همه‌کس و همه‌چیز غریبه‌هستند و خود را غیرقابل انطباق باشرایط اجتماع

آشکار می‌کند چرا هنگام جنگ گروه‌هیچگونه اقدام به‌فرار در بازداشتگاه‌های چینی‌ها بوقع نیوست. چون این مطالب هنوز جزو اطلاعات سری محسوب می‌شود، من پدرستی ازنارنج کشف چینی‌ها درباره «اطاق تاریک» اطلاع ندماد ولی مسلم‌است که آنها در یافتند چنانکه اسیری را در تاریکی و سکوت مطلق جای دهند، او به‌سرعت قابلیت اطاق پیدا می‌کند و سرانجام رام می‌شود. مؤسسه تحقیقاتی وابسته به‌سازمان دفاعی کانادا از روانشناسی معروف دولاندیهبه قافا کرده بود تا تجسی کاملی برای کشف علل اصلی این قضیه بعمل آورد. اولین محفظه تاریک در دانشگاه «مک‌گیل» مونتریا بوجود آمد. در واقع این نام، تناسبی بااین محفظه نداشت زیرا این محفظه تاریک نور بود. شاید بهتر بود آنرا محفظه سکوت» می‌نامیدند. پس از این‌اقدام، دانشگاه بریستون تصمیم گرفت تجسی‌جامعی دراین‌زمینه بعمل آورد و باین منظور اطاق تاریکی ساختند که هیچ‌صوت و ارتعاشی قدرت نفوذ در آن را نداشت.

چین ناآلی معمولاً دارای يك تخت‌خواب و يك دستشویی است و مقداری اغذیه و نوشابه‌های سالم نیز در دسترس قرار دارد. در اجدا عده‌ای از دانشجویان یا دریافت می‌لغی چیزی برای استراحت‌باین اطاق آمدند و سپس‌نظر خود را بیان کردند. بزودی عقاید شد و نقیض فراوانی بیان کشیده شد، اکثریتی فوراً بخواب عمیقی فرو رفته بودند و این خواب چنان طولانی شده بود که تا چهل ساعت و یا بیشتر هم ادامه یافت و هنگامی که از خواب برخاست بودند احساس می‌کردند که کاملاً شاداب و سرحال هستند، بنحوی که شاید در طول عمر خود چنین احساسی نکرده بوده‌اند. سه نفر از مراجعین باین اطاق که سرماخوردگی‌شدیدی داشتند، دو روز بعد بدون کوچکترین آسری از سرماخوردگی بیرون آمدند. دو نفر دیگر که از مسومیت پیوستی رنج می‌بردند، در همین مدت زمان شفا یافتند و حتی در طول مدت اقامت خود در این اطاق کوچکترین تمایلی به‌خاراندن محل مسومیت پیدا نکردند و بالاخره متعادلین بیست‌گزار در این اطاق کمترین احساس کمبود و تمایل بکشیدن سیگار در خود نیافتند!

«اطاق تاریک» بدلالی ناشناخته می‌نوالد در زمانی کوتاه شبانه‌ی بیمارپسای فرعی باشد. کسانهایی که یکه هفته بطول می‌انجامد، ظرف کمتر از ده ساعت در این مکان بی‌بود می‌آیند. تاجدی سکوت خودتامل

سلول سکوت که برای اولین بار توسط چینی‌ها به منظور شستشوی مغزی ساخته شد، شاید امروزه بهترین و مؤثرترین وسیله درمان بیمارهای جسمی و عوامل رشد نیروی روانی باشد.



# سکوت در تنهایی

از: کولین و یلسون  
ترجمه: هوش آذر آذرنوش



حس میکنند، پیش‌بینی میکردم که رقم این «بیگانه‌ها» در قرن بیستم روز بروز افزایش خواهد یافت. غرض من از این مردم، گروهی انسانی‌های روشنفکر واستثنایی نیست که عقاید و شیوه‌های منحصر بفرد خود را برای زندگی در جامعه بکار می‌برند؛ بلکه منظور افراد معمولی هستند که مانند لوابغ، محیط را در حد الطیاق با خود نمی‌بینند. این مردم، خود را بیگانه، فلک‌زده و فراموش شده می‌پندارند و در عین حال، فاقد اعتماد بنفسی می‌باشند.

نتیجه تجربیات من روشن کرده بود که این گروه هیچ دلیل قابل‌اهمیتی برای فراموش کردن تمایل به بیگانگی و پیوستن به جمع، درخود احساس نمی‌کنند؛ درحقیقت، این چنین کیفیتی بمنزله انتحار روانی است. بنا به نتیجه‌گیری من، راه علاج فقط در این است که این گروه به‌صرفه‌یاری در راهی برای تقویت نیروی روانی پیدا کنند و روی پای خویش استوار گردند. هیچ شرایط حد وسطی بهتر تقویت‌روانی چاره این مشکل را نمی‌کند.

بعضی اینکه چنین مسأله‌ای مطرح میشود، فوراً این سؤال پیش می‌آید که چگونه میتوان چنین افرادی را به تقویت روحیه وادار کرد. چند صدسال پیش چنین مشکلی را با گوشه عزلت گزیدن در صومعه‌ها جواب میدادند، لیکن این شیوه دیگر متداول نیست.

در این زمین، پس از مطالعاتی درباره اطلاق تاریک بناگاه منوجه شدم که چه وجه مشترک جایی بین این دسته از «بیگانه‌ها» و اطلاق تاریک وجود دارد، یعنی کیفیتی که این افراد برای ادامه حیات بان نیازمندند نظیر شرایطی است که برای ادامه زندگی در اطلاق تاریک ضروری است. عبارات دیگر، خشونت روانی، و خودبینی، مصالح خویش برای دفع وجهت چنین مکانی است. این نتیجه‌گیری ما را به پیشنهاد جالب‌تری هدایت میکند. اگر اطلاق تاریک با اندازه اطلاق‌های شورشی روانشناس معمول و مرسوم بود، «بیگانه‌ها» میتوانستند آفتد در زمانهای طولانی و طولانی‌تر در این اطلاقها سرکنند تا نیروی روانی خود را به حد کافی پرورش دهند. شاید در قرن بیستم اطلاق تاریک جایگزین صومعه گردد، ضمن اینکه تأثیری عمیق‌تر از آن خواهد داشت.

ولی از این فرضیه گذشته، هنوز مشکل اساسی را حل نکرده‌ایم! چگونه میتوان انسانی را چنان تربیت کرد که قدرت مقاومت در مقابل اطلاق تاریک را داشته باشد. میتوان کسی را در جبهه جنگ ودر صف گروه حمله قرار داد و در او خشونت و ستقامت جسمانی بوجود آورد، و این خود مستلزم یک سلسله درگیری و مبارزه فیزیکی است، در حالیکه اطلاق تاریک در جهت مخالف مبارزه فیزیکی عمل میکند و فقط سکوت و یکنواختی بعضی در آن سکنی دارد. شخصیتی انسانی‌های مانند جیمز باید طی چندروز دراین اطلاق درهم خرد میشود. شاید الشنین و بنهوت شانس مقاومت بیشتری داشته باشند.

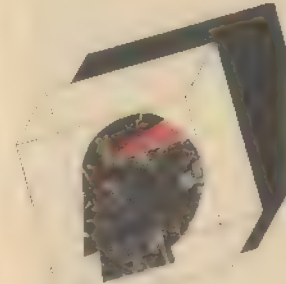
من وقتی این مسأله را سوزده اصلی داستانی بنام «اطلاق تاریک» قرار دادم، به این نکته نیز برخورد کرده بودم. زمینه داستان اینطور است که در نقطه‌ای از اروپا یک سازمان جاسوسی مستقل، جاسوسان شرق و غرب را توسط اطلاق تاریک، شستوی

مغزی می‌دهد و از آنها بعنوان جاسوسان دوجانبه استفاده می‌کند. تمام سرویسهای ضد جاسوسی دنیا میکوشند منبع این تسکیلات را کشف و متنبه سازند. بهترین وسیله برای وصول باین هدف اینست که زندگنی در جامعه بکار می‌برند؛ بلکه منظور افراد معمولی هستند که مانند لوابغ، محیط را در حد الطیاق با خود نمی‌بینند. این مردم، خود را بیگانه، فلک‌زده و فراموش شده می‌پندارند و در عین حال، فاقد اعتماد بنفسی می‌باشند.

نتیجه تجربیات من روشن کرده بود که این گروه هیچ دلیل قابل‌اهمیتی برای فراموش کردن تمایل به بیگانگی و پیوستن به جمع، درخود احساس نمی‌کنند؛ درحقیقت، این چنین کیفیتی بمنزله انتحار روانی است. بنا به نتیجه‌گیری من، راه علاج فقط در این است که این گروه به‌صرفه‌یاری در راهی برای تقویت نیروی روانی پیدا کنند و روی پای خویش استوار گردند. هیچ شرایط حد وسطی بهتر تقویت‌روانی چاره این مشکل را نمی‌کند.

بعضی اینکه چنین مسأله‌ای مطرح میشود، فوراً این سؤال پیش می‌آید که چگونه میتوان چنین افرادی را به تقویت روحیه وادار کرد. چند صدسال پیش چنین مشکلی را با گوشه عزلت گزیدن در صومعه‌ها جواب میدادند، لیکن این شیوه دیگر متداول نیست.

در این زمین، پس از مطالعاتی درباره اطلاق تاریک بناگاه منوجه شدم که چه وجه مشترک جایی بین این دسته از «بیگانه‌ها» و اطلاق تاریک وجود دارد، یعنی کیفیتی که این افراد برای ادامه حیات بان نیازمندند نظیر شرایطی است که برای ادامه زندگی در اطلاق تاریک ضروری است. عبارات دیگر، خشونت روانی، و خودبینی، مصالح خویش برای دفع وجهت چنین مکانی است. این نتیجه‌گیری ما را به پیشنهاد جالب‌تری هدایت میکند. اگر اطلاق تاریک با اندازه اطلاق‌های شورشی روانشناس معمول و مرسوم بود، «بیگانه‌ها» میتوانستند آفتد در زمانهای طولانی و طولانی‌تر در این اطلاقها سرکنند تا نیروی روانی خود را به حد کافی پرورش دهند. شاید در قرن بیستم اطلاق تاریک جایگزین صومعه گردد، ضمن اینکه تأثیری عمیق‌تر از آن خواهد داشت.



سکوت در تنهایی

آورد. او موفق بکشف بزرگی‌شده بود بدین معنی که اکثر مردم سالم بطور غیرمنتظره‌ای در جریان زندگی خود، لذتی عمیق را تجربه کرده‌اند، او این تجربه را «نقطه اوج تجربی» خواند و ضمن پاره‌ای از آزمایشهایی که زیر نظر او انجام میگرفت، از این «نقطه اوج تجربی» بعنوان وسیله درمان بیماریهای عصبی استفاده نمود. یکی از جالب‌ترین تجربیات او روی متادین به‌الکل صورت گرفت. منطق «صلو» چنین است که یک انسان هنگامی مبتلا به‌الکل میشود که دیگر «نقطه اوج تجربی» در او وجود نمی‌آید و در مرحله لزول قرار دارد؛ باین جهت او در مصرف متروپ اسراف میکند، زیرا الکل «نقطه اوج تجربی» را زمانی در او بوجود آورده بوده است. نحوه درمان این مردم چنین است که ابتدا یک الکل فمیده را که مثلاً زمانی از شعر، موزیک و یا طبیعت لذت می‌برده انتخاب میکنند و او را تحت تأثیر مقدار زیادی از داروهای مخدر «سایکدلیک» مانند دال - اس - دی و یا نظیر آن قرار میدهند. سپس سعی میکنند که «نقطه اوج تجربی» را بوسیله موزیک، شعر و غیره در او بوجود آورند. رقم بهبودی این بیمار، بالاتر از پنجاه درصد را نشان میدهد. دلیل آن واضح است. شخصی الکل در چنین شرایطی مقاومت خود را از دست میدهد، بنحوی که هر نوع کوششی، حتی تمایل بالکل را بپسوده می‌بیند. دلایلی بر هیجان واحساس سرشاری که داروی مخدر در او بوجود آورده، پراحتی در این شخص نکته شده بود که چنانکه انسانی باهوشتی بیایم که دارای هیجانات عصبی نبوده و قدرت خلاقه خارق‌العاده‌ای داشته باشند، این امکان وجود دارد که چنین مردمی حدود دوازده روز تحمل اقامت در اطلاق تاریک را بمانند.

«گورجیف» فیلسوف، توضیح قابل ملاحظه‌ای درباره وجه تمایز بین «شخصیت» و «جوهر» وجود انسان داد. او معتقد است که هر انسان دارای «شخصیت» هستند، اما غالباً ضعف‌هایی نیز دارند. گورجیف سپس تعریف کرد که یکی از قابل توجه‌ترین کسانی که او در طول عمر خود شناخته، راهزنی از جزیره «کورسیکا» بوده است که هرروز در زیر آفتاب سوزان، در حالیکه با تفنگ خود با نهایت دقت نشانه میگرفت، ساعتی معنادی بانتظار نزدیک شدن اتوبیسی بسر میبرد. به عقیده او، این مرد دارای «جوهر» است و این درست همان چیزی است که توانایی تحمل اطلاق تاریک را دارد و پراثر کسالت عمیق و مداوم، دچار فرسودگی نمی‌شود.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

«صلو» امکان دیگری را نیز بوجود

آورد. او موفق بکشف بزرگی‌شده بود بدین معنی که اکثر مردم سالم بطور غیرمنتظره‌ای در جریان زندگی خود، لذتی عمیق را تجربه کرده‌اند، او این تجربه را «نقطه اوج تجربی» خواند و ضمن پاره‌ای از آزمایشهایی که زیر نظر او انجام میگرفت، از این «نقطه اوج تجربی» بعنوان وسیله درمان بیماریهای عصبی استفاده نمود. یکی از جالب‌ترین تجربیات او روی متادین به‌الکل صورت گرفت. منطق «صلو» چنین است که یک انسان هنگامی مبتلا به‌الکل میشود که دیگر «نقطه اوج تجربی» در او وجود نمی‌آید و در مرحله لزول قرار دارد؛ باین جهت او در مصرف متروپ اسراف میکند، زیرا الکل «نقطه اوج تجربی» را زمانی در او بوجود آورده بوده است. نحوه درمان این مردم چنین است که ابتدا یک الکل فمیده را که مثلاً زمانی از شعر، موزیک و یا طبیعت لذت می‌برده انتخاب میکنند و او را تحت تأثیر مقدار زیادی از داروهای مخدر «سایکدلیک» مانند دال - اس - دی و یا نظیر آن قرار میدهند. سپس سعی میکنند که «نقطه اوج تجربی» را بوسیله موزیک، شعر و غیره در او بوجود آورند. رقم بهبودی این بیمار، بالاتر از پنجاه درصد را نشان میدهد. دلیل آن واضح است. شخصی الکل در چنین شرایطی مقاومت خود را از دست میدهد، بنحوی که هر نوع کوششی، حتی تمایل بالکل را بپسوده می‌بیند. دلایلی بر هیجان واحساس سرشاری که داروی مخدر در او بوجود آورده، پراحتی در این شخص نکته شده بود که چنانکه انسانی باهوشتی بیایم که دارای هیجانات عصبی نبوده و قدرت خلاقه خارق‌العاده‌ای داشته باشند، این امکان وجود دارد که چنین مردمی حدود دوازده روز تحمل اقامت در اطلاق تاریک را بمانند.

«گورجیف» فیلسوف، توضیح قابل ملاحظه‌ای درباره وجه تمایز بین «شخصیت» و «جوهر» وجود انسان داد. او معتقد است که هر انسان دارای «شخصیت» هستند، اما غالباً ضعف‌هایی نیز دارند. گورجیف سپس تعریف کرد که یکی از قابل توجه‌ترین کسانی که او در طول عمر خود شناخته، راهزنی از جزیره «کورسیکا» بوده است که هرروز در زیر آفتاب سوزان، در حالیکه با تفنگ خود با نهایت دقت نشانه میگرفت، ساعتی معنادی بانتظار نزدیک شدن اتوبیسی بسر میبرد. به عقیده او، این مرد دارای «جوهر» است و این درست همان چیزی است که توانایی تحمل اطلاق تاریک را دارد و پراثر کسالت عمیق و مداوم، دچار فرسودگی نمی‌شود.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

«گورجیف» فیلسوف، توضیح قابل ملاحظه‌ای درباره وجه تمایز بین «شخصیت» و «جوهر» وجود انسان داد. او معتقد است که هر انسان دارای «شخصیت» هستند، اما غالباً ضعف‌هایی نیز دارند. گورجیف سپس تعریف کرد که یکی از قابل توجه‌ترین کسانی که او در طول عمر خود شناخته، راهزنی از جزیره «کورسیکا» بوده است که هرروز در زیر آفتاب سوزان، در حالیکه با تفنگ خود با نهایت دقت نشانه میگرفت، ساعتی معنادی بانتظار نزدیک شدن اتوبیسی بسر میبرد. به عقیده او، این مرد دارای «جوهر» است و این درست همان چیزی است که توانایی تحمل اطلاق تاریک را دارد و پراثر کسالت عمیق و مداوم، دچار فرسودگی نمی‌شود.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

هراسان از خواب پریدم. ساعت چهارونیم بود. اول فکر کردم که چارولیم بعد از ظهر است و متعجب بودم که چرا آفتاب غروب کرده. بعد فکر کردم که ساعت را عوضی کوک کرده‌ام. چند لحظه‌ای که در رختخواب نسته بودم بالاخره مرا به یاد موقعیت انداخت تجربی» وسیله درمان بیماریهای عصبی استفاده نمود. یکی از جالب‌ترین تجربیات او روی متادین به‌الکل صورت گرفت. منطق «صلو» چنین است که یک انسان هنگامی مبتلا به‌الکل میشود که دیگر «نقطه اوج تجربی» در او وجود نمی‌آید و در مرحله لزول قرار دارد؛ باین جهت او در مصرف متروپ اسراف میکند، زیرا الکل «نقطه اوج تجربی» را زمانی در او بوجود آورده بوده است. نحوه درمان این مردم چنین است که ابتدا یک الکل فمیده را که مثلاً زمانی از شعر، موزیک و یا طبیعت لذت می‌برده انتخاب میکنند و او را تحت تأثیر مقدار زیادی از داروهای مخدر «سایکدلیک» مانند دال - اس - دی و یا نظیر آن قرار میدهند. سپس سعی میکنند که «نقطه اوج تجربی» را بوسیله موزیک، شعر و غیره در او بوجود آورند. رقم بهبودی این بیمار، بالاتر از پنجاه درصد را نشان میدهد. دلیل آن واضح است. شخصی الکل در چنین شرایطی مقاومت خود را از دست میدهد، بنحوی که هر نوع کوششی، حتی تمایل بالکل را بپسوده می‌بیند. دلایلی بر هیجان واحساس سرشاری که داروی مخدر در او بوجود آورده، پراحتی در این شخص نکته شده بود که چنانکه انسانی باهوشتی بیایم که دارای هیجانات عصبی نبوده و قدرت خلاقه خارق‌العاده‌ای داشته باشند، این امکان وجود دارد که چنین مردمی حدود دوازده روز تحمل اقامت در اطلاق تاریک را بمانند.

«گورجیف» فیلسوف، توضیح قابل ملاحظه‌ای درباره وجه تمایز بین «شخصیت» و «جوهر» وجود انسان داد. او معتقد است که هر انسان دارای «شخصیت» هستند، اما غالباً ضعف‌هایی نیز دارند. گورجیف سپس تعریف کرد که یکی از قابل توجه‌ترین کسانی که او در طول عمر خود شناخته، راهزنی از جزیره «کورسیکا» بوده است که هرروز در زیر آفتاب سوزان، در حالیکه با تفنگ خود با نهایت دقت نشانه میگرفت، ساعتی معنادی بانتظار نزدیک شدن اتوبیسی بسر میبرد. به عقیده او، این مرد دارای «جوهر» است و این درست همان چیزی است که توانایی تحمل اطلاق تاریک را دارد و پراثر کسالت عمیق و مداوم، دچار فرسودگی نمی‌شود.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

هراسان از خواب پریدم. ساعت چهارونیم بود. اول فکر کردم که چارولیم بعد از ظهر است و متعجب بودم که چرا آفتاب غروب کرده. بعد فکر کردم که ساعت را عوضی کوک کرده‌ام. چند لحظه‌ای که در رختخواب نسته بودم بالاخره مرا به یاد موقعیت انداخت تجربی» وسیله درمان بیماریهای عصبی استفاده نمود. یکی از جالب‌ترین تجربیات او روی متادین به‌الکل صورت گرفت. منطق «صلو» چنین است که یک انسان هنگامی مبتلا به‌الکل میشود که دیگر «نقطه اوج تجربی» در او وجود نمی‌آید و در مرحله لزول قرار دارد؛ باین جهت او در مصرف متروپ اسراف میکند، زیرا الکل «نقطه اوج تجربی» را زمانی در او بوجود آورده بوده است. نحوه درمان این مردم چنین است که ابتدا یک الکل فمیده را که مثلاً زمانی از شعر، موزیک و یا طبیعت لذت می‌برده انتخاب میکنند و او را تحت تأثیر مقدار زیادی از داروهای مخدر «سایکدلیک» مانند دال - اس - دی و یا نظیر آن قرار میدهند. سپس سعی میکنند که «نقطه اوج تجربی» را بوسیله موزیک، شعر و غیره در او بوجود آورند. رقم بهبودی این بیمار، بالاتر از پنجاه درصد را نشان میدهد. دلیل آن واضح است. شخصی الکل در چنین شرایطی مقاومت خود را از دست میدهد، بنحوی که هر نوع کوششی، حتی تمایل بالکل را بپسوده می‌بیند. دلایلی بر هیجان واحساس سرشاری که داروی مخدر در او بوجود آورده، پراحتی در این شخص نکته شده بود که چنانکه انسانی باهوشتی بیایم که دارای هیجانات عصبی نبوده و قدرت خلاقه خارق‌العاده‌ای داشته باشند، این امکان وجود دارد که چنین مردمی حدود دوازده روز تحمل اقامت در اطلاق تاریک را بمانند.

«گورجیف» فیلسوف، توضیح قابل ملاحظه‌ای درباره وجه تمایز بین «شخصیت» و «جوهر» وجود انسان داد. او معتقد است که هر انسان دارای «شخصیت» هستند، اما غالباً ضعف‌هایی نیز دارند. گورجیف سپس تعریف کرد که یکی از قابل توجه‌ترین کسانی که او در طول عمر خود شناخته، راهزنی از جزیره «کورسیکا» بوده است که هرروز در زیر آفتاب سوزان، در حالیکه با تفنگ خود با نهایت دقت نشانه میگرفت، ساعتی معنادی بانتظار نزدیک شدن اتوبیسی بسر میبرد. به عقیده او، این مرد دارای «جوهر» است و این درست همان چیزی است که توانایی تحمل اطلاق تاریک را دارد و پراثر کسالت عمیق و مداوم، دچار فرسودگی نمی‌شود.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

هراسان از خواب پریدم. ساعت چهارونیم بود. اول فکر کردم که چارولیم بعد از ظهر است و متعجب بودم که چرا آفتاب غروب کرده. بعد فکر کردم که ساعت را عوضی کوک کرده‌ام. چند لحظه‌ای که در رختخواب نسته بودم بالاخره مرا به یاد موقعیت انداخت تجربی» وسیله درمان بیماریهای عصبی استفاده نمود. یکی از جالب‌ترین تجربیات او روی متادین به‌الکل صورت گرفت. منطق «صلو» چنین است که یک انسان هنگامی مبتلا به‌الکل میشود که دیگر «نقطه اوج تجربی» در او وجود نمی‌آید و در مرحله لزول قرار دارد؛ باین جهت او در مصرف متروپ اسراف میکند، زیرا الکل «نقطه اوج تجربی» را زمانی در او بوجود آورده بوده است. نحوه درمان این مردم چنین است که ابتدا یک الکل فمیده را که مثلاً زمانی از شعر، موزیک و یا طبیعت لذت می‌برده انتخاب میکنند و او را تحت تأثیر مقدار زیادی از داروهای مخدر «سایکدلیک» مانند دال - اس - دی و یا نظیر آن قرار میدهند. سپس سعی میکنند که «نقطه اوج تجربی» را بوسیله موزیک، شعر و غیره در او بوجود آورند. رقم بهبودی این بیمار، بالاتر از پنجاه درصد را نشان میدهد. دلیل آن واضح است. شخصی الکل در چنین شرایطی مقاومت خود را از دست میدهد، بنحوی که هر نوع کوششی، حتی تمایل بالکل را بپسوده می‌بیند. دلایلی بر هیجان واحساس سرشاری که داروی مخدر در او بوجود آورده، پراحتی در این شخص نکته شده بود که چنانکه انسانی باهوشتی بیایم که دارای هیجانات عصبی نبوده و قدرت خلاقه خارق‌العاده‌ای داشته باشند، این امکان وجود دارد که چنین مردمی حدود دوازده روز تحمل اقامت در اطلاق تاریک را بمانند.

«گورجیف» فیلسوف، توضیح قابل ملاحظه‌ای درباره وجه تمایز بین «شخصیت» و «جوهر» وجود انسان داد. او معتقد است که هر انسان دارای «شخصیت» هستند، اما غالباً ضعف‌هایی نیز دارند. گورجیف سپس تعریف کرد که یکی از قابل توجه‌ترین کسانی که او در طول عمر خود شناخته، راهزنی از جزیره «کورسیکا» بوده است که هرروز در زیر آفتاب سوزان، در حالیکه با تفنگ خود با نهایت دقت نشانه میگرفت، ساعتی معنادی بانتظار نزدیک شدن اتوبیسی بسر میبرد. به عقیده او، این مرد دارای «جوهر» است و این درست همان چیزی است که توانایی تحمل اطلاق تاریک را دارد و پراثر کسالت عمیق و مداوم، دچار فرسودگی نمی‌شود.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

این عقیده بنوع خود گره از مشکل دیگری می‌گشود. اطلاق تاریک انسان را به «فراموشی» سوق میدهد، اما چنانکه بتوانیم شرایطی بوجود آوریم که ضرورت آگاهی از خطای را نیز در آن بگنجانیم، آسواق میتوان مغز را آگاهانه نگهداشت. بعنوان مثال، تصور کنید انسانی را در لیه باریک برنگاهی عظیم قراردیم، بنحوی که باوجود شرایطی موجب میشود که مغز آگاهی خود را حفظ کند و هنگامی که پراثر فرسودگی دچار سرگردانی میشود، بنحوی غریزی، علامت خطر را دریافت مینماید.

## سفر بخیر

## مردم زردی

البته من توقع ندارم که در سفر همه‌اش به آدم خوش بگذرد، چون اگر قرار بود آدم راحت و خوش باشد بهتر بود در خانه‌اش می‌ماند. اما به علت آنکه نمی‌خواستم مثل موقع آمدن، شب را در راه باشم امروز صبح پس از تسکیر فراوانی که از دخترتو و شوهرش کردم خوش‌خوش راهی تهران شدم. در راه ایزدخواست به اصفهان کامیونی از رویرو می‌آمد که تمام جاده را گرفته بود، من برای اینکه ادش کنم کنار ترتم و چراغ زدم، راننده کامیون که به راستی مرد نازکی بود، کنار کشید و وارد خاکریز شد تا چرخش در رفت و مستقیماً به شیشه جلو اتوبیل من خورد و خفره‌ای به قطر دوازده سانتیمتر در آن ایجاد کرد.

بگمان من این یکی رفع فضا و بلا بود، چون اگر بجای رنگ، کامیون به ما خورده بود حاسمان پاك بود. این بار برای تنوع، ناهار را در یکی از قهوه‌خانه‌های بین راه خوردیم. زیاد خوب نبود اما باتوجه به آنکه می‌گویند این قهوه‌خانه‌ها گران حساب می‌کنند خیلی گران حساب نکرد. روییم رفته قابل تحمل بود. فقط بیش از این بود که طرف‌های عصرم دچار دل‌ریجه شدید و در اصفهان ماشین را نزدیک یکی از مساجد پارک کردم که در مقصه نباشیم.

البته برای ترمیم وضع مزاجی، شب‌را فقط به خوردن قدری ماست گذراندم و هرچه بود به‌بخیر گذشت.

## مردم زردی

بالینکه همه بی‌حال بودیم صبح زود براه افتادیم و شهر تاریخی اصفهان را به‌سوی تهران پشت‌سر گذاشتیم. خوشبختانه در راه حادثه ناگواری پیش نیامد و غروب در تهران بودیم. وقتی به‌خانه رسیدیم بی‌نهایت خوشحال بودیم. کمی خستگی راه در تنمان مانده بود، اما از نظر روحی اثناء شده بودیم. هرچه بود امسال راهم به‌طریقه رفت و بودیم خوش‌گذشت بود، حتی می‌توانم بگویم که امسال خوشتر از سال‌های پیش گذشت.

از: منوچهر

از: منوچهر

## مردم زردی

بالینکه از یک ماه پیش قرار بود عید را به‌شیراز برویم، این شب آخر را تا ساعت یک بعد از نصف شب بیدار بودیم و مادر بچه‌ها را برای غم‌زدگی او را غافلگیر کرده‌ام و لرسیده است کارهایش را بکنند. بچه‌ها به عشق مسافرت فردا، خوابشان نمی‌برد و باهزار زور و فسرپ توانستم خوابشان. آنوقت تازه نوبت مادرشان شد که ضمن غرغر مداومش بختن غذای قوی راه فردا را شروع کند. ساعت حدود دو بود که من دیدم بیدار ماندنم بیش از این صلاح نیست چون فردا باید از صبح زود تا شب با نفسی رانندگی کنم. به این جهت در زیر رگباری از آمواله و غرغر زلک به رختخواب رفتم. البته حق هم داشت، دست‌تنها بود، صدایش قوی گوشم می‌پیچید:

- فقط من بیچاره باید جون بکتم. هر کدومشون از هر طرف نترسیدن، اصلاً تو این خونه بی‌صاحب هیشکی نیس به آبی به دست من بریزه...

## مردم زردی

زلک شدیداً لحن ساعت به کامپوس‌های تصادف و راه‌پندان و سقوط پایبان داد و



کمونیسم در خاور میانه عربی

نوشته: محمود جعفریان

یعنی در فترت جنگ جهانی اول و دوم قدرت مستقر استعمار در خاورمیانه عربی با بروز هر نوع جنگ در این منطقه مخالف بود زیرا دست پروری گنج داشت ، چنانکه بدروازه یکی از شهرهای نفتی جنوب خلیج فارس نوشته بود: ما دوستدار صلح و آرامش هستیم (این تابلو هم اکنون نیز هست)..... اما بعد از جنگ دوم جهانی قدرتهای تازه نفس از شرق و غرب بسوی خاورمیانه عربی روی آوردند و از همانروز ، یعنی بعد از جنگ ، برای وطن پرستان خاورمیانه عربی روشن بود که هر دو قدرت خواهان تجدیدنظر در تقسیمه اند.

قدرت شرقی یا کمونیسم در لحظاتی که در خاورمیانه عربی در جستجوی جای پا بود با چند مشکل نیز مواجه بود:

۱- در جریان جنگ دوم جهانی با کمک و حمایت نیروهای غربی چند کشور مستقل جهان را به کام تسویه بود و گمناشتگان خود را برای اداره آن استقلال از دست داده ها گمارده بود.

۲- بر چند کشور بیطرف نیز شیخون زده بود که قصد ماندن داشت و پروراندنش.... براین اساس ضرورت داشت که کمونیسم هر چه زودتر دست و دهان خود را از آساره فرو بردن ها بیبراید و چنین نیز کرد و به عرب گفت که در خاورمیانه عربی فقط يك هدف دارد و آن تشکیل جبهه های آزادیبخش است (که بعدها در تشکیل این جبهه ها ابتکار عملیات میدانی بدست قدرتهای غربی افتاد)

و به این ترتیب در برابر قدرت قدیم و مستقر استعمار و قدرت تازه نفس غرب که به خاورمیانه عربی آمده بود کمونیسم با چهره پشتیبان نیرومند و پاکدامن در کنار عرب قرار گرفت، اما، حوادث بعدی در سالهای اخیر خاطره توافق برای تشکیل اسرائیل و ایجاد محیط مضطرب را تجدید کرد و نشان داد که تا چه سد مصالح اقتصادی و نفوذ نظامی نیز در پشت حجاب حمایت بی قید و شرط قرار دارد..... اما، چگونگی تأمین منابع اقتصادی و نفوذ نظامی از یکسو و از سوی دیگر توجه به این واقعیت که در محله کشورهای

بازگویی کنند، لذا اگر منظور از کوچک شدن دنیا به اخیر بودن انسان قرن بیستم و زود دست یافتن اوست باید دنیای سوم بر این دوخصیصه با تردید تأکید داشته باشد زیرا قدرتهای بزرگ جهان با تبلیغات اشکار و پنهان قدرت تفکر را از او گرفته اند و به او فکر و استنتاج را بیکجا تلقین می کنند، نقش مطبوعات، نویسندگان و وسائل ارتباط جمعی ترجمه مطالبی است که قدرتهای بزرگ قصد اقام آن را دارند؛ در دنیای سوم نفس خوب آنکس است که حوادث را آنچنان که قدرتهای بزرگ تصویر کرده اند و از راه خبرگزاریها و وسائل ارتباط جمعی نیرومندان در اختیار گذاشته اند به مردم منتقل کند.

در نگاه آمیز نقش جهان خاورمیانه عربی رنگ سکوت ندارد و افکار عمومی آن نیز در معرض شدیدترین تبلیغات ضد و نقیض است، چرا ؟ تصویر قدرتهای بزرگ جهان دویان قرن نوزدهم، نخستین ربع قرن بیستم و نیمه دوم قرن بیستم میتواند از چگونگی اضطراب خاورمیانه عربی پرده برگردد؛ پایان قرن نوزدهم یعنی دوران تشکیل کنفرانس بین المللی لاهه، ربع اول قرن بیستم جامعه ملل، نیمه دوم قرن بیستم سازمان ملل متحد.....

چرا کنفرانس بین المللی لاهه تشکیل شد؟ زیرا، آن روز آلمان نیرومند به هم می رسید که قدرتهای دیگر دنیا را تقسیم کرده اند و مسی برای او نگذاشته اند، لذا با اصرار میخواست که در تقسیم دنیا تجدید نظر شود؛ در برابر آلمان دو گروه مشخص قرار داشتند: آنها که نیرومند بودند و دنیا را بر زیر چنگال داشتند و آنها که جز حفظ خود هدفی نداشتند و این مرد باشعار آلمان موافق نبودند و در محلی به نام کنفرانس بین المللی لاهه فراهم آمدند.....

این کنفرانس و سازمانهای جهانی دیگر در دورانیهای دیگر مشکل دنیا را حل نکرد زیرا قدرتهای تازه جانبدار تجدیدنظر در تقسیم دنیا هستند و از سوی دیگر دنیائی که باید تقسیم و خورده شود بگفته نویسنده مصری استعمار فیم و شعورش را بحساب نمیآورد یعنی آنها را زنده نمی پندارد. در فاصله جامعه ملل و سازمانهای ملل متحد

یکی از نویسندگان مصری در سالهای پراخلراب که نطفه تحولات در مصر به جنبش میبوست می نویسد یکی از مشکلات بزرگ در راه آزاد شدن مصر اینست که هنوز استعمار قسم و شمر مردم مصر را بحساب نمی آورد لذا با اعمال ساده ترین شیوه ها هنوز به استثمار این سرزمین امید دارد.

سی سال پیش که نویسنده مصری چنین نوشت منظورش از استعمار انگلستان بود که خورشید پرچمش غروب نمی کرد . اما، امروز شرایط در خاورمیانه عربی تغییر کرده است و یکی از دیگر گونیها این است که «استعمار» مفهوم وسیعتری و پیچیدهتری دارد و قدرتهای جهان از شرق و غرب خاورمیانه عربی را محاصره کرده اند و بازم این واقعیت به چشم می خورد که شعور و فهم مردم خاورمیانه عربی را بحساب نمی آورند و همزمان با پیشرفت فکری مردم با تبلیغ و روش های پیشرفته تر در ساختمان افکار عمومی سیم مؤثر دارند.

در عصر ما عده ای گمان دارند که دنیامست کوچک شده است و دلیشان بر این مدعا آنست که گسترش و تعمیم وسائل ارتباط جمعی، خطوط ارتباطی سریع در زمین و دریا و هوا، دهها هزار خبرنگار و دهها خبرنگاروی مردم دنیا را بیکدیگر پیوند داده اند؛ در دنیای سیم و مشاهدات این گمان اسالت دارد و همین اسالت آغاز راه فریبی است که دنیای سیاست از آن بهره می گیرد:

نقشه جهان را در پیش روی بگذارید، قدرتهای بزرگ جهان را با رنگهای قرمز و سیاه و زرد یا هر رنگ دیگر که میخواهید مشخص سازید، از دیدگاههای مختلف میتوانید کشورهای خود کوچک را بر رنگ های مختلف بیارائید، اما، هر رنگی که جای کشورهای کوچک را در محله قدرتهای بزرگ نشان دهد رنگ «سکوت» نیز هست، یعنی خبرگزاریهای بزرگ جهان ، روزنامه های آتشین چپ و راست درباره آنها خبر نمی دهند و همین خبرگزاریها و روزنامه های معتبر جهان که مدافعان اکام منافع قدرتهای بزرگند چنان فضاکی در دنیا ایجاد می کنند که مردم جهان که نام وزرایش را با یسختی بیاد می آورند ناچپه ها، روستاهای دورافتاده و کدخداهای را نیز برای یکدیگر بعنوان «خبر»

# بادوستداران جنگ در خاور میانه عربی آشناسویم

می توانست برای کمونیستها يك خطر جدی بحساب آید.

کمونیسم که اینک در خاورمیانه عربی پایگاههای نیرومندی براساس توافق با غرب بدست آورده است هدف های تازه ای را از وسیله قراردادن مذهب دنبال میکند که برای شناخت آن باید روش های تازه کمونیسم را در مواجهه با مذهب اسلام بررسی کرد و این بررسی در کلیه کشورهای عربی خاور میانه بشکلی ضرورت دارد.

نکته مهم اینست که کمونیسم بین الملل در خاورمیانه عربی تعدادی از کمونیست ها را لباس مذهب میپوشاند تا حکومتها نتوانند مانع فعالیت آنها شوند و در صورت ممانعت، علماء مذهب را که معمولاً از دنیای سیاست فاصله دارند علیه حکومتها بسیج خواهند کرد.

در دنیای عرب جمعیت اخوان المسلمین هیچ نوع رابطه ای با کمونیستها نداشت و کمونیستهای عرب بصورتی اهانته آمیز آنها را اخوان الشیاطین می نامیدند (بخصوص در سوریه)

و همین جمعیت از روزیکه در برابر منافع ملیون دنیای عرب قرار گرفت و از تحریکات خارجی متاثر شد مصائب فراوان ببار آورد و هرگاه که حکومت های عرب یکی از آنها را دستگیر می کردند با شمارهای اسلامی مردم را به کمک میخواندند و تا روزیکه ماهیت آنها بر علمای اسلام روشن نشد توانستند که کثیری از وطن پرستان را بخون کشند و راه را بر نفوذ و تهدید اجنبی بگشایند.

کمونیسم با پوشاندن لباس مذهب به گروهی از پیروان خود قصد دارد که از تجارب گرانقدر اداره کنندگان اخوان المسلمین سود برد، با این توضیح که فقط گروهی از افراد خود را لباس مذهب میپوشاند زیرا در طول نیم قرن علیه مذهب سخن گفته و استدلال کرده است لذا نمیتواند گروه های جوان و افراطی را که با این استدلال به کمونیسم جلب کرده است از دست بدهد.

اما، در مجال تاکتیک جدید کمونیسم که علاوه بر همزیستی بنظر تأمین منافع اقتصادی و نظامی به «همفکری» نیز تأمل است نمیتواند از اسلام بعنوان يك وسیله چشم پپوشد.

است لذا بنظر بدست آوردن سهام بیشتر به قدرت بیشتر نیازمند است و قدرت بیشتر به کسب آرام و نفوذ عمیق تر (بهر شکل و با هر روش) بستگی تام دارد.

کمونیسم که در کتاب های خود و دائره المعارف مشهور اسلام را بدست مورد حمله قرار داده است از ابتدا برای ورود به خاورمیانه عربی مذهب را مورد توجه قرار داد، چنانکه ساه م ۱۹۵۹ که نخستین کشتی نظامی چین کمونیست وارد خلیج فارس شد و در بندر بصره پیلو گرفت متعاقب ورود هیات اسلامی یکن به عراق بود.

اگر به توافق ها و موافقت نامه های قاسم و یکن در سال ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ توجه کنیم به این مطالب برخورد خواهیم کرد:

- ۱- همزیستی مسالمت آمیز
- ۲- دوستی دو ملت
- ۳- تبادل هیات های فرهنگی
- ۴- اعزام دانشجویان
- ۵- توسعه دوستی و برادری
- ۶- همبستگی ملل آسیا
- ۷- همکاری خانه های صلح
- ۸- همکاری خانه های جوانان

اما، امروز قدرتهای امتیاز گرفته کمونیسم در خاورمیانه عربی درباره مصالح اقتصادی و نظامی سخن میگویند و بجای دانشجویان و رؤسا خانه های جوانان و مدیران خانه صلح هیات های اهزامی مشخصاتی دیگر دارند که بیشتر نظامی و اقتصادی هستند.

در این شرایط لازم نیست که کمونیسم مثل چین ۱۹۵۹ با هیات مذهبی وارد شود امروز کمونیسم توانسته است در کشورهای عربی با مذهب دست و پنجه نرم کند، در هم کوبیدن کربلا و نجف برای کمونیسم در عراق پیروزی و فتی بزرگ بود زیرا:

۱- در هر صورت، بروز امتیلا کمونیسم به عراق ضرورت داشت که قدرت مذهب را درهم بکوبد و ابتکار را آگاهانه با دست می ها انجام داد.

۲- همچنانکه کربلا و نجف سال ۱۹۲۲ بکنک ملیون و وطن پرستان عراق شافتند همیشه

خاورمیانه عربی فقط حزب کمونیست لبنان آزادانه فعالیت دارد دهنده این واقعیت است که کمونیسم بین الملل در شرایط کنونی قصد ندارد که این سرزمین ها را از راه استقرار کمونیسم در کام فرو برد، بلکه لاقبل احتیاط کامل این منطقه را با توجه به موانع به فرصت های دیگر واگذاشته است و دو شرایط موجود به اصل لزوم تجدیدنظر در تقسیمه بیشتر توجه دارد و از این نظر به آلمان ۱۸۹۶ شبیه است که از بیم او اتریشی ها و کمونیست ها ترانس بین المللی لاهه را تشکیل دادند.

اما، چه کسی در خاورمیانه عربی چنین نقشه ها را پیشنهاد خواهد کرد؟

خبر سنی که در ۱۸ سالگی کنوله ماران

نفسه را بر مصر ما ذکر کردیم سریع تر و گاهی

بدرستی

آیا غرب است، کدام قدرت غربی؟

بدون تردید آنها که بصورت اتریشی ها و

متکری های پایان قرن نوزدهم درآمده اند.

آیا شرق است، کدام قدرت شرقی؟

بدون تردید آن نیست که هنوز چیزی بدست

نیآورده است و آن قدرت است که در خاورمیانه

عربی به قدرت رسیده است لذا میتواند با دست پر

با حریفان به مذاکره نشیند.

هنه گذشته بحث تازه ای را زیر عنوان کمونیسم و مذهب آغاز کردیم که نقطه آغاز گوشه ای از حوادث لبنان بوده، اما، توضیح این گفشار ضرورت داشت تا روشن شود که اگر غرب اصل همزیستی با شرق را پذیرفت نه «همفکری» را بالعکس شرق حاضر است برای رسیدن به اصل «همدستی» و تجدید نظر در تقسیمه اصل همفکری را نیز پذیرد لذا نباید تصور کرد کمونیسم بین الملل که اخیراً مذهب را وسیله نفوذ خود در مردم خاورمیانه قرار داده است صرفاً و منحصراً قصد

تفویج کمونیسم را دارد و میخواهد از راه جاذبه مذهب مردم را به کمونیسم بکشاند، بدون تردید چنین هدفی نیز هست، اما، فقط این هدف نیست زیرا حتی اسرائیل سیاسی کمونیسم بین الملل در شرایط امروز با نوعی همفکری برای رسیدن به اصل «همدستی» و تجدید نظر در تقسیمه موافق



اگر روزنامه، رادیو، فیلم و تلویزیون را مهمترین وسائل ارتباط جمعی مدرن بدانیم تاریخ پیدایش و حیات آنها با کمی اختلاف از حدود یک قرن تجاوز نمیکند. در طول این یک قرن، هر یک از این وسائل به تدریج و تحت شرایطی در سرزمینها و میان ملل مختلف پدید آمد و نمو خود ادامه داد و شاهد تغییرات و تجربیات جالب و فراوانی بوده‌اند. بررسی تاریخ وسائل ارتباط جمعی طولانی، مشکل و شاید هم خارج از محدوده کتب درسی، مالاوَر باشد. اما از میان رویدادها و جریان‌های مختلف، شاید بتوان تعدادی را دست‌چین کرد و به‌عنوان ارزش‌هایی که دارا هستند در معرض قضاوت خوانندگان مطالب ارتباط جمعی قرار داد. در ضمن هر یک از این وسائل، موضوع تحقیقات و تجربیات متعددی بوده‌اند که بسیاری از آنها شیرین و خواندنی است. آشنائی با رویدادها و تحقیقاتی که میتوان در گوشه و کنار تاریخ، وسائل ارتباط جمعی مدرن جست‌وجو کرد این فرصت را به‌ما میدهد تا با شناسائی دقیق‌تر آنها، از آنچه هم‌اکنون در اختیار داریم استفاده بیشتری و بهتری کنیم.

پخش مستقیم مراسم و وقایع مهم خبری (سیاسی و اجتماعی) از وظائف مهم تلویزیون‌ها در دنیا بشمار می‌رود. شک نیست که روزبه‌روز، تلویزیون در ایجاد رابطه بین‌ما مردمی که در اجتماعات شهرنشین در خانه یا آپارتمان خود به‌اجبار از وقایع و حوادث کناره می‌گیریم و کسانی که بازیگران پیش‌آمدها هستند، نقش مهم‌تری را ایفا میکند. در یک اجتماع شهرنشین صنعتی، دیر یا زود هر کس متوجه میشود تلویزیون تنها وسیله‌ای است که از اکثر موارد اطلاع از آنچه را در پیرامون او می‌گذرد میسر و ممکن می‌سازد. حضور در یک میتینگ سیاسی یا ساینه ورزشی و شرکت در افتتاح یک نمایشگاه یا مراسم اجتماعی و هنری برای اکثر ساکنین یک شهر بزرگ صنعتی با تمام علاقه و توجهی که ممکن است به‌این رویدادها داشته باشند امکان‌ندارد. دوری راه، نداشتن وسیله، مشکلات ترافیک و رفت‌وآمد، و ده‌ها عامل دیگر را میتوان در این ساله مؤلف دانست. تلویزیون بر تمام این موانع غلبه میکند و به‌توده‌های دور و مجزا از یکدیگر، امکان میدهد آنچه را در حال وقوع و انجام است به‌آسانی و اطاق نشین خود مشاهده کنند.

سؤالی که از جهت تأثیر و نفوذ تلویزیون بر مردم، فکر و اندیشه مستحقین را به‌خود مشغول میدارد این است که‌ا‌ولا برخوردی این‌چنین مصنوعی با حواصل، چه‌تأثیری در احساس و برداشت تماشاگر میدهد؟ ثانیاً مردم در کدام حالت بیشتر تحت تأثیر واقع رویداد درحال‌انجام، قرار میگیرند. زمانی که از نزدیک و حضوراً شاهد آن هستند یا موقی که به‌اجبار آن را از راه اسواچ تصویری و در منزل مشاهده میکنند؟ عبارت‌دیگر درحالی‌که

موانع یاد شده در فوق، مردم را از حضور در یک واقعه باز ندارد آیا اگر آنچه را درحال جریان است در منزل و از راه تلویزیون مشاهده کنند بیشتر تحت تأثیر قرار خواهند گرفت یا وقتی که از نزدیک شاهد و ناظر آن باشند؟ در ضمن چرا از میان تمام مردمی که میتوانند یک رویداد را براحتی در محل کار خود مشاهده کنند پاره‌ای بدون اینکه وظیفه شخصی آنها را به‌این کار وادارد، بودن در محل واقعه و رویداد را پدید آن از راه تلویزیون ترجیح میدهند؟ اینها چه کسانی هستند؟

البته در یدو امر اینطور بنظر میرسد که بودن در یک واقعه، نفوذ زیادتری بر احساس و عاطفه تماشاچی خواهد داشت. فی‌المثل تماشاگر از یک استادیوم بزرگ، صداها را از نزدیک میشنود، حرکات را با چشم خود میبیند، و واقعه را که ممکن است یک مسابقه ورزشی یا یک سخنرانی سیاسی باشد بیشتر درک میکند اما آیا برآستی چنین است؟

تحقیق جالبی که در سال ۱۹۵۲ در شیکاگو انجام گرفت به‌این سؤال جواب میدهد. در این سال دکتر کرت لانگ و همکارش کلادیس لانگ با استفاده از واقعه جالبی که در شرف انجام بود تصمیم به‌آزمایش فرضیه فوق گرفتند. آنها بقول خود از سال‌ها پیش در صدد بودند با آثری که تلویزیون بر روی احساس و ادراک افراد از وقایع و حوادث دارد آشنا گردند. آنها در مورد این تأثیر مینویست: برای ما ساله مهم، اثر تلویزیون بر روی افراد جدا، وپراکنده از یکدیگر نبود. ما بیش از هر چیز تمایل داشتیم بدانیم اثر تلویزیون به چه صورت از یک فرد به‌فرد دیگر ترسده مییابد وگسترش پیدا میکند، ما از سال‌ها پیش بر این اعتقاد بودیم که تأثیر تماشا از وقایع روزمره از راه تلویزیون را تنها بطور فردی و در افراد جدا وپراکنده از یکدیگر نمیتوان سنجید و اندازه‌گیری کرد.

نفوذ و تأثیری که یک برنامه در یک فرد بخصوصی باقی گذاشته، از او به‌دیگران منتقل میگردد و این ارتباط و انتقال تا آنجا انجام میپذیرد که گاهی اوقات واقعیت راحت تأثیر قرار میدهد، واقعیتی که ممکن است تأثیر آن کمتر یا بیشتر از نمایش تلویزیونی‌اش باشد. عبارت دیگر این امکان همیشه در پیش است که وقتی افراد اجتماع، با یک رویداد خبری و اجتماعی از راه تلویزیون آشنا

میگردند نسبت به‌اشخاصی که با همین واقعه از نزدیک و رو در رو برخورد داشته‌اند کمتر یا بیشتر تحت تأثیر قرار بگیرند.

برگزاری واقعه مهم در روز مکتورده در شیکاگو بصورتی که میلیون‌ها نفر توانستند شاهد آن از راه تلویزیون باشند، به‌محققین فرصت میداد بررسی ساله فوق بپردازند. تلویزیون آمریکا ورود مکتورده به فرودگاه، عبور باشکوه او از خیابانها،

## گوشه‌هایی از تاریخ وسائل ارتباط جمعی

- تأثیر تلویزیون در پخش مستقیم مراسم و رویدادها
- چه کسانی رفتن به محل واقعه را بر تماشاگران از تلویزیون ترجیح میدهند؟
- اثر تلویزیون بر احساس و ادراک افراد در جمع
- نقش تلویزیون در شکل دادن به انتظارات مردم در مورد یک واقعه
- تلویزیون احساس واقعی بودن رویداد را برای تماشاچیان خود حفظ میکند و تماشاچیان در قلب واقعه حرکت میکنند
- نقش تفسیرها و اظهار نظرهای گویندگان

## تلویزیون و واقعیت جانشینی

ترجمه و تالیف: دکتر ابراهیم رشیدپور

و سخنرانی ژنرال یازگشته از جنگ را در (سولیزفیلد) بطور زنده برای مردم پخش میکرد؛ مردم بسیاری که یا نمیتوانستند و یا مایل نبودند تظاهرات و وقایعی را که صورت میگرفت از نزدیک مشاهده کنند، نتایج این تحقیق که بطور خلاصه مورد بررسی قرار خواهد گرفت نشان میداد که بین تجارب افرادی که در محل شاهد این رویداد تاریخی بودند و کسانی که بطور جانشینی، آن را از

از آنها بیش از یک محل را زیر نظر گرفته بودند. فی‌المثل از آنها خواسته شده بود به‌تمام اقداماتی که از طرف مسئولین پخش برنامه، به‌عبارت تحت تأثیر قرار دادن بینندگان انجام میگردد توجه کنند و آنها را روی کاغذ بیاورند؛ آیا از سخنران و سایر کسانی که تصویر آنها پخش میگردد میخواهند بدوربین نگاه کنند؟ آیا برای پخش مراسم و به‌عبارت نفوذ بیشتر در بیننده، صحنه‌سازی میشود و مسائلی از این قبیل. افرادی که به‌سمت مشاهده‌کننده انتخاب شده بودند همگی دانشجویان مستند و برجسته دوره‌های فوق‌لیسانس دانشگاه بودند.

نکات و حقایق جالبی را که از این تحقیق بدست آمد میتوان بطور خلاصه در بخش‌های زیر مورد توجه قرار داد:

### انتظارات و پیش‌بینی‌های قبلی

مشاهده جمع و توده در وحله اول به‌عبارت این صورت گرفته بود که تأثیر انتظارات و پیش‌بینی‌های افراد، در نحوه برخورد آنها با وقایع و حوادثی که به‌تدریج و قدم بقدم صورت میگرفت مشخص شود.

افزاد که به‌عبارت تماشاگر مراسم استقبال از مکتورده، به‌محل واقعه آمده بودند از این کار خود هدفی داشتند و به‌همین جهت نمیتوان آنها را گروهی جمع شده بدور یکدیگر و بطور تصادفی به‌حساب آورد. اعضا این جمع، در حقیقت قصد کرده بودند قصد هدف آنها را میتوان عبارت از طرز فکرها، و گرایش‌های مشخصی، انتظارات، و اعتقادات از قبل تعیین شده‌ای، دانست که آنها را به‌تأثیرات کشیده بود. آنها در ضمن مطالبی که، به‌مشاهده‌کنندگان تحقیق گفته بودند، این قبیل طرز فکرها و اعتقاداتی را که از آنها نام بردیم از پرده ابهام بیرون کشیدند. عبارت دیگر باید گفت افرادی بجای دیدن مراسم از راه تلویزیون، با تحمل بسیاری از مشکلات واقعی در محل حاضر شده بودند، در یک خصوصیت که میتوان آن را انتظارات و اعتقادات قبلی نامید وجه‌اشتراک داشتند. آنها کسانی بودند که اولاً انتظار داشتند در یک حادثه و واقعه بسیار شگرف شرکت میکنند و میتوانند در آن نقشی برعهده بگیرند. ثانیاً به‌جنبه‌های نمایشی و هیجان‌انگیز وقایع بیش از اندازه اهمیت میدادند، و هدف آنها تنها دیدن مکتورده و استقبال از او نبود. در اینجا شاید بااحتمال فراوان بتوان اینطور نتیجه‌گیری کرد که وقتی تلویزیون مراسم یک رویداد را بطور زنده در اختیار بینندگان خود قرار میدهد کسانی که فقط قصد تماشا و آگاهی از آن رویداد را دارند درخانه میمانند و برعکس افرادی که به‌تدریج میخواهند در آنچه انجام میپذیرد شرکت جویند بدون توجه به‌مشکلات و موانع درمحل واقعه حاضر و ناظر میشوند. نتیجه دیگری که در همین زمینه حائز اهمیت

میباشد نقشی است که وسائل ارتباط جمعی قبل از انجام یک رویداد در شکل‌دادن به‌نحوه انتظار مردم بالاحص تماشاگران دسته دوم بازی میکنند. عبارت دیگر مردمی که با تأیلات و انتظارات قبلی، حضور در یک رویداد را جستجو میکنند، پیش از مشاهده تحت تأثیر وسائل ارتباط جمعی قرار دارند و این وسائل، انتظارات آنها را بیشتر از دیگران فرم و شکل‌میدهند. کسانی که در تحقیق حاضر به محل واقعه رفته بودند تحت تأثیر اخبار و اطلاعاتی که وسائل ارتباط جمعی دوباره مراسم استقبال در شیکاگو میفرستادند انتظار دیدن صحنه‌ها و وقایع هیجان‌انگیزی را پیدا کرده بودند که به‌کامشان تلویزیون قادر به‌انتقال آن نبود. انتظارات آنها درباره آنچه میبایست صورت میگرفت از راه وسائل ارتباط جمعی شکل مطلوب پیدا کرده بود. بطور مثال یکی از مشاهده‌کنندگان تحقیق در این مورد مینویسد: «من از چند روز پیش تمام آنچه را درباره آمدن مکتورده به‌آمریکا از طریق وسائل ارتباط جمعی بازگو میشد میشنیدم، میدیدم و میخواندم. مراسم ورود مکتورده به‌مان فرانسیسکو را شنیدم، جریان مسافرت او را درمملکت از راه رادیو تعقیب کردم و به‌تعلق او در واشنگتن نیز گوش دادم.... بنابراین، انتظار داشتم در شیکاگو جمعیت هیجان‌زده و پراشتیایی را در مراسم استقبال ژنرال ببینم. انتظار داشتم نطق‌های آتشین‌تری بخصوص در دم کمونیسم و حکومت پرزیدنت ترومن بشنوم. اما هیچ‌کدام از این انتظارات من عملی نشد. برآستی متعجب‌شدم وقتی دیدم در هیچ يك از سخنرانی‌ها اسمی از حکومت ترومن برده نشد و او را به‌یاد انتقاد نگرفتند. من انتظار داشتم با جمعیتی هیجان‌زده و غران روبرو گردم، اما آنها، برعکس، آرام‌و متین نظماً را رعایت میکردند و جنب و جوشی نداشتند. پاره‌ای از مردم نسبت به‌واقعیت واقعه‌ای که در شرف انجام بود آنچنان بی‌تفاوتانه رفتار میکردند که واقعا باعث تعجب میشد.

سایر کسانی که برای دیدن مراسم استقبال، وبقولی شرکت‌فمالانه در آن به‌کوچه و خیابان آمده بودند مطالبی به‌همین صورت اظهار داشتند، و این نشان میداد که پراثر تبلیغات وسائل ارتباط جمعی انتظار آنها از آنچه انجام خواهد گرفت شکل و فرمی مبالغه‌آمیز بقصد گرفته بود. منتی همانطور که یکی از آنها اظهار داشت و دیگران نیز تأکید کردند واقعیت، این انتظار را پاسخ‌گو نبود.

مردمی که برای دیدن مکتورده و استقبال از او به‌کوچه و خیابان آمده بودند، پاره‌ها سخن از تلویزیون و نمایش واقعه از آن، میان می‌آوردند و بطوریکه از طرف مشاهده‌کنندگان تحقیق، گزارش میشد آرزو میکردند ای‌کاش در خانه میماندند و بدون برخورد با حوادث و مشکلات، تمام جزئیات را بر صفحه تلویزیون تماشا

میکردند. هر قدر از زمان حضور در محل می‌گذشت مردم برخلاف انتظاری که از آن یاد کردیم شاهد واقعه و حادثه شگرف و خارق‌العاده‌ای نمیشدند احساس تأمل‌و تألی آنها از ترك منزل ننیدند تلویزیون بیشتر میشد و این جمله که «حق بود در منزل میماندیم و مراسم را در تلویزیون میدیدیم» بیشتر بکوش میرسید.

اکثریت مردم احساس خستگی و ناراحتی میکردند، ساعتها به‌انتظار آمدن مکتورده روی‌پا بودند و همانطور که گفتیم انتظار داشتند شاهد یکی از جالب‌ترین رویدادهای زمان‌خود باشند. منتی آنچه برانجام در مقابل دیدگان آنها قرار میگرفت شبح کوچکی بی‌رنگی بود که از فاصله بسیار دور حرکت میکرد و بیش از چند لحظه نیز دوام نداشت. مردم در آن زمان با یادآوری خاطراتی که از تماشاگر تلویزیون به‌نگام نمایش و مراسم رویدادهای مختلف داشتند، بی‌اختیار، مانند درخانه بودن در کنار تلویزیون را آرزو میکردند و احساس خود را بر زبان می‌آوردند.

برخلاف مردمی که رویداد استقبال از مکتورده را از نزدیک میدیدند، هزاران نفر در خانه و محل کار خود تماشاگر واقعه بودند و بطوریکه تحقیق حاضر آشکار ساخت انتظار آنها از دیدن یک‌حادثه پرشکوه و با عظمت، دقیقه بدقیقه و لحظه به‌لحظه سرباستی میکردید. کرت لانگ در این مورد مینویسد: تلویزیون تا آخرین لحظه احساس واقعی بودن رویداد را برای تماشاچیان خود حفظ کرده بود و تماشاچیان به‌همان صورت که انتظار داشتند در قلب واقعه حرکت میکردند.»

تماشاگران تلویزیون از نومی‌دی مردمی که در محل بودند اطلاعی نداشتند و برداشت آنها از آنچه میدیدند بصورتی بود که حتماً گمان میکردند جمعیت بیشتر از آنان تحت تأثیر جاذبه و هیجان موضوع قرار گرفته است. در یک لحظه، زمانیکه دوربینی تلویزیون، جمعیت و حرکت و جنبش آنها را به‌عالت فشرده نشان میداد گوینده خطاب به‌تماشاگران میگفت:

اینجا پرشورترین جمعیت استقبال‌کننده‌ای هستند که تاکنون شهر ما به‌خود دیده.... شما اگر اینجا بودید، نمیتوانستید هیجان آنها را در هوا و فضا احساس و لمس کنید... شما هم‌اکنون میتوانید فرش آنها را بشنوید....

دوربین تلویزیون در این لحظه مکتورده و همراهان او را نشان میداد و گوینده، هیجان جمعیت را توصیف میکرد. تماشاگران تلویزیون از زبان گوینده میشنیدند که هم‌اکنون جمعیت بیش از اندازه به‌هیجان آمده و در حالیکه یکدیگر را به‌جمله فشار میدهند پلیس مجبور به‌مداخله و آرام کردن آنها شده است. آخرین تصویری که از این صحنه در خیابان به‌تماشاگران نشان داده شد، سرباز شرکت‌کنندگان بود که درحال حرکت و جنبش درطول

تمام خیابان دیده میشد. تماشاگران گمان میکردند انبوه جمعیت بقدری است که هیچ‌کس نمیتواند از محل خود حرکت بکند و حتی يك قدم به‌طرف دیگر بردارد.

در این موقع گوینده یکبار دیگر به‌سخن آمد و هیجان‌زده گفت، به‌نظر میرسد تمام مردم شهر در این خیابان اجتماع کرده‌اند تا بدنبال ژنرال مکتورده قدم بردارند، بدنبال این جمله، دوربین برای چند لحظه جمعیت را به‌همان صورتی که گفتیم نشان داد و سپس تصویر قطع گردید.

البته نمایش تصویر آخری به حدی بود که تماشاچیان در منزل تحت تأثیر قرار بگیرند اما آنچه تصور نمیشد و تنها نتایج تحقیق فعلی آن را آشکار ساخت، تأثیر بیش از اندازه قطع ناگهانی تصویر در پایان جمله گوینده بود. یکی از مشاهده‌کنندگان (شماره ۲۶) که این صحنه را از تلویزیون تماشا میکرد احساس و تألی خود را از این بصورت زیر گزارش کرد:

وقتی بدنبال توصیف گوینده از شور و هیجان مردم، تصویر تلویزیون قطع گردید به‌نظم رسید فشار و هجوم جمعیت بقدری بوده است که کنترل از دست همه خارج شده و نتوانسته اند تصویر را پخش کنند. اولین احساس من در این لحظه این بود که چقدر خوشحالم در محل نیستم و امیدوارم کسی صدمه ندیده باشد.

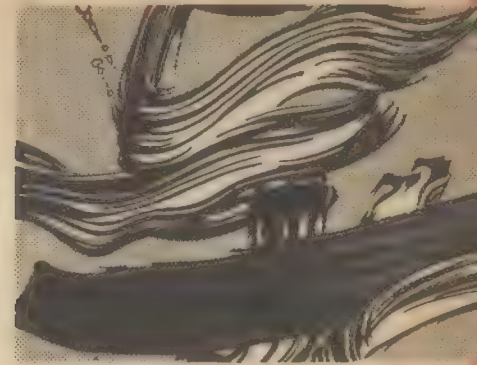
برخلاف تماشاگرانی که صحنه فوق را از راه تلویزیون دیده و به صورتی که گفتیم توصیف کرده بودند، مشاهده‌کنندگان خیابانی چنین احساسی نسبت به‌آن نداشتند و هیچ‌یک از آنها ذکر از جنبه فوق‌العاده و بیش از اندازه هیجان‌انگیز آن نکرده بود. بطور مثال یکی از این افراد که قرار بود آنچه را از نزدیک دیده توصیف کنند می‌گفت: وقتی ژنرال مکتورده از مقابل محل ما می‌گذشت همه بی‌حرکت بر جای ایستادند تا ژنرال محبوب خود را ببینند اما این فرصت تنها نصیب تعداد بسیار کمی که در ریف‌های بسیار جلو بودند شد و بقیه بهره‌ای نبردند. چند لحظه پس از عبور او، بیشتر مردم بدون اینکه منتظر بقیه مراسم بشوند، در حالیکه شانه بالا می‌آیدادند محل خود را ترك گفتند. اکثر آنها تأسف خود را از ندیدن آنچه انتظار میکشیدند با ذکر جملاتی مثل «همین بوده دهم» شده «دخا یا درست‌مثل فیلم‌های سیمو ته» و «حالا چکار کنیم» بیان میداشتند. تعدادی از اطفال بدون هدف برای چند لحظه بدنبال کاروان مکتورده سرباه افتادند، اما خیلی زود اشتیاق خود را از دست دادند و چکار باید بکنند از رفتن باز ایستادند.

### ساختمان نمایش تلویزیونی

همانطور که گفتیم برداشت بینندگان تلویزیون از آنچه پس روی پرده میدیدند با مردمی که در کوچه و خیابان تماشاگر واقعه استقبال از

بقیه در صفحه ۲۸





## سالواتوره کاسیمودو SALVATORE QUASIMODO

برنده‌ی نوبل ۱۹۵۹

ترجمه‌ی فرود خسروانی

# وناگهان غروب می‌شود

سالواتوره کاسیمودو، شاعر ایتالیایی، در ۱۹۰۱ در سیسیل زاده شد. تحصیل پسندسی ساختمان کرد. در سالهای میان ۱۹۳۸ و ۴۰ معاون سردبیر «تمپو» (Tempo) بود. در ۱۹۴۱، استاد ادبیات ایتالیایی شد در هنرستان «جوژپه وردی» در میلان. در دوره‌ی موسولینی، به‌خاطر فعالیت‌های ضدفاشیستی، زندانی شد. در ۱۹۵۳ جایزه‌ی بین‌المللی (Etna - Taormina) گرفت - همراه با دیلن تامس (Dylan Thomas)، شاعر و نویسنده‌ی نامی انگلیس. و در ۱۹۵۹ جایزه‌ی ادبی «نوبل» را به‌او دادند، که شعرش «... گویای تجربه‌ی فجع زندگیست در زمان ماه. کاسیمودو در ۱۹۶۸ درگذشت. او، علاوه بر شعر، نقد هم نوشته است و نیز آثاری از شکسپیر و ای.ای. کامینگز (شاعر آمریکایی) به‌ایتالیایی ترجمه کرده است.

### وناگهان غروب می‌شود

هرکه برآلب زمین تنه‌است  
دل بسته به یک شعاع آفتاب  
و ناگهان غروب می‌شود.

### اینک روز سرمی‌زند

شب سرآمده، ماه،  
در آسمان باز، آب می‌شود،  
در ترعه‌ها غروب می‌کند.

سپتامبر در این جلگه‌زار بس زنده‌ست،  
مرغزاران، سبز  
چون دره‌های جنوب در بهار.  
من از یارام دست کشیده‌ام،  
دل در این جدارهای کهنسال نبشته‌ام،  
که، تا یاد تو هستم، تنها باشم.

چه از ماه دورتری،  
اینک روز می‌دمد  
و سم اسبها صدا می‌کند بغروی سنگها.

### زمستان کهن

خواهش دستهای روشن تو  
در نیمه روشن شعله؛  
رایحه‌ی بلوط، گل‌های سرخ و  
مرگ.

زمستان کهن.

مرغان دانه جو  
ناگهان برف شدند.

پس واژه‌ها:  
کمی آفتاب؛ یک هاله نور،  
بعد ماه؛ و درختها  
و ماه، هوا، در صبح.

### کوچه

مرا گاه صداهای تو پس می‌خواند،  
و چه آسمانها و آبها  
در من بیدار می‌شود!

توری از اشکهای آفتاب  
روی دیوارها که شب  
موجی از چراغهای دکانهای دیرباز بود  
پراز باد و پراز آندوه.

دیگر وقتها: در حیاط  
یک دستگاه بافندگی به‌کار بود،  
و شب ناله‌ی به‌گوش می‌آمد  
از سگتوله‌ها و بچه‌ها.

کوچه: تقاطعی از خانه‌ها  
ندا می‌دهند  
آهسته بهم،  
پی‌که هیچ‌گاه بدانند این  
ترس تنها ماندن  
در تاریکی‌ست.

### آینه

نگاه: روی تنه  
می‌زند جوانه‌ها:  
یک سبز، نوتر از سبزه،  
مرهم دل:  
تنه انگار که دیگر مرده،  
می‌خند روی راه‌آب.

به چشم من  
این‌همه چون معجزه‌ی می‌ست؛  
منم آب ابرها  
که چه آبی، امروز،  
نقشی از پاره آسمان خود به‌چالابها می‌ندازد  
این سبز، که پوست می‌ترکاند  
و که حتی نبود  
همین دیشب هم.

### روزی طرف غروب، برف

دور دور، پشت درهای بسته، باز  
گریه‌ی حیوانی داغدار تو را می‌شنوم؛  
پس، به‌دکده‌های بلند، زیر یک باد برف  
هوا میان آغل چوپانان می‌نالد.

بازی کوتاه یادستیز:  
برف فرو ریخته این‌جا و بامها را می‌خاید،  
تاقهای کهنه‌ی لاتسارتو را می‌ماساند،  
و «خرس» غوطه می‌خورد سرخ در میانه‌ی مه‌ها.

کجاست ران، رنگ رودخانه‌های من،  
ایروی ماه در تابستان  
با پشتی زنبورهای کشته؟ زاری آن صدای افتاده  
در ظلمت شانه‌های تو می‌ماند،  
سوگوار غیبت من.

### ناو بلند بادبانی

پرندگان که آمدند و  
برگهای درختان تلخ پسروی خانه را به‌غلفله آوردند  
(آفریدگان بالدار کور شیانه  
که در پوستی درختها آشیانه می‌کنند)  
چهره رو به‌ماه گرداندم  
و یک ناو بلند بادبانی دیدم.

دریا به‌لب جزیره نمک بود؛  
خشکی امتداد گرفت و صدفهای کهن  
به‌دامان صخره‌ها برق زدند  
در خلیج درختهای کوتاه‌قد لیمو.

و من به‌عشقم گفتم - که در اوکودکم تکان می‌خورد  
و از این‌رو همیشه دریا را در جان داشتم:  
«خسته‌ام از تمام این پالهای کوبنده در زمان،  
همچو پاروها، و از این جفها  
که چون باد ماه در نی‌هاست  
چون سگان زوزه می‌کشند،  
باید از این جزیره رخت بکنم، بروم»  
و او گفت: «دیرست جان من، بمانیم».

پس آهسته بنا کردم  
به‌مردن بازتابهای قوی دریا  
که نسیم به‌چشم‌ان من می‌آورد  
از هیات آن ناو بلند.

### مرثیه

منادی سرد شب  
باز می‌گردد روشن  
به‌ایوان خانه‌های خراب  
که بتابد روی گورهای گمنام،  
مانده‌های متروک زمین دودناک.  
این‌جا رویای ما می‌آراند،  
تنها، به‌شمال برمی‌گردد  
آن‌جا که هرچه جاری‌ست،  
جز تو و تنها تو،  
بی‌نور به‌مرگ.

### سوگواری برای جنوب

ماه سرخ، یاد  
رنگامیزی زن شمالی تو، مسافت‌های برف...  
دل من تابه‌حال در این مرغزارهاست،  
در این آبهای مه‌آلود.  
دریا را از یاد پرده‌ام، گور  
صدای صدفی می‌دهد که می‌دمند شبانان سیسیل،

تلاوت گاری‌ها در طول راه‌ها  
جا که خرنوب  
در بغار کشتزاران کاهین  
سوسو می‌زند،  
بی‌یادی از گذار حواصیل‌ها و درناها  
در نسیم کوهپایه‌های سبز،  
برای زمین و رودهای لمباردی،  
لیک هرکجا انسان  
به‌سرنوشت زادگاه خویش  
خواهد گریست.  
مرا هیچ کسی به‌جنوب  
بر نخواهد گرداند.

جنوب  
خسته است از کشیدن مردگان خویش  
به‌کرانه‌ی مردابهای نوبه‌خیز،  
خسته از تنهایی، خسته از زنجیر،  
خسته از نفرین‌هایی بر لب  
به‌تمامی تندابها که زوزه‌ی مرگ کرده‌اند  
در طنین چاههای او،  
مست خون دلش.

هم از این رو، پسران او به‌کوهستانها  
برمی‌گردند،  
دهنه به‌آسبای خود می‌زنند در پناه ستاره‌ها،  
گل‌های آفاقی می‌خورند در طول مسیرها  
که تازه سرخند، هنوز و هنوز.  
مرا هیچ کسی به‌جنوب  
بر نخواهد گرداند.

و این شامگاه زیر بار زمستان  
هنوز آن ماست، و من این‌جا برای تو  
ترجیع پوچ شیرینی و خشمم را تکرار می‌کنم؛  
سوگواری عشقی بی‌عشق.

### به‌ماه نو

در آغاز خداوند آسمان را بیافرید و  
زمین را، و به‌نگام  
ماه و ستارگان را در آسمانها بنشاناد؛  
و روز هفتم آرامید.

پس از هزار دوران، انسان،  
آفریده به‌صورت وی،  
بی‌که هیچ‌گاه بی‌آرامد  
با فراست خاکی خویش،  
یک شب اکبر، بی‌هراس،  
می‌نشانند در آسمانهای آرام  
هیئاتی بسان آنها  
که رشته آمده بود  
از بدو خلقت دنیا، آمین.









ندیدم. آن حیوانات هم برای چندین شیری که در تله‌ها گذاشته بودم در دام افتاده بودند ولی هیچکدام شیر را نخورده بودند.

## سه ماه بعد

کانتگورو به بزرگتر شدن ادامه می‌دهد. خیلی عجیب و باور نکردنی است. من هرگز حیوانی ندیده‌ام که این چنین آهسته و پی سروسا بزرگ و بلند شود. حالا دیگر مقداری بیش روی سرش درآمده پشم‌ها مثل پشم کانتگورو ایستند، پشم‌ها شباهت زیادی به موهای ما دارند، البته خیلی نرم‌تر و نازک‌تر و بجای اینکه سیاه‌رنگ باشند قرمز هستند. حتی اگر دراین موجود عجیب بیشتر از اینها کنجکاو کنم خل نخواهم شد. آخ چه خوب بود اگر یکی دیگر مثل او پیدا می‌کردم حتماً خوابش را هم نمی‌توانم ببینم. این عقیده برایم مسلم شده. یک کانتگوری واقعی گرفتم و برای موجود عجیب آوردم تا شاید از تنهایی بیاید و خوشحال شود. فکر می‌کردم از این کارم خیلی خوشحال خواهد شد و از تنهایی درخواهد آمد ولی موجود بیچاره تاچشمی به کانتگورو افتاد به وحشت عجیبی دچار شد و فوراً فهمید که تا به حال موجودی نظیر کانتگورو در عمرش ندیده بوده. حیوان کوچولوی ترسوی من، دل مرا خیلی به‌رحم آورد ولی نمی‌دانم چطور می‌توانم خوشحالتی کنم. آخ چه خوب میشد می‌توانستم او را هم مثل حیوانات دیگر رام کنم. هرچه بیشتر دراین کار سعی می‌کنم کمتر موفق می‌شوم. قلبم از شنیدن فریادهای پراز غم و ناراحتی او به‌درد می‌آید. خواستم او را ول کنم ولی حوا مانع شد، البته اگر این کار را می‌کردم ی‌رحمی مضی بود و حوا هرگز مرا بخاطر این ی‌رحمی نمی‌بخشید. به‌رحال به این نتیجه رسیدیم که بدون او خیلی احساس تنهایی می‌کنیم، بخصوص که نظیرش هم دیگر پیدا نمی‌شود.

## چهار ماه بعد

مدت يك ماه برای شکار و ماهیگیری از خانه بیرون رفته بودم و در این مدت خرس یاد گرفته که روی پاهای عقیش به تنهایی راه برود. او می‌گوید: «پولایوما، در اینکه او موجود عجیبی است شک نیست حتماً شباهت صدای او با صدای ما اتفاقی است ولی به‌رحال موجود عجیبی است، چون تا بحال ندیده‌ام که خرس اینچنین صداهایی از خودش دریاورد. با این قدرت تقلید صدا و با دانشش دم و پشم می‌سازد که نوع جدیدی از خرس است. حتماً اگر به بررسی روی او ادامه بدهم موضوع جالب‌تر خواهد شد. تصمیم گرفتم که روی او مطالعه بیشتری بکنم و جستجوهایم را عمیقاً ادامه دهم. حتماً باید موجودی شبیه او روی زمین پیدا بشود. و اگر خرس دیگری نظیر خودش پیدا کنیم حتماً خرس من کم‌خطرتر خواهد شد. به جستجوی خرس دیگر خواهم رفت ولی باید در فکر يك پوزه‌بند باشم.

## سه ماه بعد

خرس‌ها خطرناک‌دلی من حی نمی‌کنم که او بدون پوزه‌بند بتواند به‌ما حمله کند. من به‌خواب پیشنهاد کردم که اگر از دست این خرس خسته شده آنرا دور بیندازد بجای يك کانتگورو بردارم ولی حوا نمی‌خواهد. برای حوا مهم نیست که این موجود عجیب برای ما خطرناک باشد یا نباشد. او قبل از پیدا کردن این موجودانطور فکر نمی‌کرد.

## سه ماه بعد

موجود تازه‌وارد را با موجود قدیمی مقایسه کردم برایم واضح شده بود که بقیه در صفحه

## خاطرات آدم



کارم شد. و بالاچار از این کار منصرف شدم. ولی مطمئنم که با تسلیم شدن به حرف او کار درست‌تری نکرده‌ام. این کار من در جهان علم و جستجو و پژوهش! اشتباه بزرگی بود. موجود بزرگتر چندی است که کمتر وحتیگری می‌کند. مثل يك طوطی می‌خندد و حرف می‌زند. حتماً از نزاد طوطی چیزی در آن موجود هست چون قدرت تقلید بسیار زیادی دارد. اگر روزی به‌طوطی تبدیل شود خیلی متعجب خواهم شد. ولی به‌رحال غیرمنتظره نخواهد بود چون از روزی که مثل ماهی بود تا بحال به هزاران شکل درآمده. موجود جوانتر به اندازه موجود بزرگتر زشت‌است. همان رنگ زرد و قرمز را دارد و همان کله پیراهن را.

## ده سال بعد

آن‌ها حالا دیگر پسرهای بزرگی هستند. ما این را خیلی وقت پیش کشف کردیم، تولد عجیب و غریبان بود که باعث شده آن چنان اشتباهات را در شناخت آن‌ها مرتکب شویم. آخر ما عادت به دیدن چنین چیزهایی نداشتیم. حالا غیر از پسر، دخترهای فراوانی نیز داریم. هایل پسر شجاعی است ولی قایل بهتر بود همان خرس باقی می‌ماند. بعد از سالها تازه فهمیده‌ام که ی‌خود به حوا اعتماد نداشته‌ام. البته بهتر بود که در خارج از باغ

هر دو از يك نژاد هستند. حوا اسم این موجود جدید را هایل گذاشته. می‌خواستم در شکم یکی از آن‌ها که بزرگ و برای کلکسیون نگه‌دارم ولی حوا بدلیل که نمیدانم با تمام قوا مانع از این



## سالگرد

- صبح بخیر عزیزم سالگرد ازدواجمونو تبریک میگم.
- کوهم که حواست پرته، سالگرد ازدواجمون فرداست.
- خوب باشه، لااقل من باده‌که این شمعین سالگرد
- نه جونم، این عکسوبیین،
- هفتمین سالگردمون مبارک باشه، البته فردا.

عکس نمی‌گذاره فراموش کنین!



دوربین‌های اینستا ماتیک و فیلم کداک

باو زندگی می‌کردم تا در داخل باغ بدون او. در ابتدا بنظر خیلی وراج می‌آمد ولی حالا دلم برای شنیدن صدایش لک زده! خوش باد اتفاقی که باعث شد من با او یکی شوم، و زیبایی و خوبی شخصیت او را بشناسم.

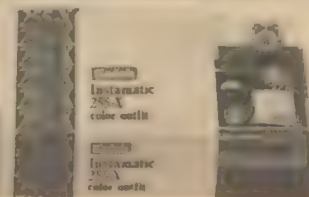
## اینست وصیتنامه من برای نژاد بشری

و اینهم ما. من، حوا، و صنی طویل از دخترها و پسرها. آن‌ها پرتوهای گرم‌بخش روزگار ی‌یری‌ما هستند. البته گاهی اوقات آلتچنان ما را خسته و ناراحت می‌کنند که تحملش برایشان بسیار مشکل است و هوا حسابی ا‌یری و گرفته میشود، و وقتی اوضاع زیادی ا‌یری و گرفته شد با جتر بی‌تفاوتی با مسائل روبرو می‌شوم. حوا هم به لویه خود این چنین رفتاری دارد. ساعت استراحت ما فرا رسیده و باید میدان را بگذاریم برای آن‌ها، برای زندگی و راحتی آن‌ها و برای حفظ نژادمان. حوا دیگر ی‌یر شده و دیگر ماهی ندارد علاقه‌ای هم ندارد که ماهی، کانتگورو یا خرس داشته باشد. البته از ده سال پیش زشت‌تر شده، شغافیت گیسوان و سفیدی

شیرمانند پوستش را از دست داده (و به همان اندازه رویاهایش را) فقط قلبش تفسیری نکرده و هنوز قلب او حکم گنجی را برای زمان ی‌یری من دارد. از چین و چروک‌هایی که بر صورت حوا افتاده در قلبش انری نیست (شاید هم قلبش چین و چروک داشته باشد ممکنه نمی‌توانم ببینم). بالاخره کشف کرده‌ام که همه‌روزها می‌تواند بکشنه باشد، کمتر از جایم تکان می‌خورد و دیگر حوصله ندارم به شکار بروم.

خلاصه کنم، حس می‌کنم که تمام ایامی بیچاره ضعیفی بیشتر لیست. روزگار را به‌حفظ بچه‌ها و ی‌یادگارهای دوران خوشی که حوا در پناهگاه به دنبال می‌دود، می‌گذرانم. پسرهایم کم حجب و حیاط از من به نظر می‌آیند. آن‌ها نقش خودشان را خوب میدانند و اجازه نمی‌دهند که همراهان آن‌ها را مورد مواخذه و بازرسی قرار دهد. و اینست نتیجه ی‌یر حاصل تکامل نژاد من. و منم به ناچار دلباله‌روی لسل خودم هستم. و برای بچه‌هایم «توانایی‌های ناپایدار» را به‌ارث گذاشته‌ام. آن‌ها جوانند و میتوانند از این میراث حسابی استفاده کنند، می‌توانند محکم و با سری برافراشته راه بروند و به اینکه از لسل آدم هستند افتخار کنند.

## «ادامه بده قابیل!» «ادامه بده هابیل!»



کارهایی که با این موجود تازه‌وارد می‌کند حتی هرگز ندیدم که برای تقدیر به پلنگ‌ها اینطور که الان لنگران است، ناراحتی و تنویش به‌خود راه نهد.

## یکشنبه

او یکشنبه‌ها کار نمی‌کند. استراحت می‌کند. برای خستگی در کردن کاه‌های هفته، ماهی کوچولو را روی سینه‌اش می‌گذارد و ماهی هم روی بدنی از این طرف به آن طرف می‌رود و لذت می‌برد. حوا چیز هالی را که ماهی به‌جای یادارد گاز می‌گیرد و وقتی این کار را می‌کند ماهی می‌خندد و حوا هم سروسا‌های عجیبی برای خوشایند او از دهانش درمی‌آورد. من هرگز ندیده بودم که يك ماهی اینطوری بخندد. دبین او مرا متعجب می‌کند. دارم شروع می‌کنم به اینکه از یکشنبه‌ها خوشم بیاید. واقعاً از این همه کاری که در تمام هفته می‌کنم خسته شده‌ام. باید تعداد روزهای یکشنبه‌ها در هفته بیشتر کرد!

اوایل از یکشنبه‌ها حوصله‌ام سر میرفت ولی حالا ارزش بسیاری برای این روز قائم.

## چهارشنبه

اودتیریک ماهی نیست. به‌درستی نمیدانم چیست. وقتی که از چیزی راضی نباشد فریاد های شیطانی وحتشاک از دهانش بیرون می‌آید و وقتی خوشحال است می‌گوید: «لی، لی، لی». او مثل ما نیست چون نمی‌تواند مثل ما راه برود. پرنده هم نیست چون نمی‌تواند ی‌یرد. قورباغه هم نیست چون نمی‌چهد، مار هم نیست چون نمی‌خزد.

حسابی مطمئن شده‌ام که او ماهی نیست ولی نمیدانم آیا شنا می‌تواند بکند یا نه. از اینکه روی زمین‌پول بخورد خوشحال میشود ولی اغلب بسوی پشت روی زمین خوابیده و پاهایش را هوا کرده. من هرگز حیوانی را ندیده‌ام که حرکاتی مثل او انجام دهد.

اول گفتم که او مثل يك معما است. حوا از این کلمه خیلی خوش آمد ولی معنایش را نمی‌داند. به‌رحال اگر او ب‌یرد او را به‌گوشه‌ای می‌برم و ساختمان بدنی را حسابی بازرسی می‌کنم. هرگز در عمرم باین اندازه کنجکاو نبوده‌ام.



# طنز در خدمت مشروطه

با پیدایش مشروطیت، ادبیات طنزی حقیقی که لبه کیز خود را بیش از افراد متوجه اجتماع و معایب عمومی جامعه ساخته بود پدید آمد و در حقیقت به تبع افکار آزادیتخواهی به شعر طنزی مستأفاد داد. به عبارت دیگر طنز و رثالیسم دو نوزاد توانمند بودند که در داهان شرفنظری ایران پرورش یافتند.

طنز نویسی از نثر کمتر استفاده کرد. مبدئاً با آغاز مشروطیت و پیدایش روزنامه‌نگاری در نثر فارسی نیز مرحله نسبتاً جالب

توجهی به وجود آمد و طغیان افکار آزادیخواهانه و شور آزادی و احساسات مبین‌پرستی گذشته از اشعار سیاسی وطنی در يك رشته مقالات و باورهای کوتاه فکاهی نیز انعکاس یافت.

در تبریز متولد شده‌ام. روز و ماه و حتی سال تولدم را به‌یاد نمی‌دانم. آنچه ازین بابت در شناسنامه‌ام آمده راه به‌جایی نمی‌برد زیرا مستند به بیانی و یادداشت پشت جلد کتابی نیست. همینقدر می‌دانم که در دوران نهفت مشروطه‌خواهی

چشم به جهان گشوده و نخستین سالهای کودکی را در لایرة انقلاب خونینی در آذربایجان گذرانده‌ام. هم اکنون صغیر گلوله‌های ستارخان سردار ملی و دیگر مجاهدان غیور تبریز در گوشم طنین‌انداز است. نای پدرم عیسی‌میرزا لایب‌السلطنه، یگانه مرد شایسته خاندان قاجار بوده و از طرف مادر سلسله نسبی به‌خواج‌نصیرالدین طوسی می‌رسد. اگر نازنین به نام یک نیاکان رو باشد من نازشم به این دو بزرگوار است.

به‌جرات می‌توان گفت: برای نخستین بار تاریخ ادبیاتی جامع بر مبنای صحیح تحلیل اجتماعی و با دیدی منطقی و انتقاد جویانه، آنهم درباره ادبیات معاصر که عمیقاً با مسائل اجتماعی ما پیوند دارد نوشته می‌شود. تاریخی که می‌تواند هم به‌عنوان مطالعه اوضاع و احوال سیاسی و ادبی محدوده‌ای از زمان ما مورد استفاده قرار گیرد و هم بصورت کتاب مرجع دم دست هر جوینده و کارنده‌ای باشد. این مهم را آقای یحیی آرین‌پور انجام داده‌اند. و با انتشار چنین کتابی می‌توان گفت حاصل يك عمر تلاش و تحقیق خود را در تمام زمینه‌های ادبی و اجتماعی پیشکشی علاقمندان کرده‌اند.

این کتاب در دو مجلد و رویم ۹۶۲ صفحه تدوین و تنظیم شده و شرح وقایع اجتماعی و شعر و ادب و روزنامه‌نویسی، طنز، تصنیف‌سازی و مشاجرات قلمی و خلاصه جزئی‌ترین تا کامل‌ترین مباحث ادبی و اجتماعی را از زمان تحقیق خود را در تمام (مداح لطفعلی‌خان زند) تا انقلاب نیما در بر دارد.

نویسنده پیش از ورود در بحث اصلی و آغاز تاریخ جامع ادبیات موردنظر خود، شمه‌ای از تاریخ سیاسی اوضاع اجتماعی و وضع شعر و ادب را در زمان صفویه بیان می‌کند. ایشان رکود، یا بقول خود دوره تفرت در شعر آن زمان را معلول بی‌توجهی شاهان صفویه به مقوله شعر بطور کلی و علاقه آنها به مراثی و مدایح مذهبی می‌دانند. این نظر البته تا حدودی می‌تواند درست باشد اما اگر زرف‌ن بنکریم، ریشه واقعی رکود و سکوت یا پراکنده گوییها و سردگمی‌های شاعرانه را چه در زمان صفویه و چه بعد از آنها می‌توان در جایی دیگر و چیزهای دیگر جستجو کرد. اگر حافظ را آخرین و بلندترین قله شعر واقعی فارسی بدانیم که هست، متوجه می‌شویم که برای شاعران بعد از او حتی کسانی که مورد توجه نویسنده کتابند، جایی برای عرض وجود و ارائه طریق به شیوه متداول و معمولی نمی‌نواست وجود داشته باشد، پس اگر شاعران صفویه به حمایت از شاعران نیز همت می‌گذاشتند، باز آمیدی برای ظهور شاعری چون حافظ نمی‌بود، چرا که محتوای فکری و حسی حافظ دیگر قابل تکرار نبود. همچنانکه دیدیم، شاعران سلسله‌های به‌جای پرداختن به عشق و اندیشه و احساسات عالی انسانی به مشغول‌سازی گزینده و شاعران دوره بازگشت، حتی آنها که از شاهان قاجاریه مهر و نوازش فراوان می‌دیدند و گرامی داشته می‌شدند، نتوانستند هنری ارزنده ارائه دهند. قانلی



از : منوچهر آتشی

## از صبا تا نیما

تألیف: یحیی آرین‌پور

ناشر: مؤسسه کتابهای جیبی  
در حدود ۱۰۰۰ صفحه  
(در دو مجلد)  
بها: ۷۰۰ ریال



نمونه این شاعران است، و حاصل کارش آن خشتیایی است که بر زده و بی‌مصرفا پس خودبخود به این نتیجه می‌رسیم که نیما محصول ضرورت عظیم تاریخی است که نویسنده کتاب از صبا تا نیما عملاً، با تسریع تحولات و تغییرات اجتماعی، و در سایه آن، مسائل ادبی به آن رسیده و تحقیق و بررسی جامع به آن انجامیده

است. جلد اول کتاب بیشتر به مسأله اجتماعی و شعر و ادبیات و شخصیت‌های نیمه اول قرن سیزدهم اختصاص دارد. ملکه‌الشعرا صبا، نشاط اصفهانی، شاعران مرتبه‌سراشی چون محتشم کاشی، فروغی بسطامی، جعفر، وصال و نثرنویسانی چون عبدالرزاق بیگلر (مؤلف سائرالسلطنه)، میرزا رعی (که زین‌التواریخ و رساله

چون شهاب، سروش اصفهانی، قانلی، یغما، محمودخان ملکه‌الشعرا، قسرت‌المین و نویسندگانی چون مجدالملک حاجی فرهاد میرزا، قادر میرزا و حسنعلی‌خان در این بخش آمده است. تاریخ اجتماعی ایران و مقدمات انقلاب مشروطیت و زمینه پیدایش شاعرانی چون ایرج، بهار، عارف و شمع لیز در این قسمت از کتاب مورد بحث دقیق قرار گرفته است. مجلد دوم، که به تاریخ روزگار ما نزدیک‌تر است، جالب‌ترین و پر محتوای قسمت تحقیقات آرین‌پور را تشکیل می‌دهد، در اینجا ما با نخستین فعالیت‌های مطبوعاتی، انواع شعر روزنامه‌ای یا به اصطلاح امروز ژورنالیستی، مشاجرات قلمی، مخصوصاً طنز نویسی آشنا می‌شویم. نویسنده هر فصل را با ذکر مآخذ، سپس شرح تفصیل مسائل و موارد با ارائه اسناد و مدارک آغاز می‌کند و با توفیق به انجام می‌رساند. آقای آرین‌پور زبان درسی را هم خوب می‌دانند (ترکی را نیز) و این به ایشان کمک کرده که از منابع درسی و ترکی بهره‌گیریهای درست افراد برجسته، شاعران، نویسندگان، روزنامه‌نویسان، شخصیت‌های سیاسی زمان، بتفصیل معرفی شده و اگر آثاری داشته‌اند مورد بحث قرار گرفته.

نویسنده مبنای تجدید را در شعر، اندیشه‌های اجتماعی گرفته و بصورت مرتب و منطقی شاعران را با نمونه‌های شعرشان معرفی کرده‌اند، اما این سنجش مانع از آن نشده که تجدید واقعی را درجای دیگر یعنی در محل اصلی خودش جستجو کنند و تمام تلاش‌های پیشین را گامیابی ابتدائی و کوتاه بسوی مقصد اصلی یعنی نیما بدانند و این، در زمانی که حتی دست‌اندر کاران شعر از درک واقعی شعر امروز عاجزند شکفت می‌نماید و میباید.

برای نخستین بار تاریخ طنز نویسی ایران در این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد، هزل و هجو از آن متمایز می‌گردد و مفهوم واقعی آن روشن می‌شود. نویسنده درباره هزل و هجو می‌نویسد: «ادبیات طنزی باید ناظر به حوادث کلی (تبییک) زندگی باشد، نه به جزئیات جزئی و تصادفی از حد عادت و طبیعت، و بنابراین نباید حربه تخریب و تجاوز بر شخصیت کسانی قرار گیرد که به نظر نویسنده پسندیده و خوش آیند نیستند. هجو کسان و ناسزا گویی شایسته نام نویسنده نیست.

مآخذ فله در ادبیات قدیم ایران طنز به معنایی که شناختیم یعنی انتقاد و اجتماعی به کتابه و در جامه هزل و شوخی کمتر وجود داشته، زیرا در آن عصر و زمان و در آن وضع اداری و اجتماعی کشور، ادبیات اغلب برای بزرگان بوده و قراً شاعر یا نویسنده نمی‌توانسته از اعمال و افعال اربابان خود دست‌کمائی که بر آن ریاست داشتند انتقاد کند، به‌لاوه در هزل و هجو گویندگان ایران همیشه عوامل شخصی خاصه کینه و غرض و خودبینی مقام اول را می‌گرفت و مجالی برای تصویر حقیقی و کلی باقی نمی‌گذاشت، هجوسرایان بجای آنکه به مسائل اجتماعی بپردازند و معایب عمومی جامعه را نشان بدهند، یا به رقیبان و همکاران خود می‌تاختند یا به ارباب نمست و احسان که از دادن صله و پاداش به آنان مضایقه و اسامک کرده بود دشنام و

ناسزا می‌گفتند و بدین طریق، هم پایه سخن و هم مقام انسانی خویش را پایین می‌آوردند. شاعری اصفهانی می‌گوید: هر آن شاعری کو نباشد هجا گو چو شیر است کو چنگ و دندان ندارد خداوند اسامک را هست دردی که الا هجا هیچ دردمان ندارد چو نفرین بود ببولب را زاپزد مرا هجو گفتن پشیمان ندارد پس، اگر از بعض شوخیها و طنز گونه‌های عبید و سایر شاعران بگذریم ادبیات گذشته‌ما از طنز واقعی خالی است.» سپس به نشان دادن اثر طنز در انقلاب مشروطه، در پیداری و انگیزش مردم می‌پردازد و بخوبی از عبده معرفی و نشان دادن تأثیر طنز بر می‌آید.

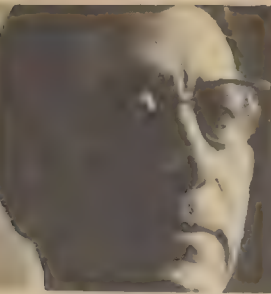
نخستین جدالهای قلمی و مشاجرات نو و کهنه، در زمانی که نوآوری تنها سادگی بیان و فکرهای مترقی بود، در این کتاب نقل شده و نمونه آن که جدل بین قی رحمت و ملکه‌الشعرا بهار در روزنامه تعدد و مجله دانشکده باشد به‌تفصیل ذکر گردیده است. کاشی جدل‌کاران امروزی و النجم نشین‌های پرمعای مام از نحوه جدل آنها سرشقی می‌گرفتند و بجای پرخاص و توهین به جدل واقعی دست می‌زدند.

باری کتاب مسیر طبیعی و منطقی خود را چنان سالم و مستدل بسوی نیما می‌پیماید که خواننده شیفته روش تحقیق و کار اصولی نویسنده می‌شود. آرین‌پور سخن خود را درباره نیما و جلد دوم کتاب اینطور پایان می‌دهد: «اینکه شاعری عامی‌این خاری که طبیعت او را به گفته خود برایش حیل‌و نایبنا تهیه کرده بود در خود را چگونه پیدا کرد و چه تحول اساسی و ریشه‌داری در سخن خود و دیگران پدید آورد و به دوره نازمای تعلق دارد که از حدود این کتاب بیرون است و بحث درباره آن فرصت و مجال دیگری می‌خواهد. همین‌قدر خرسندیم که اثر حاضر در آستانه بیروزی شعر نو با نام نیما حسن ختام می‌یابد.»



یغما در نیما

# گفتگوی با یحیی آرین‌پور



## درباره کتاب از «صبا تا نیما» و شعر و نثر معاصر ایران

● شعر ساختن در قالب

عروضی خیلی آسانتر

از شعر نیمائی است

● صادق هدایت بهترین

نویسنده معاصر ایران است



● آثار اولیه جمال زاده را

می‌پسندم، ولی او از جامعه

امروزی ایران شناختی ندارد

● هزلیات عبید را

نمی‌توان به حساب طنز

واقعی گذاشت

● طنز واقعی از زمان

انقلاب مشروطه به وجود

آمد و نماینده حقیقی آن

دهخداست

در آخرین روزهای سال گذشته، یکی از بزرگترین و درخشان‌ترین تحقیق‌های ادبی زبان پارسی انتشار یافت. این اثر هاز صبا تا نیما است که مؤلف آن آقای یحیی آرین‌پور محقق و نویسنده دانشمند است. درباره این اثر کم‌نظیر جزی بحث بسیار است. آنچه در اینجا می‌خوانید گفتگوی است با مؤلف درباره اثرش.

م - آقای آرین‌پور، کتابی که شما تدوین کرده‌اید واقعاً کتاب بسیار ارزشی است. این را بدور از تعارف می‌گویم. ما تاکنون هر تاریخ ادبیاتی داشته‌ایم به‌چیزی که توجه نداشته‌اند زمینه اجتماعی و سیاسی و علت‌های همگی و مؤلف پدیده‌های ادبی و هنری بوده است...

ی - تذکره... بیوگرافی مختصر و اشعار و این ابیات او راست، او را بوده است. و شرح و قیامی مبتدل که اثری در کار شاعر نداشته...

م - روش تحقیق شما متدینک و براساس واسلوب درست تحقیق است. می‌خواستم بدانم این شیوه تحقیق را چگونه و برچه مبنائی برگزیدید؟

ی - این را من از اروپائیهها، خاورشناسها و خلاصه هر چه یاد گرفتم. دیدم هر تحقیق جامع و درستی بوده آنها کرده‌اند و خود ما هیچ‌گونه سعی سالی در این زمینه‌ها و در هر مورد دیگر نداشته‌ایم. فکر کردم چرا این کار را یک ایرانی نکند. من با خواندن آثاری چون تاریخ ادبیات ادوارد براون و سایر آثار خاورشناسان شیوه دقیق نگارشی آنها را پسندیدم و در کتابم بکار بردم. در ضمن چون مصالح کارم را با دقت و جستجوی زیاد فراهم کرده بودم و خودم را در این ناپاری قرار نداده بودم که همین‌طوری و از روی اطلاعات ناقص و حافظه به‌چنین کار مهمی دست بزنم خلاصه اینکه از نظر مدارک و اسناد و اوراق و تاریخ و بیوگرافی افراد و روزنامه‌ها و کتابهای لازم در مضیق نبودم، منظم کردن و شکل دادن به مطالعاتم کار دشواری نبود.

م - آقای آرین‌پور میل دارم بفهمم انگیزه واقعی و اصلی شما برای تنظیم و تألیف این کتاب چه بوده؟ حادثه‌ای، خاطره‌ای شخصی، محرک و



موجی اجتماعی، هرچه بوده لطفاً مارا در جریان آن بگذارید.

ی - این سؤال شما را بعضی‌ها طور دیگر بامن مطرح کردند، بدین شکل که از من پرسیدند: «فلانی، تو که سن و مالی ازت گذشته و خلاصه پیر شده‌ای و قاعدتاً بایستی سرت توی همان آثار پیرو پاتالبا باشد، چه شده که طرفدار هنر نو شده ای و با این علاقه و شور به تنظیم و تدوین تاریخ ادبیات معاصر همت گماشته‌ای؟» من جواب دادم چون خودم پیر هستم و مذلت پیری را کشیده‌ام قدر جوانها و اندیشه آنها را بیشتر می‌دانم و طرفدار پیشرفت و جلوه‌های رشد فکریشان هستم. اگر هم این را تا حدودی به مزاج برگزار کنیم حقیقتش اینست که تربیت اولیه من طوری بوده که مرا مشتاق کند و کار علمی پزار آورد. ضمناً معلمینی داشته‌ام که واقعاً تجدیدپرور بودند، یعنی هم تجدید سیاسی و هم تجدید ادبی، من تحت تأثیر این معلمان، بخصوص یکی از آنها، رفعت که به عنوان نویسنده شیخ محمد خیابانی کار می‌کرد بفکر افتادم تاریخ اجتماعی و ادبی زمان خود را به عنوان گامهای ترقی و تکامل ملتم برای ضبط در تاریخ و برای معرفی به نوجوانان و مردمان آینده میسزم به یادگار بگذارم. میدیدم که بغیر از شعر در هیچ زمینه دیگر، ما تاریخ نداریم، مثلاً ادبیات متصور ما اصلاً طرف توجه قرار نگرفته بود. یا فی‌المثل از نماینده‌ها و نماینده‌های نویسی کمترین نشانه‌ای در دست نداشتیم. هرچه نوشته میشد راجع به شعر بود، اگر کسی نویسنده بود و شعری سروده بود از شناسائی و معرفی به دیگران محروم می‌ماند از جمله مشفق کاظمی. برای شناختن چنین افرادی راهی وجود نداشت من مشتاق بودم چنین جاهای خالی در تاریخ ادبیاتمان را، تا آنجائی که از قدرتم برمی‌آمد پر کنم. کتاب را نوشتم، اما امیدوار نبودم کسی علاقه نشان دهد یا ناشری پیدا شود و آنرا چاپ کند. اما خوشبختانه این توفیق دست داد و کتابم بی‌دخول و تصرف چاپ شد.

م - به چه چنگه من کتاب، ناآنجائی که من روزهام طوری نشرده و مربوط و در حد کمال است که جانی برای دهن و تصرف در آن نمی‌ماند بگذریم... شما در مقدمه اشاره به جدال گینه و نو، و همچنین جدال قلمی در مطبوعات آن دوره - که محدود و معدود هم بوده - کرده‌اید.

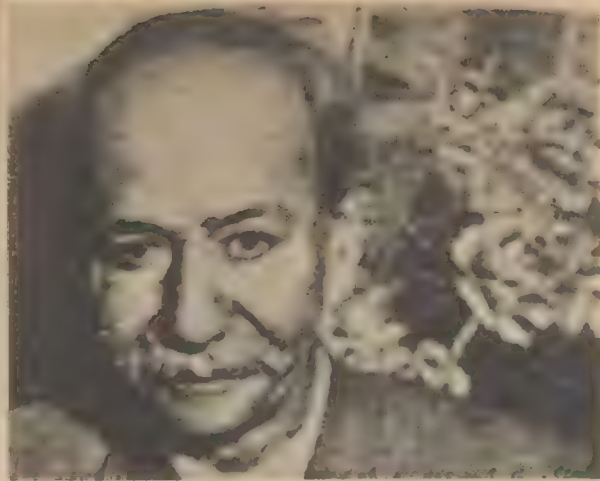
ی - بله در این مورد من باید مخصوصاً توضیح بدهم. مشروطیت دو نوع ادبیات بوجود آورد. یکی همان ادبیات سنتی بود و شاعرانی که به‌روال قدیمی به گفتن شعر ادامه دادند. اما نوع دیگر، ادبیات سیاسی بود. آزادخواهان و روشنفکران آن روزگار، نگرها، پیشتهادها و انتقادهائی داشتند که می‌خواستند بگوش همه مردم برسانند، شعر سنتی قادر به این کار نبود. بنابراین استفاده ترانه‌ها، تصنیف‌ها، شعرهائی در قالب مستزاد و غیره متداول گردید، اشعاری که یفا

بصورت مرثیه ساخته بود، در همین قالب بود مثل: هفده و هیجده و نوزده و بیست - ای خدا هیچکس فکر مانیست و از این قبیل.

م - و جدلها... ی - حالا می‌رسیم به جدلها... بعد از مشروطیت جنگ بین المللی پیش آمد و بدنبال آن انقلاب اکثر در کشور مسایه شمالی ما، که همه اینها روی ادبیات ما هم، چون کشورهای دیگر، تأثیر گذاشت... از یکطرف اندیشه‌های آزادیخواهانه، تجدطلبی و علاقه به نوآوری تجلی می‌کرد، از طرف دیگر سنت‌گرایی و چسبیدن به همان روال شعر غنائی یا وصفی قدیم. رفعت (که روزنامه تجدید را داشت) با ملک الشعرای درافتاد (که مجله دانشکده را اداره می‌کرد) بهار مرانامه‌ای درست کرده بود بر مبنای اندیشه‌های قدیمی و در مجله‌اش اعلام کرده بود که مرام ما اعضای انجمن دانشکده این است. رفعت به‌بهار اعتراض کرد که شما جوانها چرا باید اینقدر ساکت و صامت باشید و به چنان مرانامه‌های قالبی و خشک و قدیمی دلخوش کنید، باید جهان‌بینی وسیع‌تری را اختیار کنید، بدنبال نگاه کنید و خودتان را به قافله جوانان جهان برسانید. این بگو مگوها باعث جدالی شد میان رفعت و بهار یا مثلاً میان روزنامه تجدید و مجله دانشکده... که بالاخره بهار تلگرافی تسلیم خود را در برابر انتقادات تند ولی منطقی رفعت ابراز داشت. در این میان آقای تقی‌زاده هم مجله کاوه را داشت. او در جدلها شرکت نمی‌کرده، بلکه موازنه‌ای ایجاد کرده بود میان نو و کهنه. یک شعر از قدما می‌گذاشت و شعری از جوانها یا نثری از گذشت - مثلاً گلستان یا تاریخ بیستی می‌گذاشت، البته تقی‌زاده چون خود کهنه اندیش بود بی‌طرف هم نمی‌ماند، مثلاً بالای نثر جوانها می‌نوشت و نثرخان والده خان والده اسم کاروانسرائی بود در ترکیه و منظوری تقی‌زاده این بود که این نثر درای زبانی است و عایانه است و در برابر ادبیات سنتی می‌لنگد.

م - بله، اما فکر می‌کنم جدل آنها از منشی سالم خارج نمی‌شد، حتماً در جریان کشمکش اخیر بین اساتید کهن سرا و طرفداران نیما بوده‌اید، جدلی که بیشتر است اسمش را فحاشی و پرخاش و کینه‌ورزی بگذاریم، بیشتر حساب پاک کردن بود تا جدل.

ی - بله، مسلماً آنها نمی‌گذاشتند کار به قافحت بکشند. ملک الشعرا که یک طرف بحث بود شاعر و ادیب بود، فکرآ دانشمند و صاحب‌نظر بود باآنکه شیفته شعر سنتی بود اگر دیوانش را ورق زده باشید می‌بینید که تمایلی هم به تجدید داشته و می‌گوشیده با اشارات و استعارات جدید و بنظم کشیدن ماجراهای سیاسی نوآوری‌کنند. شعرهائی مثل کپوت‌ها نشان می‌دهد که مایل به تجدید بوده، اما تربیتش در مکتبی بود که نمی‌گذاشت بطور کامل به احساس و اندیشه‌های نو روی آورد.



شیخ علی‌اکبر دهخدا



ابرج میرزا



میرزا محمدباقر میرزا

م - در حالیکه تقریباً با نیما هم‌زمان بود. ی - بله، یعنی در دوره‌ایکه بهار سالهای اواخر عمر را می‌گذرانده نیما شکنجگی و جوانی را می‌گذرانده. م - در مورد تجدیدی که اسم بردید مخصوصاً منظومه‌های سیاسی و قصاید و قطعات و مستزادات اجتماعی که در دوران مشروطیت و بعد از آن مورد استفاده قرار می‌گرفت، فی‌المثل شعر: های همین بهار یا حتی ابرج میرزا، عشقی و عارف، آیا بنظر شما اینها تجدید واقعی بوده یا نوعی سردرگمی، یا بیشتر بگویم مقدمه‌ای برای تجدید واقعی بشمار می‌رفته؟

ی - مقدمه، مقدمه تجدید واقعی بود. تقلا و کوشش‌هایی بود برای رسیدن به تازگی واقعی، گامهای اولیه بود... اندیشه‌هایی از اروپا وارد می‌شد کسانی آنها می‌گرفتند، اما کارشان جنبه تظاهر داشت. معلوم بود که خود عمق آن فکرها را درک نمی‌کردند، دست و پائی می‌زدند، شاعران آثاری می‌نوشتند که تا حدودی حسنت بود ویراکنده به همین دلیل نمی‌توانست جلب‌نظر بکند. تا بالاخره نیمامد و این پراکنده‌ها را جمع و جور کرد و با پیشش همیق و آگاهی و شجاعتی که داشت شعر را در خط واقعی خودش انداخت.

م - سؤال دیگری که می‌خواستم بکنم در مورد اشاره شما در مقدمه بحثتان است درباره علت رکود و فترت شعر در دوره صفویه، شما چنین نتیجه گرفته‌اید که علت این فترت بی‌توجهی پادشاهان صفویه به شعر بوده، مسلماً این می‌توانست دلیلی برای دل‌سردی شاعران باشد، اما واقعاً علت محقی و اصلی نبوده، چون پادشاهان قاجاریه شعرا را می‌نواختند و صله می‌دادند، فی‌المثل آدمی مثل قاضی تقی‌زاده مثل غمیری و مسجدی از محبت‌های شاهان قاجاریه بهره‌مند میشد، اما دیدیم که شعری با ارزش نتوانست ارائه دهد، این می‌تواند دلیل این باشد که علت واقعی در جای دیگر بوده، چون حتی شاعران دوره بازگشت هم نتوانستند کاری - نه تنها بالاتر بلکه همسطح گذشتگان انجام دهند، لکن نمی‌کنید این ضرورت و حاکمیت زمان بوده که شاعران آن روزگار از سرکت ادراکش غافل بوده‌اند؟

ی - آخر بعد از دوره فترت، پادشاهان همه در حال جنگ بودند، کریمخان زند، لطفعلی‌خان و دیگران هم همینطور، فرصتی نداشتند که به شعر و ادب فکر کنند یا به تربیت و صله بخشی به شاعران بپردازند، بنابراین شعر دوره صفویه یا منحصر به مرالی است یا ریزه‌کاری‌ها و شیرینکاری‌ها، افراط آنها در نکته‌سنجی و بازیبک اندیشی بجائی رسید که از شعر واقعی بدور افتادند.

م - باز هم من معتقدم که عامل زمان ال‌رگذار اصلی بوده. و همین سرگشتگی و عدم پیدایش شعر واقعی در فاصله زمانی حافظ تا این زمان نشان‌دهنده اسالت کار نیما و ضرورت

تاریخی بدعت اوست. تنها او بود که عیب کار را پیدا کرد و تشخیص داد که چرا در این فاصله شاعری به عظمت حافظ پیدا نشده است. آنوقت خودش راه واقعی را پیدا کرد... راهی متعلق به زمان و در متن زمان.

ی - درست است، با نظر شما موافقم. م - پرسش دیگری در مورد نویسندگی در فاصله زمانی وقایع کتاب شمس، آیا شما همان اندازه که به دنبال جستجوی خویش به درستی کار نموده‌اید، آیا شما مشاهده و دقت داشته‌اید، در مورد داستان نویسی، رمان و قصه کوتاه هم، با کارهای جدید موافقت دارید؟ اصولاً نظراتان در مورد کار نویسندگی و نویسندگان در این فاصله زمانی چیست؟ مثلاً نقش هدایت و دیگرانی چون او را، تا چه حد و با چه مقیاسی می‌سنجید؟

ی - تأثیر او و دیگران زیاد بوده، همانطور که گفتیم شعر در دوره مشروطیت بصورت ترانه و تصنیف و برای تبلیغ بوده در حالیکه نثر روش و هدف اصولی‌تری داشته و آثار ارزشمندی که در زمینه انتقاد و چه هنری از این مقوله بوجود آمده است. جنبش نویسندگی با ترجمه آثار اروپائیان آغاز شد. البته کتابهای درسی و مدرسی هم بود که در دارالفنون نوشته یا تدریس میشد، بعد از ترجمه، نوشتن داستان شروع شد، البته زبان آن روزگار، که مغلق و پیچیده و دشوار بود چندان مناسب قصه‌نویسی نبود، نثر منحصر بود به تاریخ‌نویسی یا رسالات مذهبی و حداکثر فکری، زبان ادبی نثر بسیار نارسا بود. و این باعث میشد که مترجمین و نویسندگان دچار زحمت زیاد شوند مثلاً شاهزاده اسکندری که سه تنگنار را ترجمه کرده کوشیده طوری بنویسد که مانع بشنوند، اما باز هم ناچار به استفاده از اشعار و شواهد و جملات قدیمی شده. در هر صورت قدسای اولیه اینگونه برداشته میشد، تا اینکه بتدریج طرز ادبیات اروپائی را، با استفاده از زبانی نرم‌تر و راحت‌تر رواج دادند. نویسندگانی پیدا شدند که خودشان به تالیف پرداختند، چون شاهزاده محمدباقر میرزا خسروی و دیگران که کارشان به نوشتن تهران مغرور انجامید، اما در مورد هدایت به‌جهت می‌توانم بگویم که تاکنون نویسندگی بقدرت هدایت در تاریخ ادبیات ایران پیدا نشده.

م - بنظر شما پیش از هدایت چه کسی بیشتر زحمت کشیده و چه سهمی در پیشبرد نویسندگی معاصر داشته؟ ی - جمال‌زاده را می‌شناسم. البته آثار اولیه‌اش مثل یکی بود یکی نبود اما آثار بعدی او را قبول ندارم، ایشان از ایران دور افتاده‌اند و شناختی نسبت به مردم، روحیه، زبان و فرهنگ امروزی ما ندارند، ایشان داروغه‌ها و محاسب و کباب‌خاز و از این قبیل. اما آثار اولیه جمال‌زاده از



میرزا آقاخان



میرزا آقاخان



میرزا آقاخان





ملك الشعراء محمود خان صبا



میرزا محمد تقی لیلان الشک سیف



پروین اسفندیاری



میرزا محمد تقی لیلان الشک سیف



دل برآمده بود و حاکمی از شناخت کاملی بود که از محیط خود داشت...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...

چون صید وحشی گرفتار يك مرزمین این شاعر خواسته که از آن قالب مانوس و معمول منحرف شود و نقش تازه‌ای بزند منتهی همانطور که گفتیم در حدی ابتدائی و نارسا و آزمایشی از حیث مضمون هم که میدانید دیگرانی هم بوده‌اند، عشقی، ایرج که آثاری مثل تابلوهای سریم و زهره و منوچهر و بسیاری شعرهای با فکر تازه گفته‌اند منتهی قالب را نگه داشته‌اند...



# سرگذشت انسان

ترجمه: تورج فرامند

-۹-

## نخستین جوامع انسان

در عصر حور تنها غرایز بر روابط افراد جوامع حکمفرما بود، علاقه بین پدر و فرزندان زمانی بوجود می‌آمد که پدر در شکار یا سایر امور اجتماعی به فرزند نیاز پیدا می‌کرد.

افراد قبیله‌های دوران حجر با هم فکر می‌کردند، با هم احساس می‌کردند و عکس‌العملشان مشترک بود. در واقع بین آنها نوعی هماهنگی جسمانی و روحانی وجود داشت که در جوامع امروزی تنها يك آرزوی دور بشمار می‌آید.

هرگونه مقایسه بین جوامع ابتدایی امروز و جامعه‌های دوران حجر که «آنها» هزارسال پیش میزیسته‌اند دشوار است زیرا اگر چه مازمان اقتصادی هر دو، مشابهت‌هایی می‌توانند داشته باشند، ولی از لحاظ منتهی نمیتوانیم با دلیل و برهان شباهت این دو را ثابت کنیم، مثلاً در زمینه ازدواج، ما درست نمیدانیم که جوامع اولیه انسانها، براساس يك همسری بوده یا چند همسری، بعضی از دانشمندان معتقدند که بسبب محدودیت شکار، انسانها ناگزیر به انتخاب يك همسر بوده‌اند و چون در موارد استثنایی مردی بیش از يك زن اختیار نمیکرده است.

همچنین جامعه چند شوهری تقریباً وجود نداشته مگر آنکه شرایط محیط افراد را به قبول چنین وضعی وادار میکرد است. بهرحال، هرگونه پیوند با نزدیکان و محارم گناه بزرگی شمرده میشده و مجازات حاملان مرگ بوده‌است. اما ازدواج و زندگی مشترک دائمی و ابدی نبوده و بهمین سبب مقرراتی برای جدایی و ترک وجود نداشته است. فقط در جوامع پیشرفته دوران نوسنگی و اقتصاد کشاورزی بوده که ملاق نیز مقرراتی شبیه به قوانین و مقررات ازدواج پیدا کرده است.

میوند خانوادگی نکته دیگری که تقریباً با قطعیت میتوان درباره آن اظهار نظر کرد این است که در دوران حجر این ارتباط بین پدر و مادر و فرزند که در جوامع جلو افتاده بعدی میبینیم وجود نداشته است.

عشق بین زن و مرد و عاطفه پدری یا مادری مربوط به دوران‌های بعدی است و در دوران حجر آنچه حکمفرمایی میکرد هرایز بوده و غیره مادری نیز تا وقتی شدت وحدت خود را حفظ میکرد که کودک به مواعیت و مراقبت احتیاج داشته است. درك و احساس آن دوران از خانواده هیچ ارتباطی پدرك و احساس امروز ما نداشته است. هیچگونه علاقه‌ای بین پدر و فرزندان قبل از رسیدن فرزندان به سن بلوغ وجود نداشته و پدر موقی احساس نزدیکی و قرابت با فرزند خود پیدا نمیکرده که در شکار یا سایر امور اجتماعی به او نیاز پیدا نمیکرده است.

اطاعت فرزندان از پدر نیز مطرح نبوده و افراد تابع مطلق قوانین قبیله بوده‌اند. هیچکس خود را بی‌نیاز نسبت به قبیله احساس نمیکرده و قبیله يك جریان دائمی بین مردگان و زندگان و نسل‌های بعدی بوده که افراد با تمام استعدادها و توانایی‌هایشان



نه تنها جمع کردن میوه‌های وحشی بلکه تهیه تأمین غذا از دریا یکی از بزرگترین فتوحات بشر در مبارزه علیه گرسنگی بشمار میرفت. در این عکس بیدان دانمارکی‌های امروزی باقی‌های صید شده‌را در قایق خالی میکنند. دام این مردمان از کرک‌های درختان (الحرا) و «فان» نیم‌بافته شده و قایق آنها از چوبیالی است که روغن آنرا با پوست حیوانات پوشانده‌اند. دیوارهایی که از چوب‌های کلفت درختان نیم فصل شده در اطراف دام‌ها قرار گرفته‌است (درست چوب نعل گشک) باعث میشود که ماهی‌ها بسوی دهانه دام هدایت شده و بداخل آن راه یابند و گرفتار گردند.



شخصیت مستقلی در داخل آن احساس نمیکرده‌اند، در واقع فکر استقلال فرد و اصالت شخصیت مسئله‌ای است که به‌زمانهای نزدیک به‌ما مربوط میشود و قبل از تمدن یونان و حتی قبل از دوره رنسانس بحث درباره آن کاری عیب است. این آزادی فردی و استقلال شخصیت که امروز بسیار درباره آن گفتگو میکنیم در اندیشه انسان‌های اولیه هیچ مقامی نداشته است. افراد قبیله‌های دوران حجر، با هم فکر میکردند، باهم احساس میکردند و عکس‌العملشان مشترک بوده و سنت‌ها و عادات، یعنی رقص‌ها و ضیافت‌ها و تشریفات مربوط به‌جادوگری آنها را هرچه بیشتر به پیوندشان با گروه معتقد میکردند و شخصیت‌شان را در گروه حل میکردند. واقع بین آنها يك هماهنگی

جسمانی و روحانی وجود داشته که در جوامع امروزی گاه بصورت يك آروزی دور جلوه‌گر میشود.

### خانه‌سازی

خانه‌ها و تمام انواع پناهگاه‌ها از یکطرف لباس انسانهای عصر حجر از طرف دیگر، مهم‌ترین ساخته‌ها و ابداعات تکنیکی و فکری انواع انسانها محسوب میشدند و همین‌ها هستند که با کمکشان، انسانها توانستند از قطب‌های سرد تا مناطق استوایی گرم زندگی کنند و خود را باشرایط محیط مطابقت دهند.

پرنندگان و سایر حیوانات میتوانند آشیانه و لانه بسازند یا راه‌روهای زیرزمینی حفر کنند اما در هر يك از انواع جانوران این خانه‌سازی بوسیله خراش اثری محدود

میشود.

انسان، برعکس، خانه خود را با هر محیط، با هر درجه حرارت، و با هرگونه مواد لازم برای ساختن مطابقت داده و در عین حال ذوق و سلیقه خویش و عادات و نیازمندی‌ها و شرایط اقتصادی خود را در بنای آن دخالت داده است. حتی در نخستین مراحل تکامل نوع انسان، می‌بینیم که در شرایط مکانی مختلف، از برگ‌درختان جنگلی، از پوست حیوانات، از شاخه‌ها، از نی و ساقه درخت، از سنگ، از خاک، از یخ یا برف برای خود خانه ساخته است. این خانه‌ها در نقاط مختلف، در جنگل‌ها، در دل کوه‌ها، در دشت‌ها و استپ‌ها، در ساحل دریاچه‌ها یا رودها، در حاشیه مرداب‌ها و گاه در روی آب ساخته میشدند. خانه‌ها و پناهگاه‌ها خاص خانواده‌های پنج شش نفری یا گروه‌ها و کلان‌های پنجاه شصت نفری و گاه دور از هم و گاه مربوط بهم بوده ولی تا وقتی انسانها شکارچی باقی مانده بودند مرکز خانه‌هایشان بقدر کافی مستحکم و بادوام نبوده که دهکده‌ای را تشکیل دهد.

شاید لازم به‌یادآوری نباشد که بگوئیم در عصر حجر انسان مبدت‌های مدید از ساختن خانه و کاشانه‌ای برای خود پیش‌برید و به‌پناهگاه‌های مستحکمی که غارها و شکاف کوه‌ها در اختیارش

میداداشتند اکتفا میکرد. با اینهمه، غارها و پناهگاه‌های زیر صخره‌ها، نخستین مأوای انسان محسوب نمیشود زیرا که اگر انسان ابتدا در افریقا پیدا شده باشد، به‌ندرت احتیاج به سقفی احساس میکرد و در هوای آزاد به‌زندگی خود ادامه میداده است. البته احتمال دارد که انسان مانند هائ-استرالوپیتیک که بین يك میلیون تا پانصد هزار سال پیش زندگی میکردند، غارها را بتوان مسکن و مأوا انتخاب کرده باشند زیرا استخوانهای این نوع را در غارها یافته‌ایم ولی هیچ دلیل و شاهی نداریم که بگوئیم اجداد آنها یا اجداد انسانهای کنونی هم در دوران پیش از پله‌ایستوس یعنی دوران قبل از پنچ‌پندان‌های آخر دوران چهارم زمین‌شناسی، در غارها یا حفره‌های بزرگ کوه‌پایه‌ها زندگی میکردند. آثار یکی از قدیم‌ترین فرهنگهای انسانی یعنی آنچه از انسان الدووی بجای مانده همین این است که انسانها تا يك میلیون سال پیش در هوای آزاد زندگی میکردند و سقفی طبیعی یا مصنوعی، بالای سر آنها نبوده است. هیچ دلیل قاطعی براینکه انسانها قبل از پانصد هزار سال پیش در غارها زندگی کرده باشند و از آتش استفاده کرده باشند نداریم و احتمال دارد که انسانها پیش از تسلط برآتش که به آنها امکان میداد در غارها از حمله

رندگان در امان باشند غار را بعنوان مسکن و پناهگاه اختیار نکرده باشند. بدیدم‌ترین سند قاطعی که از زندگی انسان مانندها در غار داریم مربوط به‌غارهای چوکوتین در نزدیکی یکن است که نشان میدهد انسان یکن لااقل قسمتی از ایام سال را در غار زندگی میکردند. بطور کلی انسان جز در مواردی که سرماهای سخت او را مجبور میکرد به‌غارها پناه ببرد در فضاهای باز زندگی میکرد و در سرگردانی آفتاب یا باران سقف سیکی بالای سر خویش برپا میباخته است.

از یکصد و پنجاه هزار سال به این طرف است که می‌بینیم غارها بوسیله انسان‌های ان اعمار اشغال شده و تا امروز هم انسان، غار را نوعی پناهگاه طبیعی برای خود میداند میگویند در انگلستان تعداد غارنشینان در هیچ عصری به‌کثرت دوران اشغال جزیره بریتانیا بوسیله روس‌ها نبوده است. موقعیکه در جبل کارمسل، در فلسطین هینشی مشغول کاوش پیوه، معلوم شد یکی از کارگران عرب در همان غاری بدنیا امده که اسکلت يك زن سانسدرتال را از عسق آن کشف کرده بودند. غارهایی که در افریقای جنوبی، در کنیا، در فلسطین، در سوریه، در جزایر بین انگلستان و فرانسه بعنوان مأوای انسان‌های مصر

کرده بود پاك میکرد و لباس میدوخت. گاهی مردگان را نیز در حاشیه همین محوطه صاف جلوی غار پناك می‌سپرد. پناهگاههای کوچک ریب صخره‌های بزرگ نیز یافتاره غارها طالب داشت. این حفره‌های زیر کوه‌پایه‌ها پناهگاه سیمی سفنداری بود که انسان را از باد و باران و آفتاب تند محفوظ میداشت. مور دلانی بدست نیامده که وجود دیوار یا چپر یا نواحی مصنوعی را در دهانه غارها یا پناهگاههای کوه پایه‌ای ثابت کند ولی بعید بنظر میرسد انسان‌هاییک شکارچیان ماهری بوده‌اند و آلات و ابزار مختلف سنگی و چوبی میساخته‌اند، از پوست حیوانات یا شاخ و برگ درختان بصورت پرده‌ای در دهانه غار استفاده نکرده باشند و باین‌ترتیب حرارت داخل این پناهگاه‌های طبیعی و ایمنی خود را افزایش نداده باشند.

در هیچ نقطه‌ای بهتر از دور دونی در جنوب غربی فرانسه، تغیل انسان نمیتواند زندگی مردم غارنشین عصر حجر را مجسم کند، در آنجا، در ان دره‌های کچی دوردیدی که جریان آبها غارهای متعدد عمیق ایجاد کرده غار و پناهگاه کوه‌پایه‌ای منظره جالب توجهی در برابر ما قرار میدهد. این غارها و پناهگاه‌ها که در درون آنها آلات و ابزار متعدد، سلاح‌ها و استخوان‌های شکارچیان بدست آمده و مجسم کنیم.

دیوارهای آن‌ها بوسیله مردم عصر حجر نقاشی و کنده‌کاری شده انچنان زیاد و نزدیک به یکدیگرند که از دهانه هر يك از آنها میتوان دهانه غارهای دیگر را دید و صدای ساکنان پناهگاه‌های دیگر را شنید. در اینبایست که بآسانی میتوانیم گروه‌های انسانی که برای شکار آماده می‌شدند در خیال مجسم سازیم، عشاقی را که بیدار هم می‌روند از پس‌قرون و اعصار بینیم و دورنمای آتشی که در محوطه جلوی این غار برافروخته‌اند و دوش جمع شده‌اند و مراسمی برپا میدارند یا گوشت شکار مشترک را کباب میکنند در ذهن خویش رنده کنیم. گاهی جادوگران، هنرمندان یا رئیسان گروه در حالیکه شاخ‌هایی بر سر گذارده‌اند یا نقابهایی از چوب بصورت دارند و پوست حیوانی را بدن کرده‌اند از اعماق غارها که در آنها مراسم جادویی برپا داشته‌اند، برای جلب‌شکار بیشتر نقاشی‌هایی بر دیوارها کشیده‌اند یا شکره و جلال وارد جمعی که دور آتش گرد آمده‌اند می‌شوند، گاه در اواسط زمستان بغافل‌بازگشت خورشید یا در اوائل بهار بغافل تولید مثل شکارها، مراسمی برپا میشود و شکارچیان دوردست را بخود فرا میخواند. انگاه رقص جادوگران اهواز میشود و زندگی در کوه‌پایه‌ها سیدرشد. اری فقط با خیال میتوانیم اینها را مجسم کنیم.

ادامه دارد





دو، يك گروه گشت در چند سبیل توقف کرد. بعد در ملول ما باز شد. يك المانی غیر نظامی گفت:

— مالرو، ساعت شش. بازجویی گشتاپو. دیدم که گمان کرده بودم فراموش کرده‌اند.

کوشیدم ازرفقا اطلاعات صریحی را که داشتند بیرون بکشم. از لحظه‌ای که در بسته شد نوعی احساس برادری که خاص انتظار شومی بود، حتی از سوی کاسیکاران بازار سیاه، اغلب رفتاری من گشتاپورا «پلیس نظامی» می‌نمایدند که شکنجه‌شان کرده بود. زندانی وان حمام، از آنچه تعریف کرد کاملاً خردار بود. اما آلمانی‌ها برای این از او بازجویی کرده بودند که وادارش کنند محل دستگاههای فرستنده گروه خودشانرا نشان دهد. او دیوار، با فاصله سه روز شکنجه دیده بود. وقتی که یکی از اعضاء گروه دستگیر می‌شد، محل فرستنده‌ها را عوض می‌کردند. او بار اول خودداری کرده بود، و بار دوم، آدرس آپارتمانی را داده بود که خالی بود.

آنچه — بیپرده — می‌کوشیدم روشنش کنم، زمینه‌ای بود که می‌بایستی روی آن مبارزه کنم. آندره گفت: «آنچه رفقا تعریف می‌کنند بدرد هیچ‌کاری نمی‌خورد؛ همیشه یکجور نیست... بازجویی مربوط به پارتیزانها بود؟ من از مدت‌ها پیش دستگیر شده بودم. مواجبه درمیان بود؟ یا استفاده از من به‌عنوان طعمه؟ این چیزها پیش‌بینی شده بود. پارتیزانهای مونتی نیساک Montignac غارهایی در اختیار داشتند که آلمانی‌ها نمی‌توانستند آنها را تعقیب کنند، قرار بر این بود که اگر یکی از رفقای ما در حالیکه دماغش را می‌خاراند نزدیک شود، بدانیم که آلمانها پشت مرش هستند. دوستان ما قبل از اینکه فرار کنند، سرورا هدف قرار میدادند تا دوباره به زیر شکنجه نیفتد. و من آنجا دو نفر از رفقای اسپانیایی را داشتم. اما گشتاپو ظاهراً پرونده مرا بدست آورده بود، و چون اطلاعاتش بیشتر از مطلوبات بود، میدانست که من هرگز عضو حزب کمونیست و یا بریکادهای بین‌المللی نبوده‌ام، اما می‌دانست که من یکی از روسای کمیته جهانی ضد فاشیست و انجمن مبارزه با همد پیوده بودم. و در زمانی که احزاب کمونیست نمی‌دانستند چکار کنند، من فرماندهی نیروی هوایی خارجی را در خدمت جمهوری اسپانیا بپذیرده گرفته بودم. ده بار حق داشت که مرا تیرباران کند. بازجویی از من برای چه بود؟ فکر می‌کردم که من درباره گشتاپو خیلی نوشته‌ام و مسئله جنبه پیشگویی و مکاشفه یخود می‌گرفت.

ساعت شش. زندانیها به در نزدیک شده بودند. وقتی که در آنها در طریق من بودند و هر کدام دست مرا گرفته بودند. همان غیر نظامی پیش از ظهر، دو نگهبان، پائین رفتیم. فکر می‌کردم

که به هتل باز می‌گردیم، اما به‌سمت دیگر کوچه پیچیدیم. دورادور خیال طاق بود. نگهبانهای آلمانی جفتک-چارکش بازی می‌کردند. یکی از آنها به‌تکام پرش اشتباه کرد، افتاد و به‌تکام افتادن بمن پرت و پلا گفت. در برابر در بسیار کوچکی که شبیه درهای سربازخانه‌ها می‌بود توقف کردیم. پیش از اینکه نگهبانهای من در بزنند، در برای دوسریازی که مرد بدبختی را با قیافه بیپودی می‌بردند باز شد: چهره بادکرده، رشته‌های خون در گوشه دهان و حرکات خفیف بازوان کوتاهش چنانکه گوئی باز هم می‌خواهد خود را از ضربات حفظ کند. وارد نوعی پاسدارخانه شدیم. سروسدائی غیرعادی، سربازی با چکش بریک ورقه حلبی که با زنجیری در دست چپ گرفته بود سی‌گوید، این سروسدائی ناله‌ها و زوزه‌ها را می‌پوشاند.

يك زن زندانی، خشم‌آلود و متشنج، می‌کوشید يك قاشق چای را لای دندانهای يك زندانی فرو برد که خطوط چهره درهم‌شکسته‌اش تشخیص داده نمی‌شود ولایت بیپوش بود. چای را چنانکه گوئی به‌وا پاشیده باشد میریخت و از سر میگرفت. دستهای مرا از پشت دستبند زدند. وارد اتاق بعدی شدیم. در سمت راست و سمت چپ، درها بروی مردانی باز بود که دستبازیشان را به پاها بسته بودند و آنها را با ضربات چکمه و نوعی باتون که تشخیص نمی‌دادم می‌زدند، باوجود سروسدائی زیاد احساس می‌کردم که صدای گنگ خوردن ضربات را به تن لخت می‌شنوم. چشمانم را، شاید بیش از اینکه از ترس باشد، از شرم‌پائین انداخته بودم. مردی با موهای شور مجدداً پشت میزی نشست بود، نگاه بی‌حالتش را روی من گردش می‌داد، نخست پرمشی درباره هویت خودم شنیدم:

— پرت و پلا جواب دادن بی — فایده است: «گالیتزینا» Galitzina الان برای ما کار می‌کند. منظور چه بود؟ آیا می‌خواست منحرفم کند؟ مهم این بود که باوجود این محیط و سروسدائی و احساس محرومیت از دست، روشن‌بینی‌ام را حفظ کنم. — شما هیچ‌ده ماه در روسیه شوری بسر برده‌اید؟ — من از ده سال با نظر ف بیشتر از سه ماه در خارج از فرانسه نبوده‌ام. بسادگی می‌توانید از سروسوی گذرنامه‌ها تحقیق کنید. — یکسال هم در کشور ما بوده‌اید؟ او مجبور بود که فریاد بزند و مشتم. — بیشتر از پانزده روز نبوده. من تاریخ و محل کنفرانس‌هایم را در دانشگاه‌های شما به‌پلیس نظامی که از من بازجویی کرده داده‌ام. چنانکه گوئی دچار بحرانی شده باشد (بحرانی ساختگی) از جابر خاست و جیغ زد: — پس شما بیگانه‌اید؟

— بطور؟ من بدون هیچ فشاری، از همان اول اعتراف کرده‌ام که رئیس نظامی این نواحی هستم. بجای خود نشست و خشک کن را با همه فشار بازویش بطرف صورت من پرت کرد که نخورد و او هم اصرار نکرد. چیزی او را به تعجب می‌انداخت، اونفهوم بی‌سردوشی و نشان من و یگانه می‌پیچم را برانداز می‌کرد. — گفتید که از ده سال پیش؟ — بله.

— و خودتان می و سه سال دارید.

— چهل و دو. آرایشگر روز پیش به ملول ما آمده بود. ریش ژولیده مانع تشخیص من و سال می‌شد، اما با صورتیکه روز پیش تراشیده شده بود، واضح بود که بیش از سی‌وسه سال دارم.

زنگ زد. حلبی‌کوب توقف کرد. فریادهای که به‌زوزه‌های شکوه‌آلود بدل می‌شد، به من نگاه کرد که گوئی می‌خواست با خشونت بگوید: «خوب، است» من حالت دستپاچم را که از هم باز شده در نظر مجسم می‌کردم که پشت سرم با دست‌بند بسته بود، ولی فکر می‌کردم که حدس می‌زنم چه شده است. سی و سه سال، من برادرم از هیتلر و هیچ‌ده سال در آلمان پیش پسر برده بود. باصطلاح پرسنس «گالیتزین» Galitzine معشوقه او بود، پرونده او بود که پاریس فرستاده بود. «رولان» در دست آنها بود، و اگر آنها نتوانست بودند پرونده مرا پیدا کنند، باین علت بود که من همیشه قراموش می‌کنم که اسم اصلی‌ام «آندره» است. چون همیشه مرا «آندره» صدا زده‌اند.

شده بود دورتر رفت. آیا نمایش پایان یافته بود؟ باز اینهمه در اینجا خود را بیشتر از لحظاتی که در برابر مسلسل‌های جاده دگرا، یا جوجه اعدادم بودم، در خطر می‌دیدم، اوصدای عادی خود را باز یافته و تقریباً لپچه‌ای را هم که داشت از دست داده بود. — شما ادعا می‌کنید که پسر «فرنان مالرو» و «پرت لاسی» که هر دو مرده‌اند نیستید؟ — چرا. — پدیرتان از چه بیماری مرده؟ — خودش را کشت. — پرونده را ورق می‌زد. — در چه تاریخی؟ — ۱۹۳۰ یا ۱۹۳۱. اما ممکن نیست اشتباه شده باشد. در خانواده‌ما فقط اسم او «فرنان» بود.

باین ترتیب صورت بازجویی که

چنان به من نگاه کرد که گوئی می‌خواست با خشونت بگوید: «خوب، است» من حالت دستپاچم را که از هم باز شده در نظر مجسم می‌کردم که پشت سرم با دست‌بند بسته بود، ولی فکر می‌کردم که حدس می‌زنم چه شده است. سی و سه سال، من برادرم از هیتلر و هیچ‌ده سال در آلمان پیش پسر برده بود. باصطلاح پرسنس «گالیتزین» Galitzine معشوقه او بود، پرونده او بود که پاریس فرستاده بود. «رولان» در دست آنها بود، و اگر آنها نتوانست بودند پرونده مرا پیدا کنند، باین علت بود که من همیشه قراموش می‌کنم که اسم اصلی‌ام «آندره» است. چون همیشه مرا «آندره» صدا زده‌اند.

سی و سه سال، من برادرم از هیتلر و هیچ‌ده سال در آلمان پیش پسر برده بود. باصطلاح پرسنس «گالیتزین» Galitzine معشوقه او بود، پرونده او بود که پاریس فرستاده بود. «رولان» در دست آنها بود، و اگر آنها نتوانست بودند پرونده مرا پیدا کنند، باین علت بود که من همیشه قراموش می‌کنم که اسم اصلی‌ام «آندره» است. چون همیشه مرا «آندره» صدا زده‌اند.

سی و سه سال، من برادرم از هیتلر و هیچ‌ده سال در آلمان پیش پسر برده بود. باصطلاح پرسنس «گالیتزین» Galitzine معشوقه او بود، پرونده او بود که پاریس فرستاده بود. «رولان» در دست آنها بود، و اگر آنها نتوانست بودند پرونده مرا پیدا کنند، باین علت بود که من همیشه قراموش می‌کنم که اسم اصلی‌ام «آندره» است. چون همیشه مرا «آندره» صدا زده‌اند.

سی و سه سال، من برادرم از هیتلر و هیچ‌ده سال در آلمان پیش پسر برده بود. باصطلاح پرسنس «گالیتزین» Galitzine معشوقه او بود، پرونده او بود که پاریس فرستاده بود. «رولان» در دست آنها بود، و اگر آنها نتوانست بودند پرونده مرا پیدا کنند، باین علت بود که من همیشه قراموش می‌کنم که اسم اصلی‌ام «آندره» است. چون همیشه مرا «آندره» صدا زده‌اند.

با اینهمه در شناسنامه، اسمم «ژرژ» است. از قرار معلوم تپ زهری همه صورت بازجویی را به پاریس فرستاده بود بلکه فقط پرونده «آندره‌لوه» را خواسته بود که اداره آمار نتوانست بود پیدا کند، چون چنین چیزی وجود نداشت در میان پرونده‌های «مالروها» (در تاحیه دوتکرک من پنجاه و دو خوشاوند نزدیک دارم که قریب سی نفرشان هم اسممند)، پرونده یکی را که بیش از همه به آن ظن می‌بردند بیرون کشیده بودند. اما در پرونده چیز دیگری وجود داشت زیرا بازجویی مرا با کتک شروع نکرده بودند و بازجو بمن «دو» نمی‌گفت:

— شما گفته‌اید که با اسپران ما میشد یا پایان می‌یافت.

يك زنگ احضار. غیر نظامی به‌اطلاق مجاور، پهلوی هم‌کارش رفت، و بلافاصله بازگشت، به‌نگهبانها گفت که مرا ببرند، و بازگشت.

از راهی که آمده بودیم باز گشتیم. زیر طاقها، نگهبانها هنوز بازی می‌کردند. اطاعتی را که در ان زمین بازجویی کرده بودند و فکر می‌کردم که خوب نگاهش نکرده‌ام پیش چشم آوردم. در دیوار، بالای يك کلاسور، يك آگهی «پرنسپوتارلیه» Parnod

Pontarlier بود که سابقاً در دیوار همه کافه‌ها دیده میشد. مگس‌ها در پرواز بودند. مرد زنجیری که مأمور شکنجه سمت راست با ضربات چکمه بلند می‌کرد، بور و خون‌آلود بود، خطوط قیافه بازجویی موفرفری من — چشمان نزدیک بهم، دماغ کوچک، دهن کوچک، در دایره‌های خیلی کوچکتکتر از همه صورتش متحرک شده بود.

پلکان، سلول، دست فشرده‌ها. حیرت عمومی، گفتم: — بغیر گذشت، پرونده خوب در اختیار نداشتند. تفنن دیواری، تیریک‌های سلولهای مجاور، بما مخایره کردند که «نانت» و «اورلئان» بدست ما افتاده است و واحد‌های آلمانی «کورز» Corréze تسلیم شده‌اند. اگر این خبر درست بود، طبعاً آنها تسلیم جانشین من شده‌بودند و این بیان‌کننده خیلی چیزها بود... رفقای من درباره آنچه «بیارده‌ها» می‌نامیدند اطلاعاتی می‌خواستند. آنها صدای انفجاری را نزدیکتر از دو انفجار اولی شنیده بودند. در انصای شب سه صدای انفجار دیگر شنیدیم. شاید به صدای سکوت شبانه.

فردا صبح، انفجارهایی چنان نزدیک و چنان شدید که ما گمان کردیم «تولوز» بمباران می‌شود. اما هیچ صدای هواپیما نبود، اندره در پایین یکی از اسپانیایی‌ها که پنجره‌های مارا مسدود کرده بود سوراخی باز کرد: فقط قطعه‌ای از آسمان را دیدیم که دود گرفته بود. توپهای دورزن‌چنبه در کیا بود؟ بعضی از انفجارها انفجار خمپاره نبود. «الوا الوا آلمانها دارند چیزهای خودشان را منفر می‌کنند، چه چیزهایی؟ انبارهای آلمانی یا بناهای فرانسوی بود که برطبق يك نقشه آلمانی، نه بر اثر پیشروی متفقین، منجر می‌شد و به همین سبب بود که صداهای انفجار گاهی نزدیک و گاهی دور میشد. گوش کردن، انتظار، حدس زدن، این بود زندگی زندان... بینش همان حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد که اغلب ما‌ها، از وقتی که در اینجا بودیم انتظارش را داشتیم: جبهه شکاف برداشته بود و دستجات اشغالگر جنوب، بسوی پاریس عقب می‌نشستند. صدای همه درها که بدنیا می‌باز می‌شد، يك نگهبان در حال میور فریاد زد: «همه با سائل‌تان پائین پیانیده‌اند و بسوی در بعدی دوید. «با سائل‌تان، معمولاً حاکی از حرکت بسوی آلمان بود. و وقتی که من دستگیر شدم اغلب خطوط اصلی پریده شده بود.

لحظه‌ای تردید: — اعتقاداتم. چنانکه گوئی می‌خواهد تف پیندازه جواب داد: — اعتقاداتان! خواهیم دید! از پشت میزش برخاست و به اطاق مجاور رفت. هرچه پیش می‌آمد، من بیشک مانند خیلی از دوستانم، تاحدی که می‌توانستم مقاومت به‌خرج می‌دادم. قریب پنج دقیقه. همه چیز آغاز میشد یا پایان می‌یافت.

يك زنگ احضار. غیر نظامی به‌اطلاق مجاور، پهلوی هم‌کارش رفت، و بلافاصله بازگشت، به‌نگهبانها گفت که مرا ببرند، و بازگشت.

از راهی که آمده بودیم باز گشتیم. زیر طاقها، نگهبانها هنوز بازی می‌کردند. اطاعتی را که در ان زمین بازجویی کرده بودند و فکر می‌کردم که خوب نگاهش نکرده‌ام پیش چشم آوردم. در دیوار، بالای يك کلاسور، يك آگهی «پرنسپوتارلیه» Parnod

Pontarlier بود که سابقاً در دیوار همه کافه‌ها دیده میشد. مگس‌ها در پرواز بودند. مرد زنجیری که مأمور شکنجه سمت راست با ضربات چکمه بلند می‌کرد، بور و خون‌آلود بود، خطوط قیافه بازجویی موفرفری من — چشمان نزدیک بهم، دماغ کوچک، دهن کوچک، در دایره‌های خیلی کوچکتکتر از همه صورتش متحرک شده بود.

پلکان، سلول، دست فشرده‌ها. حیرت عمومی، گفتم: — بغیر گذشت، پرونده خوب در اختیار نداشتند. تفنن دیواری، تیریک‌های سلولهای مجاور، بما مخایره کردند که «نانت» و «اورلئان» بدست ما افتاده است و واحد‌های آلمانی «کورز» Corréze تسلیم شده‌اند. اگر این خبر درست بود، طبعاً آنها تسلیم جانشین من شده‌بودند و این بیان‌کننده خیلی چیزها بود... رفقای من درباره آنچه «بیارده‌ها» می‌نامیدند اطلاعاتی می‌خواستند. آنها صدای انفجاری را نزدیکتر از دو انفجار اولی شنیده بودند. در انصای شب سه صدای انفجار دیگر شنیدیم. شاید به صدای سکوت شبانه.

فردا صبح، انفجارهایی چنان نزدیک و چنان شدید که ما گمان کردیم «تولوز» بمباران می‌شود. اما هیچ صدای هواپیما نبود، اندره در پایین یکی از اسپانیایی‌ها که پنجره‌های مارا مسدود کرده بود سوراخی باز کرد: فقط قطعه‌ای از آسمان را دیدیم که دود گرفته بود. توپهای دورزن‌چنبه در کیا بود؟ بعضی از انفجارها انفجار خمپاره نبود. «الوا الوا آلمانها دارند چیزهای خودشان را منفر می‌کنند، چه چیزهایی؟ انبارهای آلمانی یا بناهای فرانسوی بود که برطبق يك نقشه آلمانی، نه بر اثر پیشروی متفقین، منجر می‌شد و به همین سبب بود که صداهای انفجار گاهی نزدیک و گاهی دور میشد. گوش کردن، انتظار، حدس زدن، این بود زندگی زندان... بینش همان حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد که اغلب ما‌ها، از وقتی که در اینجا بودیم انتظارش را داشتیم: جبهه شکاف برداشته بود و دستجات اشغالگر جنوب، بسوی پاریس عقب می‌نشستند. صدای همه درها که بدنیا می‌باز می‌شد، يك نگهبان در حال میور فریاد زد: «همه با سائل‌تان پائین پیانیده‌اند و بسوی در بعدی دوید. «با سائل‌تان، معمولاً حاکی از حرکت بسوی آلمان بود. و وقتی که من دستگیر شدم اغلب خطوط اصلی پریده شده بود.

لحظه‌ای تردید: — اعتقاداتم. چنانکه گوئی می‌خواهد تف پیندازه جواب داد: — اعتقاداتان! خواهیم دید! از پشت میزش برخاست و به اطاق مجاور رفت. هرچه پیش می‌آمد، من بیشک مانند خیلی از دوستانم، تاحدی که می‌توانستم مقاومت به‌خرج می‌دادم. قریب پنج دقیقه. همه چیز آغاز میشد یا پایان می‌یافت.

انتقالاً به‌آلمان از میان پارتیزانهای ارتفاعات مرکزی (Massif Central) مارا به سالن بزرگی بردند که من شب اول را در آن بسر برده بودم. آیا همه زندانیان را اینجا گرد آورده بودند؟ ما بیش از پانصد نفر بودیم باقی‌بچه‌های کوچک و چهره‌های مخکومین به‌اعمال شاکه. تقریباً همه روی زمین نشستند. هیت همیشگی شکست‌خوردگان، شایعات لحظه به‌لحظه ظاهر می‌شد واز میان می‌رفت. پس از سه ساعت انتظار ما برای آلمان کار از کار گذشته بود؟ اکنون می‌بایستی که مارا رها کنند و یا تیرباران کنند. برای نگهبانها درباره بی‌هدف تیراندازی لازم نیست. از سوپ خبری نشد. چند نفر از زندانیان با خشم مشت بدرها کوبیدند. نگهبانها در راهرو بی‌هدف تیراندازی کردند. سکوت.

سراس شب دستجات سربازان عبور کردند، یکی از جاده‌های اصلی از برابر در زندان می‌گذشت. صبح هم سوپ نرسید، اما حوالی ساعت ده ضربات سریع زنجیر تا ناکها جایگزین صدای کامیونها شد. یا در شمال تولوز می‌جنگیدند (ولی ما نه صدای توپ می‌شنیدیم و نه صدای هواپیماهای بمب‌افکن) یا آلمانها شهر راترک می‌گرفتند.

ناگهان همه به‌همدیگر نگاه کردیم و همه حالات و حدسها در هوا معلق ماند: در حیاط زندان، صدای چند زن بلند بود که فریاد زن‌ان «مارسیز» می‌خواندند. این سرود «مارسیز» بود که زندانیان هنگام مزیمت بسوی اردوگاههای مرگ می‌خواندند، بلکه فریادی بود که شاید وقتی زنان پاریس بسوی «ورسای» حرکت می‌کردند از گلویشان خارج میشد. بی‌هیچ شکی آلمانها رفته بودند. آیا زنها کلید چند در را پیدا کرده بودند؟ مردها به‌راهروها می‌دویدند و فریاد می‌زدند: «بیا بیدیدم بیرون، بیایید بیرون» در طبقه هم کف يك ناقوس بزرگ چوبی مدت درازی صدا کرد و بعد این صدا بصورت طبل ادامه یافت. نمی‌دیدم در هر سلول از اثاث اطاق فقط يك میز وجود دارد، و آن میز پهن و سنگینی است که شاید مخصوص زندانبانهای قدیمی دوران امپراطوری دوم است. ما همه با هم میز خودمانرا گرفتیم و آنرا عمودی جلو در گذاشتیم. همه تا پنجره متقب رفتیم. آندره شمرد: هیک، دو، سه، صدای ناقوس چوبی اطاق را لرزاند هر چند که نیروهایمان خوب متحرک نشده بود، در گوئی مانند چوب کمان خمیده شد. گچ از سقف پائین ریخت. آندره تکه‌ای از آنرا برداشت، روی در صلیبی در محل متناوب با قد ما کشید و گفت: «همه اینجا را هدف قرار بدهید». صدای قله کوب‌ها از طبقه هم‌کف بلند بود. ما تا پنجره عقب رفتیم. و «ریک، دو، سه» در چنان خم شد که گوئی می‌خواست درهم

شکند. ما عقب رفتیم. بسیار ضعیف شده بودیم اما بصورتی هیستریک همچنان زده بودیم.

صدای قله‌کوبها از همه‌سو بلند بود و ما صدای شکستن چند در را شنیدیم. از هفته‌ها پیش ما یاصدا و با تهدید زندگی می‌کردیم. مخایره از خلال دیوار، صدای قدسهای شکنجه، این بنای سکوت پیوسته با صداهای محتاطانه جویده میشد، مانند تیر چوبی که گرمها بخورند؛ و ما پیوسته گوش فرا داده بودیم. پیوسته با گوشهایمان زندگی کرده بودیم و هنوز هم در میان این فوران فریادهای و لرزشهای صمق ضربات قله کوبها زندانی بودیم. سراسر زندان در لرزش بود. بر فراز این طبل مرگ (ممکن بود آلمانها برگردند) «مارسیز» فریادهای پیامبرانه‌اش را باز می‌یافت. روز پیروزی و افتخار که همین روز آزادی بود، ظلمی که با آن آشنا بودیم: «می‌شوید در دشتبای ماه صدای تانکهای را که شاید نزدیک می‌شوند، و فریاد «سلاح بر» داریده که گوئی از قله‌کوبها بلند بود. در سلولها صدای پراکنده «مارسیز» فرومی‌نشست: نمی‌توان دری را به‌آهنگ سرود شکست، اما قله‌کوبها که ضرباتشان بیشتر و سریعتر می‌شد، مانند نواخته‌شدن طبل‌های عظیم زیرزمینی فراخانی را که برمی‌خاست همراهی می‌کرد. در پنجمین ضربه در سلول ما درهم شکست.

«ناتمام»

بایانویا ماها باندیای نشاطو زیانی وارد شوید



نمایند انحصاری

محصولات ارزنده یاماها

شرکت بازرگانی زره : حیایان سدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1891



# آمریکا، به سینمای اروپا چشم دارد...

سینما يك هنر زنده است كه از نظر فني، اخلاقي و سياسي كاملا آزاد شده است

تماشاچيان متفكرين سينماست: برنامه‌هاي پيش‌پرده، با گروه‌هاي مشهور، و يك فيلم.

«غریبه‌ها» داستان يك روح‌جوان اهل اوهایو است، با شركت چك‌لمون و سندري دنیس، كه سعی بر كشف نیویورك دارند. و در این راه آنچه موجب شكست و ناکامی‌های ایشان می‌گردد، طریقه‌ی خاص زندگی آمریکایی‌است: نمی‌توان توقف كرد، نمی‌توان حرکت كرد، نمی‌توان نفس كشید، یا حتی نمی‌توان با حفظ اصول روحی یا جسمی زندگی كرد، چنین، سودم و گومورا، همه چیز با شادی و بدون ترحم است.

موفقیت‌های دیگر برودوی در این لحظه عبارتند از «هاتون» - حماسه‌یی درباره‌ی ارتش - «پسرهای دسته» در باره‌ی هموسکسوالیته - «قهرمان دپروقت» از رابرت آلدریچ، باز هم حماسه‌ای درباره‌ی ارتش - «زیر سیاره‌ی میمون‌ها» نقش، رنگ پریده‌یی از بقیه‌ی فیلم «شافت»، كه بهر حال درباره‌ی تبعیض نژادی است، و يك فیلم دیگر درباره‌ی تبعیض نژادی: «مرد هندوآه» از ملوین وان پیلز روزنامه نگار سیاه‌پوست، سرشناس در اروپا با يك كارمند متوسط الحال صبح از خواب بیدار می‌شود، و می‌بیند سیاه‌پوست شده است! - بقیه‌اش را حدس بزنید! - «تاموروز» کافكا، نسخه‌ی ۷۰ نیز بر روی پرده است.

از راي این فیلم‌های برودوی نسیمی كه سینمای آمریکا را دارد چارو می‌كند، احساس می‌شود. رویای آمریکایی، از بین می‌رود، بهنگام بیداری دیگر زیبایی وجود ندارد، باید گفت كه همواره يك سینمای

● در آغاز ماه ژوئن در نیویورك سیزده فیلم فرانسوی به زبان اصلی بر روی پرده بود، كه از آن میان «بن‌ام» - «از نفس افتاده» - «زن چینی» - «سال گذشته در مارین» - «شب نهم» - «مردی كه از باران آمد» - «دسته‌ی سیبیلی» - «البته» - «x» كه همچنان سالن سینما را مملو می‌كرد بر روی پرده بود.

در همین زمان، فقط چهار فیلم ایتالیایی - يك فیلم لهستانی - يك فیلم سوئدی و يك فیلم اسرائیلی نمایش داده می‌شد. باین ترتیب سهم سینمای فرانسوی در آمریکا، قسمت همدویی را داراست، و این امر، به تحقیق آغازی است برای سینما اروپا.

كارگردانان و سينماي دوستان آمريكايي از اين پس در جهت نگاه

انتقادی آمريكایی وجود داشته است، كه شاید در شكل خود آزادی كاملا نداشته، اما در عمق و بیان دقيق و روشن بوده است.

اینطور به نظر می‌رسد كه امروز حالت انقباضی جامعه‌ی آمریکایی و ارزش‌های آن، تنها مشغله‌ی بزرگت فیلمسازان است.

تمام «تابو»های دیروز، امروزه تبدیل به آفیش‌هایی زیبا شده‌اند. سكس - مود مخدره - جوانی طفیلان کرده - تبعیض نژادی - و نحوه‌ی زندگی آمریکایی.

درباره‌ی این مسائل همواره فیلم‌هایی وجود داشته، اما خیلی در حاشیه... و حالا وضع بطوری فرق کرده، كه درباره‌ی این جامعه و این سینما، فقط آینده جواب خواهد داد.

اگر از نظر سینمایی نگاه كنیم، جامعه آمریکایی، بر سه نوع نسخه‌ی فیلم تقسیم می‌شود:

۱- نسخه‌ی صورتی: در ایالت‌ها، فهمیده‌اند كه پول خوشبختی نمی‌آورد، كه بهتر است زندگی كرد، دوست داشت و درك كرد، و این است علت موفقیت فیلم‌هایی كه به تشریح این مسائل و موفقیت‌ها می‌پردازد.

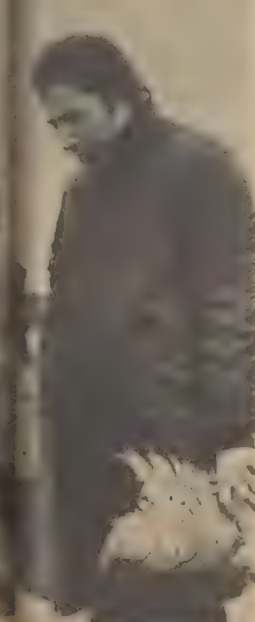
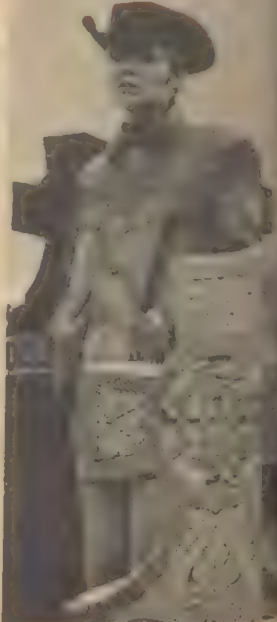
۲- نسخه‌ی خاکستری - تنها هدف، بدست آوردن پول است. و به تماشاى فیلم‌ها می‌روند، باین علت كه عطری از جنجال دارد.

هیچ‌ها خودشان را خوب عرضه می‌كنند. آنچنان خود را می‌آرایند كه گویی بيك میهمانی در بین دوستان می‌روند، «پوست» های انقلابی را در گرینویچ می‌خرند، زیرا اینكار مرسوم شده، و تمام این جوانان دور بین بدست، صبح‌های كشنده در میدان واشینگتن چتر

ترجمه: ب - خ



دسته سیبیلی‌ها









گاو صندوق را باز کنید، شب،  
لطف، تلفنی بمن برنید...  
شماره تلفن من ۸۰۵۲۰۰۰۰  
۱۷۸۵ است...

دو کلمه میدان کلیون با چندان  
دقتی نوشته نشده بود، و در واقع در  
خانه شماره ۹ میدان کلیون گاو صندوقی  
بود که اجاره نامه در آن گذاشته شده  
بود و جن اجاره نامه هیچ چیز بدرج  
بتوری در آن وجود نداشت...

پرتاوانس، در همان روز و  
همان ساعتی که گفته شده بود با چند  
فقره ابزاری که از ابزارهای شغل  
خودش بود به خانه شمار ۹ میدان  
کلیون رفت و وارد این خانه شد.  
آقای لوو ترتیب کار را چنان داده بود  
که کسی زودتر به شهر برنگردد و به  
خانه شماره ۹ میدان کلیون برود و  
بساط خودش را پهن کند... به برت  
دستور داده بود که خانه را خوب کاوش  
کند: اول در این باره به تحقیق بپردازد  
که بر حسب تصادف، کلکیون تیس  
در جای دیگری جز گاو صندوق نباشد.  
سپس گاو صندوق را پیدا کند و ابزارهای  
کار و میزان وقتی را که برای  
انجام دادن این کار ضرورت دارد،  
برآورد کند... پرتاوانس نمی بایست،  
در دم، در صدد باز کردن آن برآید مگر  
اینکه بتواند این کار را در مدت  
بسیار کوتاهی انجام بدهد و هیچ شکی  
هم در این باره نداشته باشد. با دقت  
بسیار هم به او آموخته شده بود که

اگر غفلت کسی وارد خانه بشود چه  
حرفهایی بزند و چه کارهایی بکند.  
اماتورها یا حرفه‌ای‌هایی که جزئیات  
تدابیر آقای لوورادر این زمینه بخوانند،  
شاید خرجهایی را که در این راه به  
کردن گرفته بود و رحمتی را که در  
این راه کشیده بود، مستحضره  
کنند... وقتی که در جریان عمل آمده  
خودشان یا عملی که پس از آن صورت  
می‌دهند، گرفتار شدند - زیرا که  
حتما زوری گرفتار می‌شوند - ممکن  
است در روش خودشان تجدید نظر  
بکنند... اگر انسان دست به عمل خلاق

می‌زند، سم این است که هم برای آن  
لحظه‌ای که گرفتار می‌شود هم  
برای انجام دادن عمل آماده باشد، دزدی که  
در محل سرقت دستگیر شده بود یگانه  
عدری که در عمر خود پیدا کرد این  
بود که اینجا خوابش برده بود... وقتی  
که اعضاء هیئت منصفه این حرف را  
قابل توجه ندانستند چونکه دوشمندان  
تقره در دست دزد دیده شده بود - بین  
او و مدت زندانی‌اش - چندی مدتی که  
قاضی رای خودش را بدین فاصله‌ای  
نماند، خوشبختانه تپکار متوسط  
بیشتر از هیچ دزد حرفه‌ای دیگر شهور  
و فراست ندارد معمولا قادر به  
پیش بینی نیست، خوشبختانه وکلای  
بزرگ دادگستری - حتی با نظام  
کنونی مالیات - آن قدر پول به چنگ  
می‌آورند که به راه راست بروند، و  
از راه راست پای بیرون نگذارند...  
اگر این افراد اودسته‌ای ضد اجتماعی  
به وجود می‌آوردند و بی جرم و جانی  
می‌رفتند قضیه وحشتناک می‌شد... با  
آن تجربه‌ای که وکلای دادگستری در

زمینه روشهای پلیس و اشتباههای  
مشتربهای پلیس دارند، وضع قابل  
تحسینی برای دستبرد زدن به مردم پیدا  
می‌کردند، و ادبانی در دنیا هستند  
که خیال می‌کنند، وکلای دادگستری،  
بسر ترتیبی که باشد، از این دستبردها  
می‌زنند... اما ممکن بود قضیه از این  
هم بدتر بشود.

پرتاوانس با مهارت و سرعت  
مأموریت خودش را انجام داد.  
گاو صندوق را بسیار زود پیدا کرد  
اما پیش از بررسی آن، گشتی در خانه  
زد و ملقب دستورهای که داده شده بود  
کنیه‌ها و میزها را نگاه کرد... هیچ  
چیزی پیدا نکرد که بدر رئیس خودش  
بخورد، پس، به طرف گاو صندوق  
برگشت و وقتی که داشت قفل را  
بررسی می‌کرد در خانه باز شد، هرگز  
تا آن روز رشته کارش بریده نشده  
بود و با همه آن تمرینهایی که با آقای  
لوو کرده بود، قلبش از کار افتاد...  
بدینگونه، سرپاژانی که نخستین بار  
دست به حمله می‌زنند، محال است  
پیش بینی کرد که در میدان عمل چه  
رفتاری خواهند داشت. با اینهمه دست  
و پایش را گم نکرد و ملقب دستورهای  
که گرفته بود، همچنان به قفل و رفت،  
الیزابت به وسط اطاق رسیده بود که  
چشمش به او افتاد. نخستین قصدش  
این شد که پا به فرار بگذارد و پلیس  
صدا بزند اما برت به طرف او برگشت  
و گفت:

- سلام، خانم، می‌ترسم این کار  
آسان نباشد.  
الیزابت از این خوشدستی چندان  
به تعجب افتاد که بنوبه خودش گفت:  
- اینجا چه کار می‌کنید؟  
سؤال بیمعنائی بود، معلما دزدی  
بود که می‌خواست گاو صندوق را  
بشکند... الیزابت دوست نداشت  
مکالماتهای احتماله‌ای نشان بدهد،  
پس با عجله گفت:  
- تکان نخورید... می‌خواهم پی  
پلیس بروم.

پرت نگاه دیرپا و رانه‌ای به او  
می‌کرد:  
- پلیس، خانم؟ مگر اشکالی  
پیش آمده؟  
الیزابت هرگز با دزد رویرو  
ندیده بود، نمی‌توانست از تحسین  
خونسردی و دل و جرات این مرد  
خودداری کند... از این گذشته، قیافه  
و حرفهایش این تصور را به بار  
نمی‌آورد که قصد حمله باو داشته باشد

او را و آوده بقل گاو صندوق مانده  
بود، پس، الیزابت دل و جرأتی پیدا  
کرد و دید که بد نیست به کتفه  
پی ببرد.  
- خیال می‌کردم شما معمولا  
شب دست به کار می‌شوید.  
- شب، خانم؟ معمولا نه ....  
ولی گامیگاه برای آنکه خدمتی به  
مشترب خودم کرده باشم، شب هم کار  
می‌کنم. - و از پی این حرفها گفت:  
اگر اجازه بدهید، خیال می‌کنم شما  
حتما خانم لوو هستید...  
خانم لوو کیست؟  
- خیال می‌کردم شما باشید،

خانم... من هیچ قصد اهانت نداشتم.  
مادموازل... و شاید هم دخترش  
باشید... آیا آقای لوو به این زودی  
می‌آید، مادموازل؟ زیرا که، خیال  
نمی‌کنم بتوانم این کار را امروز انجام  
بدهم... در صورتیکه بسیار عجله  
داشتم...

- از چه چیزهایی حرف می‌زنید؟  
شما دزد هستید، نه؟  
برت زد زیر خنده...  
- آه! عجب حرفهایی... این  
چیزها را بایست به زن خودم بگویم.  
اوه! لا لا لا... این حرف خوشمزه  
ترین حرفی است که از زوی که زنم  
لال شده است، شنیده‌ام. اوه! لا لا  
لا! برای این بود که می‌خواستید پلیس  
صدا بزنید، برای من؟ اوه! لا لا لا  
لا... به به... عجب حرفی... ولی  
خیال کرده بودم به اتان گفته باشد که  
بنده به خدمت می‌روم... مادموازل؟  
لحظه‌ای، الیزابت از خودش  
پرسید که پدرش در ظرف این چهار  
پنج روزی که بیرون از خانه گذرانده  
است، چه کارهای دیگری هم ممکن  
است کرده باشد... سپس، به یادش  
آمد که صحبت از آقای لوو بود...  
- خیال می‌کنید چه کسی حرفی  
به من زده؟

- آقای لوو، خانم.  
- آقای لوو دیگر چه سیفهای  
است؟  
یک دقیقه دیگر ممکن است بنده  
خیال کنم که دزد شما خودتان هستید،  
مادموازل... اینجا خانه او است،  
مادموازل. و از این جسارت خودم من  
می‌خواهم... ولی شما که هستید و اگر  
آقای لوو را نمی‌شناسید، چه طور وارد  
این خانه شدید؟ متحیرم که من خودم  
چرا نمی‌روم پلیس صدا بزنم...  
- اینجا خانه آقای لوو نیست...  
- اصرار نکنید، مادموازل، من  
خودم وارد هستم... می‌دانم... امروز  
صبح نامهای از طرف او به دستم رسیده.  
- نامهای از طرف او؟  
- بله، مادموازل... و از من  
خواهش کرده که هرچه زودتر اینجا  
بیایم و گاو صندوق را باز کنم -  
(سرش را تکان داد) ولی خیال نمی‌کنم  
توانم این کار را امروز بکنم، مادموازل.  
و با وجود این، بسیار متأسفم که  
نتوانسته‌ام تقاضای او را برآورده  
کنم...

- نامه توی جیب‌تان هست؟  
- اوه! نه، مادموازل، خیال  
نمی‌کنم. به نظرم توی خانه گذاشته  
باشم... یا شاید پاره‌اش کرده باشم...  
احتمال بیشتری هست که پاره‌اش کرده  
باشم... زنم می‌گوید که کاغذ لانه‌گرد  
و خاک است. به خانه و زندگی خودش  
مباهات می‌کند... و انسان بایست  
پیش از نشستن زیر پای خودش را دو  
بار نگاه بکند، برای آنکه اگر این  
قدر مواظبت نکند، فرهای متدلیبا  
خراب می‌شود... یک خنده صبر  
کنید... توی جیبم است... می‌دانم...  
برای آنکه نشانی خانه را قراموش  
نکنم برش داشتم... تا امروز هرگز  
اینجا نیامده بودم.

و وقتی که این حرفها را می‌زد،  
جیبهایش را گشت و یک دقیقه بعد،  
نامه آقای لوو را بیرون آورد.  
- پیداش کردم، مادموازل...  
همان طور که ملاحظه می‌کنید، گفته  
است که قضیه فوریت دارد و از این  
لحاظ به شما امیدوارم...  
- می‌توانم آن را ببینم...  
- بله، البته، مادموازل... ولی،  
اول بگویید ببینم شما که هستید؟ من  
می‌توانم ثابت کنم این‌جا کار دارم ولی  
شما؟

- این خانه، خانه پدر من است.  
- من هم همین را می‌گفتم...  
من هم می‌گفتم که شما دختر او هستید،  
- من دختر او نیستم.  
- شما دختر پدرتان نیستید؟  
مگر خدا نکرده، حالتان خراب است؟  
من زیاد علم ندارم... ولی اگر او پدر  
شما است، شما دختر او هستید... و  
شاید هم مقصودتان این باشد که بقول  
معروف نادختری‌اش هستید... یا چیزی  
نزدیک به این...؟

- پدر من آقای لوو نیست.  
- ولی گفتید که پدرتان است.  
- این خانه مال پدر من است...  
- باز هم که تکرار کردید...  
پس، بنشینید، مادموازل... یک دقیقه  
دیگر حالتان بهتر می‌شود.  
- این خانه مال پدر من است...  
ولی پدر من آقای لوو نیست.  
- پس، پدر شما کیست؟  
- خوب، اگر می‌خواهید بدانید،  
پدر من مرادوین پرات است...

- چه؟ چه؟ آن پیرمردی که...  
معدرت می‌خواهم، مادموازل... من  
حقیقتا... قصد اهانت به شما نداشتم.  
ولی اگر همه قضیه را توی روزنامه‌ها  
خوانده‌ام، گناه به گردن من نیست...  
مجبب داستان خوشگلی می‌توانم برای  
زنم نقل بکنم... ولی چه طور ممکن  
است این خانه هم مال پدر شما و هم  
مال آقای لوو باشد؟ شاید شریک هستید؟  
- خواهش می‌کنم، نامه را به‌ام  
نشان بدهید.

- خوب، خوب، مادموازل... ولی  
شما چه طور وارد این خانه شدید؟ بله،  
چه طور؟  
- کلید را برام فرستاده  
مادموازل... توی نامه می‌توانید ببینید.  
مادموازل الیزابت شروع به  
خواندن نامه کرد و بلافاصله وا ایستاد.  
و گفت: خانه‌ای که شما می‌گویید،  
خانه شماره ۹ میدان کلیون است.

- بله...  
- ولی این خانه شماره ۹ میدان  
کلیون است.  
- بله، خودم همین را می‌گفتم.  
و من هم اینجا آمدم...  
- کلیون، احق... نه کلیون...  
- خواهش می‌کنم، حرفهای  
زندنه نزنید، مادموازل... خودم  
می‌دانم که اهل اجتماع و محیط شما  
نیستم... ولی من هم مثل همه مردم  
برای خودم حقوقی دارم... و وقتی که  
فکر می‌کنم...

نام تمام

# نام تمام









# برنامه اول شبکه

## پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

بخش اول

۱۲ اخبار  
۱۳/۵ بهداشت  
۱۳/۳۵ فیلم ویژه  
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۵ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۳۴ بازی بازی

## نمایش عروسی

در نمایش عروسی این هفته، داستان دوستی با حیوانات از زبان فرمانان نمایش می شنویم، هون داراب - سوسن جلیوند مژده چهره - حسین اعتمادی، پروانه توکلی بازیگرانی هستند که با استفاده از ماسک حرکات نمایش را اجرا می کنند و صدای آنها در قسمت دوبلاژ توسط سوسن جلیوند مژده چهره - بهرام زندی و آذر پسرادران تهیه می شود.

۱۸/۲۲ سفری برنامه های رادیو تلویزیون  
۱۸/۲۲

## سینمای بروئینا

همانطور که اطلاع دارید مدتی است که تلویزیون به بخش مجموعه های بنام «سینمای بروئینا» آغاز کرده است. در این برنامه که کثرتی است اجمالی به تاریخ سینما سیر تحول این هنر از نظر تکنیکی و فنی و هنری مورد توجه قرار میگیرد. در برنامه این هفته چگونگی بوجود آمدن فیلمهای مستند مطرح میشود.

۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹/۴ رنگارنگ  
۱۹/۳۵ برنامه ورزش  
۱۹/۵۵ واریته شش و هفت  
۲۰/۳۵ اخبار  
۲۱/۵ مسابقه چهره ها  
۲۱/۳۵ واریته  
۲۲/۱۰ فیلم سینمایی  
۲۳/۴۰ اخبار

## جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۳ کارگاه موسیقی کودکان و کارتون

## کارگاه موسیقی کودک

یک قطعه سازی بنام «بانویی از اسپانیا» توسط مربی و کودکان در کارگاه با پیانو و سازهای مخصوص آموزشی نواخته می شود و کودکان با ساز مخصوص «ملودیکا» و سایر سازهای آموزشی قطعه ای را می نوازند و با تئوری موسیقی که بصورت متنی ساده و روان تهیه شده آشنا می شوند.

۱۳/۳۵ نوسن  
۱۴ مجله نگاه  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۵/۳۰

## چپارل

برادر ناآرام و یکتوریا «متولینو» در صدد راهائی دوستش از زندان برآمده است و طبعاً پناهگاهی که برای او در نظر گرفته است مزرعه چپارل است. اما آیا این زندانی قزاقی واقعاً دوست او محسوب میشود؟... لیف اریکسون - کامرون میچل - لیندا کریستال نقش آفرینان این مجموعه هستند.

۱۶/۲۰ فوتبال  
۱۷/۱۰ چشمک  
۱۸/۱۰ جستجو  
۱۹/۳۵ پهلوانان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵ اختاپوس

۲۱/۴۰ بالاتر از خطر  
۲۲/۳۵ تاکر

## شنبه ۱۲ فروردین ماه

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ محله ییتون  
۱۴ دانش  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۳۴ تدریس زبان انگلیسی  
۱۸ کودکان  
۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹ برنامه جوانان  
۱۹/۵۵

## افسونگر

«شیخ» عنوان فیلم افسونگر ایسن هفته است. سامانتا مثل اینکه بهیچ عنوان حاضر به ترک افسونگری نیست مخصوصاً که مشکلی در پیش باشد.

سامانتا این بار نیز با افسونگرهایش باعث بروز اختلاف بین خود و شوهرش میشود مخصوصاً که این افسونگری سافرت فوری به انگلستان باشد، اما این بار شریک جرم دارد و این شریک جرم خاله کلارای مهربان سامانتا است.

در این فیلم الیزابت مونتهگمری و دیک یورد شرکت دارند.



۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵ موسیقی ایرانی  
۲۱/۳۵ روزهای زندگی  
۲۲/۳۵

## هفت شهر عشق

این برنامه اختصاص به طرح مسأله عشق در ادب عارفانه پارسی دارد و با شعری از دفتر مولانا:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم  
آغاز می شود، و عشق در عارفان و عشق عارفان در شعر عارفانه پارسی بررسی می شود.

آغاز کلام منتخبی است از لمعات شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی و سپس اشعاری از دیگر عارفان که قطعاتی از آن را میاوش یدگانی شجریان به همراه ارکستر آقایان بهاری، محسنی، حافظی، موسوی، چشم آذر، رجبی و شفیعیان می خوانند.

۲۳ اخبار

## یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ کارگر  
۱۳/۳۵ سیمای شجاعتان  
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۳ موسیقی شاد ایرانی  
۱۳/۳۰ برنامه کودکان  
۱۴/۳۰ مجله و خبر  
۱۵ ترانه های سواحل خزر تا کرانه های کارون  
۱۶ تاکر  
۱۷ موسیقی پاپ  
۱۷/۳۰ فیلم سینمایی  
۱۹ جادوی علم  
۱۹/۳۰

## کیسی جونز

فطال کیسی جونز مثل همیشه عرصه ماجراهای تازه است. در ماجرای تازه این هفته پسر کیسی جونز نقش مهمی را بازی می کند خصوصاً که تصادفاً به نقشه گنجی دست یافته است.

در این فیلم، این هیل، بای کسلرک، بساب تیلور، ادی دالر شرکت دارند.

## باله «افروز» و «گرگ»

بر اساس قصه ای با موسیقی سرگشتی پر کثیف توسط عبدالله ناظمی طراحی شده است: یک روز صبح «افروز» با دوستانش

۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱

## مسابقه پر خورندانه

گروه اول مسابقه پر خورندانه، لرها، اکبریه، بره، جواهریان، معصومه سیدی، امیر زمانی ناشانی هستند که با داشتن امتیاز بار دیگر دعوت شدند تا با محمود سید صدر، مصطفی صفر، سلیمان حیدر زاده، فروغ کشاورز در گروه دوم مسابقه دهند.

طراح و مجری این برنامه عزت الله متوجه است.

۲۱/۳۰ بزم هنرمندان  
۲۲ اخبار

## دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ شما و تلویزیون  
۱۳/۳۵ ادبیات جهان  
۱۴ جولیا  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷/۳۰ تدریس زبان فرانسه  
۱۸ کودکان  
۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹/۵۰ موسیقی ایرانی  
۱۹/۳۰ نقد  
۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱/۵ آواز و هوا  
۲۱/۴۰ لوئیس کار آگاه  
۲۲/۳۵ ایران زمین  
۲۳ اخبار

## سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

بخش اول  
۱۳ اخبار  
۱۳/۱۰ محله ییتون  
۱۴ کانون خانواده  
۱۴/۳۰ اخبار  
بخش دوم  
۱۷ آموزش کودکان روستائی  
۱۷/۴۵ آموزش بزرگسالان روستائی  
۱۸/۳۰ موسیقی لکنوازی  
۱۸/۴۵ اخبار  
۱۹/۵

## اتاق ۲۲۲

وقتی که مدرسه شروع آقای کافمن تحصیل شونده ۳۵ سر شاگردانی پذیرد تکلیف این مدیر مهربان بر مشغله چیست؟ خصوصاً که اعضاء انجمن خانه و مدرسه با او در دیدار این شاگردان مخالفت می کنند. این مجموعه را هال کوربر کارگردانی میکند.

۱۹/۳۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱/۵

## دنیای یک زن

همسایه بدخلق دیوید آقای جارویس معرف حضور همه علاقمندان مجموعه دنیای یک زن است. شاید کسی باورش نشود که این آقای بدخلق می تواند عموی بسیار خوشرو و معاشرتی داشته باشد. عموی آقای جارویس به بدین عمو زاده اش آمده است و کماکان بر خودی پیدا می کند پس همسایه خوشگل عمو زاده اش و ..... این فیلم را ویلیام وایرد کارگردانی میکند.

لرد پلاک برای نمایش قدرت خود قصد ساختن قلعه ای را دارد ولی ساختن این قلعه به نمای کلیسای شهر لطمه میرند. سر آیوانو برای پایان دادن به زورگویی او آماده مبارزه میشود.

در این فیلم راجرمود و ربرت برآن شرکت دارند. این مجموعه را مینگتون ریچاردز کارگردانی میکند.

۱۹/۳۰

## دانش

منابع غذایی دریاهای حوری پر ارزش - ترین مواد غذایی و پروتئینی است که توجه به ترکیبات سازنده اینگونه مواد غذایی ما را مطمئن می سازد که بهره گیری از این منابع عظیم و پر ارزش غذایی برای بشر خصوصاً حیاتی دارد. اما گسترش صنعت و حرکت کشتی ها و ورود مواد زائد کارخانه ها باعث آلودگی دریا و آبهای جهان می شود.

حفاظت محیط باید بصورت قوانین بین المللی در سراسر جهان اجرا شود تا شاید از این طریق بتوان از آلودگی محیط زیست کاست و با تکثیر مصنوعی آبزیان، چون صدفهای دریائی و ماهیان خوراکی که در برابر آنها حساسیت بیشتری دارند از انقراض نسل گونه های پر ارزش دریائی کاست.

در این زمینه در برنامه دانش بحث شده و قبلی نمایش گذاشته میشود.

## الیور توئیست

قبلاً دیدیم که الیور دوباره توسط دزدان ربوده میشود و وادارش می کنند که نقشه دزدی که طرح شده شرکت کند. الیور علیرغم تمایلش در این کار شرکت می کند و در حین دزدی توسط خدمتکاری مجروح می شود. خدمتکاران جسد نیم جان الیور را پیدا می کنند و با مراقبت آنان حال الیور بهبود می یابد. دکتر که الیور را معالجه می کند از سیردن الیور به مقامات مشول سر باز می زند و با کمک صاحبخانه الیور در خانه نگهداری می کنند. در این فیلم کای کارون، بروس سراج نیک، ماکس آدین، کارمن مک شری شرکت دارند.

۲۰/۴۰ اخبار  
۲۱ راز بقا  
۲۱/۳۵ دلیلی براکن  
۲۲/۳۰ چهره ایران  
۲۳ اخبار

مر آپرانیو همچنان با زورگویی قدرتمندان مخالف است و این بار با حریفی چون لرد پلاک درگیری پیدا کرده است.



# برنامه دوم

۴۵/۱۰	روزها و روزنامه‌ها
۳۵/۳۰	جولیا
۲۱	شما و تلویزیون
۲۱/۳۰	اخبار تهران
۲۲	موسیقی اصیل ایرانی
۲۲/۳۰	گفتگو

## ● جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۹/۳۰	تام‌جوز
۲۵/۳۰	رویدادهای هفته
۲۱	فرستاده
۲۱/۳۰	اخبار تهران
۲۲	شبهای تهران

## ● شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	روکامبول
۱۹/۵۰	کمدی کلاسیک
۳۵/۱۰	ایران زمین
۳۵/۳۰	

## کار آگاه مگره

سریال جدیدی که از این هفته شاهد نمایش آن خواهید بود يك سریال پلیسی بنام «کار آگاه مگره» است. این سریال براساس مجموعه‌های پلیسی ژرژ سیمون نویسنده معروف فرانسوی برای تلویزیون تنظیم شده است. مگره کار آگاهی است که با حوادث مختلف درگیر می‌شود و همواره موفق به کشف اسرار ماجرا می‌گردد. بد نیست بدانید که در ادبیات پلیسی فرانسه «کار آگاه مگره» مقامی چون شرلوک هولمز در ادبیات انگلیسی دارد.

## ● پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	روکامبول
۱۹/۵۰	گذرگاه



## ● یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	روکامبول
۱۹/۵۰	کنت مونت کریستو
۳۵/۳۰	موسیقی اصیل ایرانی
۲۱	قرن بیست و یکم
۲۱/۳۰	اخبار تهران
۲۲	ادبیات جهان
۲۲/۳۰	تأثیر

## ● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	روکامبول
۱۹/۵۰	خانواده نرسوزمین‌های دیگر
۳۵/۱۰	قالتی
۳۵/۳۰	آزادس ۱
۳۵/۳۰	اخبار تهران
۲۲	هنرهای تجسمی
۲۲/۳۰	چشم هنر

## ● سه‌شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	روکامبول
۱۹/۵۰	کانون خانواده
۳۵/۱۰	موسیقی ایرانی
۳۵/۳۰	

## دانش

هماهنگی و نظم کار قلب، این عضو حساس با سلامتی بدن ارتباط مستقیم دارد. رگهای متهی قلب نیز در برقراری این نظم نقش اساسی دارند. پزشک ماگوش‌داده به‌صدای قلب، مراحل مختلف کار دهلیزها و بطن قلب را تشخیص داده در مورد سلامتی این تپنده‌ی حیاتی اظهار نظر می‌کند. در برنامه دانش جزئیات فعالیت‌های قلب و بخش‌های مختلف آن بازگو می‌شود.

## ● چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۹/۳۴	اخبار
۱۹/۴۰	روکامبول
۱۹/۵۰	دکترین کیسی
۳۵/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۱	

## آغاز

در این برنامه هوشنگ توزیع کارگردان نمایشنامه آسید کاظم پیرامون کارش با سگری برنامه جمعی‌گرگین صحبت می‌کند و قسمتی از نمایش آسید کاظم بخش می‌شود. آغاز را بصیر نصیبی تهیه می‌کند.

۲۱/۳۰	اخبار تهران
۲۲	درباره سینما
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

## صدای اصلی این فیلمها

### از فرستنده F.M موج

### ۹۸/۹ مگاسیکل

### بخش میشود

## ● پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۲۱/۳۰	جولیا
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

## ● جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۳	کارگاه موسیقی
۱۳/۳۵	توسن
۱۵/۳۰	چپارل
۱۸/۱۰	جستجو
۱۹/۳۰	تام‌جوز
۲۱	فرستاده
۲۱/۳۵	بالاخر از خطر

## ● شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۹/۵۵	افستگر
۲۵/۳۰	کار آگاه مگره
۲۱/۳۵	روزهای زندگی
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

## ● یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۹/۵۰	کنت مونت کریستو
۲۱	قرن ۲۱
۲۲	تأثیر یا موسیقی

## ● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۹/۳۵	تمدن
۲۱/۳۰	آزادس ۱
۲۱/۳۵	نویسنده کار آگاه

## ● سه‌شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۹/۵	اتاق ۴۲۲
۲۱/۵	دنیای يك زن
۲۲/۳۰	فیلم ویژه

## ● چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۹/۵	آبولو
۱۹/۵۰	دکترین کیسی
۳۵/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۱/۳۵	دنیای براکن
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی

در پنجمین جشن هنر شیراز - تخت بید، ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ن برهبری فرهاد مشکوة برنامه‌ای در هوای آزاد اجرا کرد که مورد استقبال بان قرار گرفت. در این برنامه آثاری سرژ پروکفیف، ارلست کرلک، داریوش شاه، گوردیگ لیگتی و ایوو مالک داشت.

بنامیت‌سفر ارکستر مجلسی تلویزیون ایران به اروپا برای اجرای کنسرتیابی فستیوال رویان، و شهرهای پاریس، کسل و آمستردام برنامه این هفته جشن به این ارکستر اختصاص یافته است. باره‌ی قطعاتی که در این برنامه اجرا شود، توضیحاتی بنظر علاقمندان می‌آید.

\*\*\*

در طول دوره یاروک، آثار فراوانی ای ارکستر زهی نوشته شد؛ لکن آهنگ ازان دوره ی کلاسیک کمتر به این نوع سبکی رغبت نشان دادند، و سرانجام، در نوزده به ندرت اثری برای چنین رویه تصنیف شد - به دلیل اینکه از یک ساختن سازهای بادی و برنجی به تدریج نوعی اساسی ترمیم شد، و از طرف دیگر هنگسازان دوره رمانتیک برای بیان هیجان ولی خود به ارکسترهای بزرگ، با امکانات تک‌آمیزی صوتی متنوعشان، روی آوردند. طول این مدت، ارکسترهای زهی، به چار، آثاری را که در اصل برای گروه ای مجلسی کوچک تر نوشته شده بود - قبیل «گروسوفوگ» بهیون، «اکتزه» ندلسون و شاکار، باخ - برای اجرای بود تنظیم می‌کردند. در طول چیل سال گذشته، باردیگر، وجه آهنگسازان به نوشتن برای ارکستر-

## کنسرت ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران برهبری فرهاد مشکوة

های زهی جلب شده و نمونه‌های جالبی در این زمینه فراهم آمده است. برنامه‌ی کنسرت ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران از تعدادی از چنین آثاری تشکیل شده است.

«الژی سمفونیک» اثر ارلست کرلک به سال ۱۹۴۶، یاد مرگ رقت‌پار آتون ویرن تصنیف شد. این قطعه از چپار موممان، الگرو، آندانه، ویواچه و آندانه - آداجیو تشکیل شده که بدون مکث، و به دنبال هم، نواخته می‌شود. در این اثر، کرلک تکنیک دود کافونیک را به کار برده و در عین حال یگانگی آن را با تم‌هایی که در طول قطعه شنیده می‌شود حفظ کرده است. سبک کرلک به بعد از دوره رمانتیک تعلق دارد و گرایش به آلبان برگ و آتون ویرن به خوبی در آثارش آشکار است.

از ویژگی‌های کار پروکفیف به وجود آوردن آثار نو با استفاده از قسمت‌هایی از کارهای گذشته‌اش بود. قطعات نخستینی که برای پیانو ساخت، مایه‌هایی شد برای نوشتن سمیفونیکه و دیگر روز تابستان، «گاو» از سمفونی کلاسیک او در موسیقی شب‌نشینی - از باله «رمشو» و ژولیت» - راه یافت، و تم‌های ایرانی-فرشته‌ی آتشین» مبنای سمفونی چهارم او شد....

به این ترتیب، سال‌ها بعد از انتشار اولین کوارتت زهی خود، چنان به موممان پایان آن دل بسته بود که سرانجام آن را برای يك گروه زهی بزرگ تنظیم کرد. این، یکی از غنای‌ترین آثار پروکفیف است؛ با يك تم کوتاه و ساده آغاز می‌شود، و به تدریج دچار تغییراتی می‌شود که تسلط کامل آهنگساز را در ابداع ملودی-های زیبا نشان می‌دهد.

● داریوش دولتشاهی، سازنده‌ی جوان

و هنرمند مومومان برای ارکستر زهی می‌گوید: «پیدایی موسیقی الکترونیک، برداشت بسیاری از آهنگسازان را در کار آهنگسازی تغییر داد؛ آنها را از بستگی به مفاهیم کهنه‌ی ملودی و هارمونی رها ساخت و امکانات صوتی تازه‌ی در اختیارشان قرار داد.»

دولتشاهی، دتو قطعه برای ارکستر زهی» را در سال ۱۹۷۰ برای ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران نوشته است. در قسمت اول این قطعه، به صوت، به صورت مطلق توجه بیشتری شده و سعی درین بوده که يك ردیف حالات با استفاده از تصاد در صوت و توانس و ریتم به وجود آید.

در قسمت دوم قطعه‌هایی، به ویلونسل سولو توجه شده که سرانجام منجر به يك گدالی می‌شود و سپس با يك کودای کوتاه به اتمام می‌رسد.

داریوش دولتشاهی در سال ۱۹۴۷ در تهران متولد شد. تحصیلات موسیقی خود را در هنرستان موسیقی و سپس در دانشکده موسیقی دانشگاه تهران زیر نظر پروفسور توماس کریستیان داوید با تمام رساند. از آثار او میتوان چندین قطعه‌ی کوتاه برای پیانو يك کوینتت، چندین آلود برای کلارینت و فلود و پرلود و روتدورا برای ارکستر زهی نام برد.

● «رمینیکاسیون» اثر لیگتی که در بین سال‌های ۶۹ - ۱۹۶۸، برای بنیاد موسیقی سرژ کوسوینسکی در کتابخانه‌ی کنتگره - در واشنگتن - تصنیف شد و به یادبود سرژ و لائالی کوسوینسکی بخش شد، از بهترین نمونه‌های موسیقی جدید است.

این اثر که از يك مومومان تشکیل

شده به دو گونه قابل اجراست، یکی با ارکستر بزرگ زهی (با قسمت‌های سولو و دسته‌جمعی به‌طور متناوب) و دیگری با ۱۲ ساز زهی تنها. اجرایی که در این برنامه می‌شنود، به گونه‌ی دوم است.

نوازندگان به دو گروه مساوی شش نفری تقسیم شده‌اند؛ سازهای گروه اول، ربع پرده بالا کواک شده است، حال آنکه سازهای گروه دوم به‌طور معمولی کواک شده است.

● آخرین اثری که ارکستر مجلسی تلویزیون، در کنسرت خود در پنجمین جشن هنر اجرا کرد، متعلق به ایوو مالک است، و ترکیبیست از هنر دو امکان: موسیقی الکتروآکوستیک، همراه با ۱۲ ساز زهی. ایوو مالک در ۱۹۲۵ در زاگرب یوگسلاوی زاده شد و در همانجا - در دانشگاه و آکادمی موسیقی - به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۵۵ به پاریس رفت و در کلاس مسیان در کنسرواتوار حضور یافت. دبستگی شدید خود را به موسیقی سرزمین خویش حفظ کرد؛ لیکن در پاریس، سکونت دائمی گزید.

ایوو مالک در مقام آهنگساز در سینما برای متعدد موسیقی جدید شرکت کرده و در سال ۱۹۶۹ دو جایزه‌ی صفحه را به دست آورده است.

او آثار فراوانی برای ارکستر وضبط مغناطیسی تصنیف کرده است. لومینا به سفارش ارکستر سازهای زهی فستیوال لوسرن ساخته شده و نخستین بار توسط این ارکستر به رهبری رودلف یومگارتنر در سپتامبر ۱۹۶۸ اجرا شده است.







# واریته کوکو

باشروع واریته کوکو، راتین یکی از خوانندگان، به خواندن می‌پردازد عظام الله خرم آهنگساز و تهیه کننده برنامه‌ها کنار صحنه پیدا می‌کند و از برنامه‌اش و آرمی که برای آن انتخاب کرده می‌پرسد؟ - کوکو را برای این منظور طراحی و تهیه کردم که جوانان با استعداد جانی برای عرضه هنر و فعالیتشان داشته باشند و در زمینه خوانندگی، شاعری، آهنگسازی طبع آزمایی کنند، و در هر برنامه خوانندگان مورد علاقه جوانان بصورت مجری باهمان دعوت شوند. در شروع کار عارف یا ما همکاری داشت، نامبرماه ۵۵ برنامه‌هفته‌ای یکبار ضبط و پخش می‌شد بعد از وقفه‌ای کوتاه با بزم نوروزی ضبط کوکو را ادامه دادیم که در آن هنرمندان بدیع زاده، ایرج، روانیختی، گیتی، پرنو، بهشته و خوانندگان کوکو شرکت داشتند، که بدیع زاده هنرمند با سابقه رادیو برای نخستین بار جلوی دوربین قرار می‌گرفت، مجری و اداره کننده بزم نوروزی که در سالن مروراید هتل شرایتون ضبط شد، چهره جوان بنام آزاده بود که شاگرد مدرسه است و با خواهرش فرشته وزیری به محل تمرین می‌آمد و با علاقه و پشتکاری که داشت مجری کوکو شد.

آهنگ آرم برنامه را خودم (عظام الله خرم) بروی شعری از کریم محمودی ساختم که هنرمندان واریته آنرا خواندند و برادران میناسیان آنرا فیلم برداری کردند چه کسانی در این برنامه شرکت می‌کنند و نحوه انتخاب آنها چگونه است؟ باید صدای خوب داشته باشند و بتواند با رکستر کار کنند و جلوی دوربین ظاهر شوند، بعد از انتخاب تقریباً هر روز تمرین می‌کنیم، بین ۳ تا ۴ ساعت روی آهنگهای مختلف و با آماده شدن بچه‌ها و صدا در استودیو ضبط می‌شود و بعد با تصویری که در تلویزیون می‌گیریم منطبق می‌شود، بیشتر جوانانی که در برنامه شرکت می‌کنند محصل هستند که در ساعات فراغت



عظام الله خرم تهیه کننده واریته کوکو

لای می، شعر از الفت آهنگ از شکیب، خورشید خانم شعر از کریم محمودی و آهنگ از شکیب، و چند آهنگ دودانی چون «ظالم بلا» که از ساخته‌های شماست و با راتین اجرا کرده، او را به تماشاگران شناسانده است.

آیا برای اجرای ترانه، اشخاصی خاصی با شما همکاری می‌کنند؟ - نه هر آهنگساز، شاعر و نوازنده‌یی می‌تواند با ارائه کار خوب با این برنامه همکاری کند، همانطور که خواننده ثابت نداریم، نوازنده ثابت هم نداریم، چون هر آهنگی مستلزم ساز یا سازهای خاصی است که نوازندگان آن تغییر می‌کند، بعد از انتخاب آهنگ و شعر خواننده معین می‌شود و با ارکستر کار می‌کند.

در تهیه کوکو خارج از کادر خوانندگان و هنرمندان چه کسانی با شما همکاری دارند؟ - طراحان دکور برنامه‌هایی که در تلویزیون ضبط کردیم با خانم صدقی بوده و در مورد لباس هنرمندان و ارتباط آنان با صحنه نیز نظر داده‌اند، یافته‌اند راتین که از یکسال و نیم پیش زیر نظر خرم تمرین می‌کند نخستین بار ترانه‌ای خدای باران از ساخته‌های کریم محمودی را که بریک آهنگ یونانی تنظیم شده بود در برنامه شما و رادیو اجرا کرد و تاکنون در هفت برنامه کوکو شرکت داشته است، با ترانه «باشه باشه» بین مردم شهرتی پیدا کرد، واز کارهای او «بایک گل ببار نیشه» شعر از عمران صلاحی، «دین بگین چیکار کنه» شعر از کریم محمودی، «دروغ» شعر از خانم حسینی را می‌توان نام برد. «دین بگین چیکار کنه» ترانه‌ای فانتزی است که در ایام نوروز پخش شد و هم چنین دروغ که توسط گروه ارکستر اجرا شده و آهنگ آن را وادوزان تنظیم کرده است.

عناایت هم هنرمند دیگر واریته کوکو است که از وسعت صدای جالبی بهره‌مند است.

## مرکز آبادان

۴۰/۴۰	اخبار
۴۱/۵	موسیقی ایرانی
۴۱/۴۵	روزهای زندگی
۴۲/۴۵	هفت شهر عشق
۴۳	اخبار

### یکشنبه ۱۲ فروردین ماه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ کارگر
۱۴/۴۵ سیما شجاعان
۱۴/۱۵ موسیقی ایرانی
۱۴/۴۰ اخبار
بخش دوم
۱۴ موسیقی شاد ایرانی
۱۴/۴۰ برنامه کودکان
۱۴/۴۰ مجله و خبر
۱۵ ترانه‌های مواصل خرد تاکراله‌های کارون
۱۶ تأثیر
۱۷ موسیقی باب
۱۷/۴۰ فیلم سینمایی
۱۹ جادوی علم
۱۹/۴۰ کیسی جونز
۲۰ باله افروز و گرگ
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱ مسابقه هما
۲۱/۴۰ بزم هنرمندان
۲۳ اخبار

### دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ شما و تلویزیون
۱۴/۴۵ ادبیات جهان
۱۴ جولیا
بخش دوم
۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه
۱۸ کودکان
۱۸/۴۵ موسیقی ایرانی
۱۹/۵ اخبار
۱۹/۴۰ تمدن

جمعه ۱۱ فروردین ماه
۱۳ کارگاه موسیقی کودکان و کارتون
۱۴/۴۵ تومن
۱۴ مجله نگاه
۱۴/۴۰ اخبار
۱۵ موسیقی ایرانی
۱۵/۴۰ چپار
۱۶/۴۰ فوتبال
۱۷/۱۰ چشمک
۱۸/۱۰ جستجو
۱۹/۴۵ پیروانان
۴۰/۴۰ اخبار
۴۱/۵ اختاپوس
۴۱/۴۰ بالاتر از خطر
۴۲/۴۵ تأثیر

### شنبه ۱۲ فروردین ماه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ مجله بینون
۱۶ دانش
۱۶/۴۰ اخبار
بخش دوم
۱۷/۴۴ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ کودکان
۱۸/۴۵ اخبار
۱۹ برنامه جوانان
۱۹/۴۵ افسونگر

۴۰/۴۰	اخبار
۴۱/۵	آدم و حوا
۴۱/۴۰	نویسنده کارگاه
۴۲/۴۵	ایران زمین
۴۳	اخبار

### سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۴/۱۰ مجله بینون
۱۴ کانون خانواده
۱۴/۴۰ اخبار
بخش دوم
آموزش کودکان روستایی
۱۷/۴۵ آموزش بزرگسالان روستایی
۱۸/۴۰ موسیقی تکنوازی
۱۸/۴۵ اخبار
۱۹/۵ اتفاق ۲۲۲
۱۹/۴۰ مسابقه تلاش
۴۰/۴۰ اخبار
۴۱/۵ دنیای پکزن
۴۱/۴۰ سرکار استوار
۴۲/۴۵ موسیقی ایرانی
۴۳ اخبار

### چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۷ تلاوت کلام الله مجید
۱۷/۴۵ زبان روستایی
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۴۵ اخبار
۱۹/۵ آیواله
۱۹/۴۰ دانش
۱۹/۵۵ الیور توئیست
۴۰/۴۰ اخبار
۴۱/۵ موسیقی ایرانی
۴۱/۴۵ دنیای براکن
۴۲/۴۰ چهره ایران
۴۳ اخبار



پیش روایتان در تشریح جیموز کینگ و اینگرید بیت در تشریح نازین در فیلم نویسنده کارگاه

## مرکز بندر عباس

### پنجشنبه ۱۰ فروردین ماه

۱۶/۴۰ مبارز و پیروز
۱۷ جادوی علم
۱۷/۴۰ جولیا
۱۸ افسونگر
۱۸/۴۰ دکتر بن کیسی
۱۹/۴۰ شما و تلویزیون
۴۰ بل فگور
۴۰/۴۰ اخبار
۴۱/۱۵ ترانه
۴۱/۴۰ پاسداران
۴۱/۴۵ فیلم سینمایی

### جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۴/۴۰ موسیقی و کودک
۱۴ بازی بازی
۱۴/۴۰ موسیقی محلی
۱۴ رتنگارنگ
۱۴/۴۰ فیلم سینمایی
۱۶ نو تال
۱۷ ناگر
۱۸ شبای تهران
۱۹ جستجو
۴۱/۱۵ ترانه
۴۰/۴۰ اخبار
۴۲/۱۵ بالاتر از خطر
۴۱/۴۰ اختاپوس

### شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۶/۴۰ کارتون
۱۷ کودکان
۱۷/۴۰ باگزبانی
۱۸ تدریس انگلیسی
۱۸/۴۰ بهداشت
۱۹ مجله نگاه
۱۹/۴۰ واریته شش و هشت
۴۰ کارگاهان
۴۰/۴۰ اخبار
۴۱/۱۵ ترانه
۴۱/۴۰ پاسداران
۴۱/۴۵ مجله بینون
۴۲/۴۵ روکامبول
۴۳ موسیقی ایرانی

### یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۶/۴۰ کارتون
۱۷ کودکان
۱۷/۴۰ موسیقی شاد ایرانی





## مرکز رشت

### پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷ آموزش (محل)	۱۸/۴۰
۱۷/۱ برنامه کودکان	۱۸/۴۰
۱۸ سینمای پروینا	۱۸/۴۰
۱۸/۱ مسابقه (محل)	۱۸/۴۰
۱۸/۱ اخبار	۱۸/۴۰
۱۹ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۱ رتکارنگ	۱۸/۴۰
۱۹/۲ از دیدگاه شما (محل)	۱۸/۴۰
۱۹/۵ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۵ شش و هشت	۱۸/۴۰
۲۰/۲ آگهی	۱۸/۴۰
۲۰/۲ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۱ مسابقه چهره‌ها	۱۸/۴۰
۲۱/۲ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۲ روکامبول	۱۸/۴۰
۲۲ فیلم سینمایی	۱۸/۴۰
۲۲ اخبار	۱۸/۴۰

### جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۳ کارگاه موسیقی و کارتون	۱۸/۴۰
۱۳/۲ تومن	۱۸/۴۰
۱۴ مجله نگاه	۱۸/۴۰
۱۴/۲ اخبار	۱۸/۴۰
۱۵ آگهی	۱۸/۴۰
۱۵/۱ موسیقی ایرانی	۱۸/۴۰
۱۵/۳ چاپارل	۱۸/۴۰
۱۶/۳ فوتبال	۱۸/۴۰
۱۷/۳ جشنک	۱۸/۴۰
۱۸/۳ جشنجو	۱۸/۴۰
۱۹/۳ پهلوانان	۱۸/۴۰
۲۰/۳ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۱ موسیقی	۱۸/۴۰
۲۱/۲ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۳ اختاپوس	۱۸/۴۰
۲۱/۵ بالاتر از خطر	۱۸/۴۰
۲۲/۴۵ آثار	۱۸/۴۰

### شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۷ تدریس زبان انگلیسی	۱۸/۴۰
۱۷/۳ آموزش (محل)	۱۸/۴۰
۱۸/۳ برنامه کودکان	۱۸/۴۰
۱۸/۴۵ اخبار	۱۸/۴۰
۱۹/۵ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۴ جوانان (محل)	۱۸/۴۰
۱۹/۵ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۵ افسونگر	۱۸/۴۰

### یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۷ تدریس زبان آلمانی	۱۸/۴۰
۱۷/۳ آموزش (محل)	۱۸/۴۰
۱۸/۳ برنامه کودکان	۱۸/۴۰
۱۸/۴۵ اخبار	۱۸/۴۰
۱۹ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۵ جادوی علم	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ کیسی جونز	۱۸/۴۰
۱۹/۵۵ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۵۵ شهر آفتاب	۱۸/۴۰
۲۰/۳ آگهی	۱۸/۴۰
۲۰/۳ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۱ برنامه کودکان	۱۸/۴۰
۲۱/۲ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۳ پزشک محله	۱۸/۴۰
۲۲/۴۰ دانش‌پالکی	۱۸/۴۰
۲۲ اخبار	۱۸/۴۰

### دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۷ تدریس زبان فرانسه	۱۸/۴۰
۱۷/۳ آموزش (محل)	۱۸/۴۰
۱۸/۳ برنامه کودکان	۱۸/۴۰
۱۸/۴۵ اخبار	۱۸/۴۰
۱۹ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۵ موسیقی ایرانی	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ تمدن	۱۸/۴۰

### سه‌شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷ آموزش (محل)	۱۸/۴۰
۱۷/۳ آموزش روستائی	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ موسیقی تکنوازی	۱۸/۴۰
۱۸/۴۵ اخبار	۱۸/۴۰
۱۹ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۵۵ اتفاق ۲۲۴	۱۸/۴۰
۱۹/۵۵ مسابقه تلاش	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ آگهی	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۵۵ دنیای يك زن	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ آگهی	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ سرکار استوار	۱۸/۴۰
۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی فرهنگ هنر	۱۸/۴۰
۲۲ اخبار	۱۸/۴۰

### چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۷ تلاوت قرآن	۱۸/۴۰
۱۷/۳ آموزش زنان روستائی (محل)	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ کودکان (محل)	۱۸/۴۰
۱۸/۴۵ اخبار	۱۸/۴۰
۱۹ آگهی	۱۸/۴۰
۱۹/۵۵ آوانبوه	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ دانش	۱۸/۴۰

## مرکز رضائیه

### پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷/۳ کودکان	۱۸/۴۰
۱۸ راهبه برنده	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ سینمای پروینا	۱۸/۴۰
۱۸/۴۵ اخبار شبکه	۱۸/۴۰
۱۹/۵۵ رتکارنگ	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ ورزش	۱۸/۴۰
۱۹/۵۵ شش و هشت	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱/۵۵ مسابقه چهره‌ها	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ قرعه‌کشی واریته	۱۸/۴۰
۲۲ فیلم سینمایی	۱۸/۴۰
۲۲ اخبار	۱۸/۴۰

## مرکز تبریز

۱۷/۴۰ موسیقی	۱۸/۴۰
۱۸ رویدادهای هفته (ایران و جهان)	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ اخبار استان (پلیس و مردم)	۱۸/۴۰
۱۹ غرب و وحشی	۱۸/۴۰
۲۰ گذری در جهان ادبیته	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱ جبهه ایران	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ پهلوانان	۱۸/۴۰
۲۲/۴۰ آگوی نواک	۱۸/۴۰

### یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۲ خیابان منحوس	۱۸/۴۰
۱۳ موسیقی ایرانی	۱۸/۴۰
۱۴ در لرد زندگی	۱۸/۴۰
۱۴ دقیقه آخر	۱۸/۴۰
۱۵ حفاظت و ایمنی	۱۸/۴۰
۱۵/۳۰ آرزوهای از دست رفته	۱۸/۴۰
۱۶ پسر دریا	۱۸/۴۰
۱۶/۴۰ کودک	۱۸/۴۰
۱۷ شعر	۱۸/۴۰
۱۷/۴۰ جولیا	۱۸/۴۰
۱۸ اخبار استان	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ میلیارد	۱۸/۴۰
۱۹ آخرین مهلت	۱۸/۴۰
۲۰ نقالی	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱ یازی سرنوشت	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ جوانان (محل)	۱۸/۴۰
۲۱/۴۵ موسیقی کلاسیک	۱۸/۴۰
۲۲ دانش	۱۸/۴۰
۲۲/۴۰ فیلم سینمایی	۱۸/۴۰

### دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۲ رانده شده	۱۸/۴۰
۱۳ راهبه برنده	۱۸/۴۰
۱۴ بخران	۱۸/۴۰
۱۴ ویژه	۱۸/۴۰
۱۵ سرگذشت	۱۸/۴۰
۱۵/۴۰ موسیقی شاد ایرانی	۱۸/۴۰
۱۶ ادبیات جهان	۱۸/۴۰
۱۶/۴۰ آقا خرمه	۱۸/۴۰
۱۷ آموزش کودکان روستائی	۱۸/۴۰
۱۷/۴۰ سیلاس مارتر	۱۸/۴۰
۱۸ آنچه شما خواسته‌اید	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ اخبار استان	۱۸/۴۰



۱۸ فیلم مستند	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ کیسی جونز	۱۸/۴۰
۱۹ مسابقه جوانان	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ نقالی	۱۸/۴۰
۲۰ اتفاق ۲۲۲	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱/۱۵ ترانه	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ یاسداریان	۱۸/۴۰
۲۱/۴۵ موسیقی ایرانی	۱۸/۴۰
۲۲/۱۵ پیگرد	۱۸/۴۰

### دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۶/۴۰ آقای جدول	۱۸/۴۰
۱۷ تدریس انگلیسی و آمریکائی	۱۸/۴۰
۱۷/۴۰ واریته	۱۸/۴۰
۱۸ کشتی پیکاردی	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ ماجرا	۱۸/۴۰
۱۹ دانش	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ واریته چشمک	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ یاسداریان	۱۸/۴۰
۲۱/۴۵ دنیای يك زن	۱۸/۴۰
۲۲/۱۵ ایران زمین	۱۸/۴۰
۲۲/۴۵ روکامبول	۱۸/۴۰
۲۳ هفت شهر عشق	۱۸/۴۰

### سه‌شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۶/۴۰ کارتون	۱۸/۴۰
۱۷ کودکان روستائی	۱۸/۴۰
۱۷/۴۰ آموزش روستائی	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ موسیقی محلی	۱۸/۴۰
۱۹ آوانبوه	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ موسیقی شاد	۱۸/۴۰
۲۰ دور دنیا	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱/۱۵ ترانه	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ یاسداریان	۱۸/۴۰
۲۱/۴۵ سرکار استوار	۱۸/۴۰
۲۲/۴۵ جبهه ایران	۱۸/۴۰

### چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۶/۴۰ تلاوت قرآن	۱۸/۴۰
۱۷ تومن	۱۸/۴۰
۱۷/۴۰ کودکان	۱۸/۴۰
۱۸ آموزش روستائی	۱۸/۴۰
۱۸/۴۰ بعد اعلام میشود	۱۸/۴۰
۱۹/۴۰ مسابقه جایزه بزرگ	۱۸/۴۰
۲۰ هیلاریوس ۱۰۰	۱۸/۴۰
۲۰/۴۰ اخبار	۱۸/۴۰
۲۱ مالم و شما	۱۸/۴۰
۲۱/۴۰ خانه قهر خاتم	۱۸/۴۰
۲۲ موسیقی	۱۸/۴۰
۲۲/۴۰ شبهای تهران	۱۸/۴۰

### شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۳ عشق روی پشت بام	۱۸/۴۰
۱۳/۴۰ موسیقی ایرانی	۱۸/۴۰
۱۴ جادوی علم	۱۸/۴۰
۱۴/۴۰ افسونگر	۱۸/۴۰
۱۴ ماجرا	۱۸/۴۰
۱۴/۴۰ آفرده هیچکاک	۱۸/۴۰
۱۵/۴۰ کارگر	۱۸/۴۰
۱۶ موسیقی محلی	۱۸/۴۰
۱۶/۴۰ جین ایر	۱۸/۴۰
۱۷ یازی یازی	۱۸/۴۰



● جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۳	کارگاه موسیقی و کارتون
۱۴/۳۰	توسن
۱۴	مجله نگاه
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	جایزای
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷	مجله شما و تلویزیون (معلی)
۱۷/۳۰	چشمک
۱۸/۳۰	جشنجو
۱۹/۳۰	پهلوانان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	رژدو
۲۱/۳۰	بالا از خطر
۲۲	تاتر

● شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸/۳۰	کودکان (معلی)
۱۸/۳۰	اخبار شبکه
۱۹/۳۰	برنامه جوانان
۱۹/۳۰	الگوگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	روزهای زندگی
۲۲	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

● یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸/۳۰	کودکان و کارتون
۱۸/۳۰	اخبار شبکه
۱۹	جادی علم
۱۹/۳۰	کیسی جواز
۱۹/۳۰	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	تقالی
۲۱/۳۰	بزرگ محله
۲۲/۳۰	وارینه
۲۳	اخبار

● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۳۰	کودکان و ممبا (معلی)
۱۸/۳۰	اخبار شبکه
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	تعدن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آد و حوا
۲۱/۳۰	نویسنده کارگاه
۲۲	ایران زمین
۲۳	اخبار

● سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

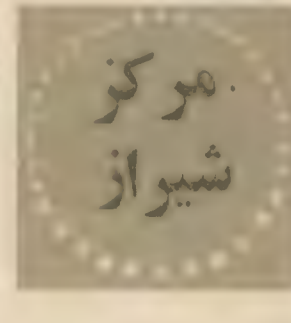
۱۷	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۳۰	اخبار شبکه
۱۹	اتاق ۳۳۳
۱۹/۳۰	مسابقه تالاش
۲۰/۳۰	اخبار



۴۱ دلیای یک زن  
۳۱/۳۰ سرکار استوار  
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر  
۲۳ اخبار

● چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۷	تلاوت قرآن و سخنرانی
۱۷/۳۰	آموزش زبان روستایی
۱۸	کودکان
۱۸/۳۰	ایوانبو
۱۸/۳۰	اخبار شبکه
۱۹	از همه رنگ (معلی)
۱۹/۳۰	دانش
۱۹/۳۰	الیور نویست
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	بعدا اعلام میشود
۲۱/۳۰	روزهای زندگی
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار



● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸/۳۰	کودکان و ممبا (معلی)
۱۸/۳۰	اخبار شبکه
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	تعدن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آد و حوا
۲۱/۳۰	نویسنده کارگاه
۲۲	ایران زمین
۲۳	اخبار

● پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی تکنوازی
۱۸/۳۰	اخبار شبکه
۱۹	اتاق ۳۳۳
۱۹/۳۰	مسابقه تالاش
۲۰/۳۰	اخبار

۱۹/۳۰	رنگارنگ
۱۹/۳۰	برنامه ورزش
۱۹/۳۰	وارینه شش و هفت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	مسابقه چهره ها
۲۱/۳۰	وارینه
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی
۲۳/۳۰	اخبار

● جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۳	کارگاه موسیقی کودکان و کارتون
۱۳/۳۰	توسن
۱۴	مجله نگاه
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	موسیقی ایرانی
۱۵/۳۰	جایزای
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چشمک
۱۸/۳۰	جشنجو
۱۹/۳۰	پهلوانان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	اختابوس
۲۱/۳۰	بالا از خطر
۲۲/۳۰	تاتر

● شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۳	بخت اول
۱۴/۳۰	مجله بیتون
۱۴	دانش
۱۴/۳۰	اخبار
۱۴/۳۰	بخت دوم
۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان
۱۸/۳۰	برنامه جوانان

۱۹/۳۰	افسوتگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	روزهای زندگی
۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

● یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۳	بخت اول
۱۴/۳۰	کارگر
۱۴/۳۰	سیمای شجاعتان
۱۴/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	اخبار
۱۴/۳۰	بخت دوم
۱۴/۳۰	موسیقی شاد ایرانی
۱۴/۳۰	برنامه کودکان
۱۴/۳۰	مجله و خبر
۱۵	ترانه های سواحل خزر تا کرانه های
۱۶	تاتر
۱۷	موسیقی باب
۱۷/۳۰	فیلم سینمایی
۱۹	جادی علم
۱۹/۳۰	کیسی جواز
۲۰	باله افروز و گرگ
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	مسابقه هما
۲۱/۳۰	بزرگ هنرمندان
۲۳	اخبار

● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۳	بخت اول
۱۴/۳۰	اخبار
۱۴/۳۰	شما و تلویزیون
۱۴/۳۰	ادبیات جهان
۱۴	جولیا
۱۴/۳۰	اخبار

دوم	تدریس زبان فرانسه
۱۱	کودکان
۱۲	اخبار
۱۳	موسیقی ایرانی
۱۴	تعدن
۱۵	اخبار
۲۱	آد و حوا
۲۱	نویسنده کارگاه
۲۲	ایران زمین
۲۳	اخبار

● سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۳	اول
۱۴	اخبار
۱۴	مجله بیتون
۱۴	کانون خانواده
۱۴	اخبار
۱۷	آموزش کودکان روستایی
۱۷	آموزش بزرگسالان روستایی
۱۸	موسیقی تکنوازی
۱۸	اخبار
۱۹	اتاق ۳۳۳
۱۹	مسابقه تالاش
۲۰	اخبار
۲۱/۳۰	دلیای یک زن
۲۱/۳۰	سرکار استوار
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳	اخبار

● چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۷	تلاوت قرآن
۱۷/۳۰	زبان روستایی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۳۰	اخبار
۱۹/۳۰	آیوانبو
۱۹/۳۰	دانش
۱۹/۳۰	الیور نویست
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰	دلیای پراکن
۲۲/۳۰	چهره ایران
۲۳	اخبار



هنرمندان جیادل

مرکز  
کرمانشاه

● پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۳۰	برنامه آموزشی (معلی)
۱۸/۳۰	سفرهای جیمی مک فیترز
۱۹	پلیس و مرد
۱۹/۳۰	فیلم گرفتار
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آنچه شما خواستاید
۲۱/۳۰	هفت شهر عشق
۲۲	فیلم سینمایی

● جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۵/۳۰	بازی بازی
۱۶	فیلم کودکان
۱۶/۳۰	موسیقی و کودک
۱۷	سینمایی
۱۸/۳۰	فیلم مستند (در جهان ما)
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	دختر شاه پریان
۲۰	وارینه شش و هفت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ترانه ها
۲۱/۳۰	اختابوس
۲۲	داستان های جادی ادب ایران
۲۲/۳۰	فیلم انتخابی هفته

● شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۳۰	برنامه آموزشی (معلی)
۱۸/۳۰	فیلم افسوتگر
۱۹/۳۰	هاوانی
۲۰	موسیقی محلی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	بیتون پلیس
۲۲	رویدادهای هفته
۲۲/۳۰	فیلم جاد

● یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۳۰	برنامه روستاییان
۱۷/۳۰	سرکار استوار
۱۸/۳۰	توسن
۱۹	برنامه دانش
۱۹/۳۰	دلیای یک زن
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	خانه قمر خاتم
۲۱/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۲	فیلم سینمایی

● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۳۰	برنامه آموزشی (معلی)
۱۸/۳۰	جادی علم
۱۸/۳۰	رنگارنگ
۱۹/۳۰	تایستان گرم طولانی
۲۰	نغمه ها
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	پهلوانان
۲۲	چهره ایران
۲۳/۳۰	التیاب

● سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷/۳۰	اخبار
۱۷/۳۰	برنامه آموزشی (معلی)
۱۸/۳۰	کارتون باگزبانی
۱۸/۳۰	ستارگان
۱۹/۳۰	راه آهن
۲۰	موسیقی کلاسیک
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰	دکتر بن کیسی

● چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۷	تلاوت قرآن
۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	بیک مک
۱۸/۳۰	ایران زمین
۱۹/۳۰	آقای نواک
۲۰	بعدا اعلام میشود
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مجله بیتون
۲۲	ادبیات جهان
۲۳/۳۰	مسابقات ورزشی

● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	جولیا
۱۹	ایران زمین
۱۹/۳۰	بقرار
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	داستان های جادی ادب ایران

● سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	داستان سفر
۱۹/۳۰	زندانی
۲۰	تل جدید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار

● پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷/۳۰	سرزمین عجایب
۱۸/۳۰	وارینه
۱۹	افسوتگر
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	بل و سببستان



مرکز  
مشهد

● جمعه ۱۱ فروردین ماه

۱۶	دختر شاه پریان
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۸	اعتزاف
۱۸/۳۰	مسابقه جایزه بزرگ
۱۹/۳۰	هالیوود و ستارگان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	خانه قمر خانم
۲۱/۳۰	آقای نواک

● شنبه ۱۲ فروردین ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	بازی بازی
۱۸/۳۰	جادی علم
۱۹	موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰	غرب وحشی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	رویدادها
۲۱/۳۰	حقیقت
۲۲	چهره ایران

● یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۱۷/۳۰	کارتون باگزبانی
۱۸	آقا خرما
۱۸/۳۰	شش و هفت
۱۹	آنچه شما خواستاید
۱۹/۳۰	مدافعان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فیلم سینمایی

● دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۷/۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸/۳۰	جولیا
۱۹	ایران زمین
۱۹/۳۰	بقرار
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	داستان های جادی ادب ایران

● سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	داستان سفر
۱۹/۳۰	زندانی
۲۰	تل جدید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار

● چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۷	تلاوت قرآن و سخنرانی
۱۷/۳۰	آموزش زبان روستایی
۱۸	توسن
۱۸/۳۰	مجله نگاه
۱۹	ویدوک
۱۹/۳۰	روهاید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	بعدا اعلام میشود
۲۱/۳۰	راز بقا





## ژیلا خواجانه نوری

از: مهشیده اسدی

شدم کارگردان قنی برای ضبط برنامه نگاه، تصویر ژیل را تنظیم می‌کرد، نگاهی به داخل کابین کردم، او را باوقار همیشگی و خانمانه‌اش که مورد تحسین است دیدم که با لبخندی مهربان دستی تکان داد و بانتظار پایان برنامه به ماندن دعوت‌م کرد. باوجود دقت و توجهی که تهیه‌کننده و کارگردان برنامه داشتند و تلاشی که خانم مسئول صدا انجام میداد، ضبط برنامه‌ماقتی بطول انجامید و این فرصتی بود تا به یادداشت پرسشهای بیشتری از ژیل بپردازم و این حاصل گفتگو با اوست:

دانشجوی سال آخر رشته شیمی دانشگاه ملی هستم و خرداد امسال در سببا تمام می‌شود و از دانشگاه و کلاس را ترک می‌کنم. بامید اینکه پیش از پیش در کارهای اجتماعی شرکت کنم و مفید واقع شوم.

وقتی وارد استودیو شدم کارگردان قنی برای ضبط برنامه نگاه، تصویر ژیل را تنظیم می‌کرد، نگاهی به داخل کابین کردم، او را باوقار همیشگی و خانمانه‌اش که مورد تحسین است دیدم که با لبخندی مهربان دستی تکان داد و بانتظار پایان برنامه به ماندن دعوت‌م کرد. باوجود دقت و توجهی که تهیه‌کننده و کارگردان برنامه داشتند و تلاشی که خانم مسئول صدا انجام میداد، ضبط برنامه‌ماقتی بطول انجامید و این فرصتی بود تا به یادداشت پرسشهای بیشتری از ژیل بپردازم و این حاصل گفتگو با اوست:

دانشجوی سال آخر رشته شیمی دانشگاه ملی هستم و خرداد امسال در سببا تمام می‌شود و از دانشگاه و کلاس را ترک می‌کنم. بامید اینکه پیش از پیش در کارهای اجتماعی شرکت کنم و مفید واقع شوم.

وقتی وارد استودیو شدم کارگردان قنی برای ضبط برنامه نگاه، تصویر ژیل را تنظیم می‌کرد، نگاهی به داخل کابین کردم، او را باوقار همیشگی و خانمانه‌اش که مورد تحسین است دیدم که با لبخندی مهربان دستی تکان داد و بانتظار پایان برنامه به ماندن دعوت‌م کرد. باوجود دقت و توجهی که تهیه‌کننده و کارگردان برنامه داشتند و تلاشی که خانم مسئول صدا انجام میداد، ضبط برنامه‌ماقتی بطول انجامید و این فرصتی بود تا به یادداشت پرسشهای بیشتری از ژیل بپردازم و این حاصل گفتگو با اوست:

دانشجوی سال آخر رشته شیمی دانشگاه ملی هستم و خرداد امسال در سببا تمام می‌شود و از دانشگاه و کلاس را ترک می‌کنم. بامید اینکه پیش از پیش در کارهای اجتماعی شرکت کنم و مفید واقع شوم.

● **چطور شد، این همه وقفه در پایان تحصیل پیش آمد؟**

راستش با وجود تلاشی که برای درس خواندن می‌کردم چون در اسفند ماه ۴۶ ازدواج کردم و شوهرم مأموریت‌های پی در پی در خارج از ایران داشت نتوانستم بطور مرتب تحصیل کنم.

● **یقیناً کارهای یک گوینده با مشکلات بسیاری همراه است ممکنست توضیحاتی بدهی؟**

اطلاع داری که کار من با ابتدای فعالیت‌های پی‌گیر سازمان و کمی بعد گوینده مصادف بود، فقط من و آقای اسماعیل میر-فخرانی برنامه‌ها را اعلام می‌کردیم و پس از آن خانم کشمیری با ما همکاری کردند بالطبع در زمانیکه تنها بودیم مدت کار بیشتر و مسئولیت سنگینتر بود، ولی علاقه به کار ما را راضی می‌کرد که از ساعت ۱۲ تا ۳ بعد از ظهر ۵ تا ۱۲ شب در استودیو بنشینیم و شاهد تلاش بی‌پایان گروه بخش باقیم و در فواصل برنامه‌ها پشت در برین برویم. البته نیم‌ساعتی هم در اتاق گرم می‌گذشت، یاد می‌آید که هیچوقت پیش نیامد که من ارام پله‌های اداره را طی کرده باشم، همیشه میان استودیو و کلاس درس می‌دویدم.

● **خیال ادامه تحصیل در رشته شیمی را نداری؟**

کمی فکر می‌کنم و می‌گویم نه، دلم می‌خواهد به مطالعه شیمی ادامه بدهم. درس بدهم و تجربه بیاندازم.

● **چطور شد که به تلویزیون آمدی؟**

اواخر سال ۴۵ بود و دانش‌آموز کلاس ششم طبیعی بودم روزی یکی از دوستان پدرم که به منزل من آمده بود بمن گفت چرا به تلویزیون نمی‌روی و گوینده نمی‌شوی چون تصویر و صدای تو خوب است، منکه تصور زیاد روشنی از کار در تلویزیون نداشتم و راستش را بخواهید آنرا جدی نمی‌گرفتم زیاد استقبال نکردم، اما او شروع به تحسین از سازمان کرد و کم‌کم میل کار را در من ایجاد کرد، در تابستان ۴۶ در امتحانی که تلویزیون برای داوطلبین

● **همکاری نمی‌کنی؟**

در مورد این سؤال بگویم که کار کان را در هر قسمت و یا پیش دفتر هما تنظیم می‌کنند، کار دانشگاهی من بود و در ضمن در که آمریکا بودم ای در کار گویندگی حاصل شد، در مت به قسمت تولید و خیلی هم راضی چون کار در اینجا تر، پر تنوع و تحرک و وقتی که برنامه می‌دید اجرا میشد من روزهای قبل در مورد که مطرح میشد با مطالعه می‌کردم تا در م گفتگو با آسانید و جوانان بامشکل‌رو برو م، باین ترتیب آگاهی از مسائل بیشتر شد، بعد از پایان آن نامه، مجله نگاه هم ت آشنائی که در نه‌های مختلف می‌دهم به جالب است، و تمایل در اینست که اجرای نامه‌های فرهنگی و ماعی را که رسیده‌ایست ی آگاهی بیشتر مردم و اگذارند.

● **ایا برنامه‌های یزیون را می‌پسندی ویا گویندگان دیگر آشنا تی؟ نظرت نسبت به آنها واصولا گویندگی مت؟**

تقریباً بیشتر برنامه تلویزیون را می‌بینم، به اشتیاقات خود بپشنام و درمصد لاج آن براریم، درمورد کران باید بگویم مورد شرام و تحسین من خند، البته نظرم اینست هر گوینده‌ای باید سعی د خودش باشد، راحت صمیمی، اگر بخواهد قالب حقیقی‌اش بیرون د و تقلید کند حتی از گویندگی که مورد لاقه‌اش است، راه ستیابی می‌رود و هرگز بفق نمی‌شود.

● **جالبترین خاطره‌ات چیست؟**

کار گویندگی پر ناظره و شیرین است هر حظه‌اش، اما آنچه که یستر از هر چیز مرا خود مشغول می‌کند و سادارویش شیرین است سرگزازی جشنهای نایجگذاری شاهنشاه زیامهر و علیاحضرت

● **شهبانوی ایران است که ۳ ماه پس از شروع کار من در تلویزیون برگزار شد.**

از ساعت ۵ صبح تا پاسی از نیمه شب گذشته در تلویزیون بودم بی-خستگی و ملال برنامه‌ها را معرفی می‌کردم و درحالی که از تماشای مراسم با شکوه تاجگذاری لذت می‌بردم مطالبی را که در اختیارم می‌گذاشتند می-خواندم، صدای من بر روی نوار این مراسم ضبط شده و مرا بیشتر از گذشته به مردم شناسانده، و بهمین مناسبت هم یکسکه مخصوص تاجگذاری از سرپرست سازمان دریافت کردم که یادآور آن روز شیرین و استثنائی است.

● **غیر از گویندگی بکاری مشغول هستی و فعالیت داری؟**

کار بمعنی اداری ندارم، چون مسئولیت‌خانه و زندگی و درسیهای سخت داشکده فرصت نمی‌دهد، اما در ساعاتی که بتوانم کتاب می‌خوانم، موزیک گوش میدهم، ولی بیشتر دوست دارم موقت که با خودم هستم سراغ بچه‌ها بروم، بچه‌هایی که از نظر عاطفی در معرومیت هستند، با آنها گفتگو کنم، قصه‌گویم و به‌مینا بیرمشان، و یا فیلمها و عکسهای را که خودم گرفته به‌آنها نشان بدهم، در آن وقت بچه‌ها در من بدی اثر می‌گذارند که زمان و مکان را از یاد می‌برم و بازیگوش و شیطان یا بیای آنها در فضای باز به‌جست و خیز مشغول می‌شوم.

● **نظرت هسر و خانواده‌ات در مورد کار گویندگی چیست؟**

همیشه مشوق من بوده‌اند، اما همسر معتقد است که اول‌خانه و زندگی است و بعد کار، منم بخاطر علاقه‌ای که به‌او دارم یا نظرش سبب درمصد موافقم.

● **حرف و مطلبی باقی مانده که بگویی؟**

فقط دلم می‌خواهد بتوانم اجرای برنامه‌های مفیدتری را به‌میده بگیرم و فعالیت‌های بیشتری کنم، شاید هم معلم بچه‌ها بشوم و به‌آنها درس بدهم البته نه بخاطر پول فقط برای علاقه‌ای که به‌دنیای صمیمی و پاک آنها دارم.

روردین، روز جهانی کار است و اصنام با این مناسبت نیم فرستاد  
برنامه‌های مختلف این هفته خود روزی بزرگه خوانند

## پیام موریس بژار

بازیگر است، چون میتوان از همه چیز، از صحنه، از لباس حتی از نمایشانه چشم پوشید ولی از بازیگر نمیتوان صرفنظر کرد.  
بنابراین بازیگر، دیگر نباید تنها ماشین تکلم و گفتار باشد، و باید بخاطر بیادور که در روستاهای قدیم ما، سابقاً در جشن‌ها و شادی‌ها، آواز و رقص توام با هم اجرا میشد، وی باید یک ساز جسم خود، نقاشی احساسات خویش و کاهن قربانی خود باشد و فراموش کند که در حال اجرای نقشی است بلکه خود را قهرمان واقعی و حقیقی ماجرا معرفی نماید.  
هنگامی که زرتشت جدید، در حال رقص ویاپیکویی و یکلی فارغ از خویش آمده پرواز به آسمانها شد، خود را با تماشگر یکی و متحد خواهد یافت. و به عنوان ترجمان حال او، نمایلات واحساسات دونی را عرضه خواهد کرد.  
مرزی که ما را از عامه جدا میکند، درین‌اینکه همه چیز، مارا بوجدت ویکالکی میخواند، ازین نخواهد رفت مادام که خود ودرخانه مخصوص خویش موافق داریم و از انواع مختلف نثار سخن میگویم.

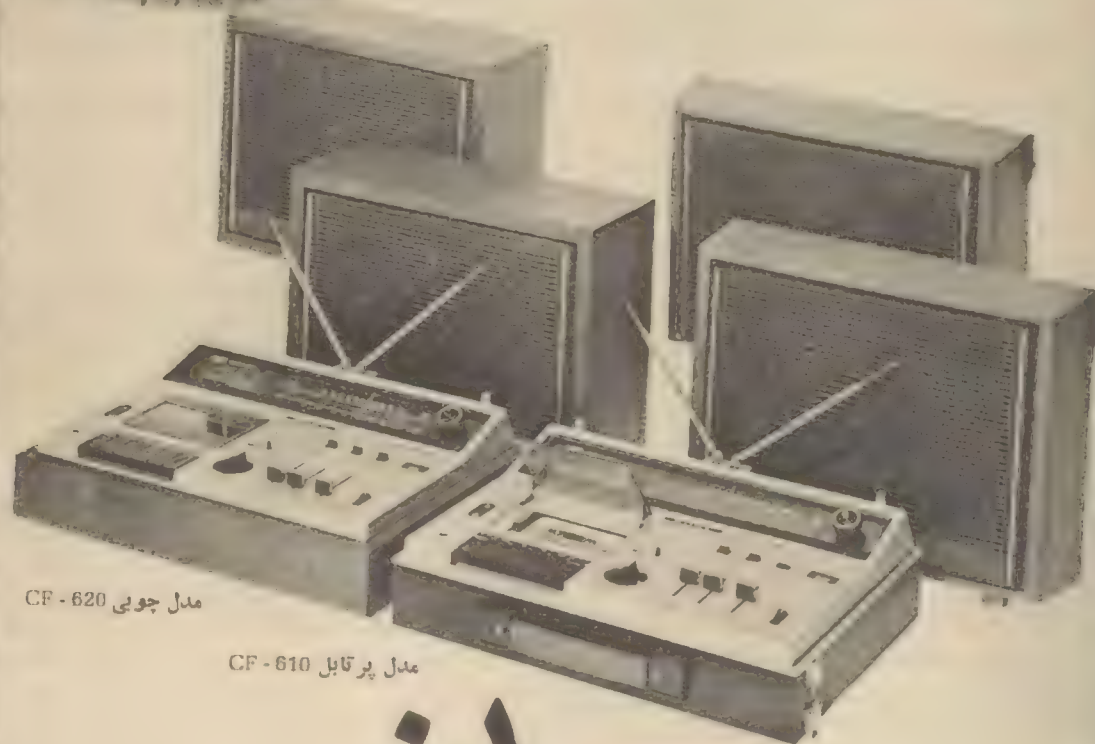
...

وقتی چندسال گروه «باله قرن بیستم» به رهبری موریس بژار، برنامه‌های فرهنگی نمایشگاه جهانی «اورال» در کانادا را افتتاح کرد عده‌ای از هنر دوستان سخت به‌حیرت افتادند و گروهی از کارشناسان هنری آشکارا اعتراف کردند که بژار براسنی باله جدید قرن بیستم را پایه گذاشته‌است. «باله قرن بیستم» بژار فقط برای آنهاییکه با باله کلاسیک خو گرفته‌اند بلکه برای همه دوستاندارن باله مدرن در امریکا و اروپای غربی نیز شگفت‌انگیز و سنایش انگیزاست.  
بژار از موسیقی الکترونیک بی‌بر-هاری» برای خلق زندگی دوران «بود» و از من گفته‌های «بود» و «نیچه» برای تطبیق آنها با موسیقی کلاسیک در فرم باله استفاده میکند. موسیقی افریقانی و «فلب موزیک» را به‌خدمت موسیقی ارکسترال می-گیرد، یک باله با موسیقی کلاسیک هندی براساس اشعار «دالوره» می‌سازد و قطعه موسیقی «پورلو» اثر «راول» را با ۳۰ رقصنده مرد به‌گرد یک رقصنده زن و در یک صحنه دایره‌ای مجسم میکند. بژار معبود جوانان هنر دوست اروپائی و امریکائی‌شده است. آواز «تاتار رویال دولامونه» بروسل یک «اکاوت گاردن» جدید و یک مرکز مهم هنری اروپا ساخته است.  
بژار بااحتفال قوی تنها شخصیت هنری عصر حاضر است که گرچه پرورش یافتهی مکتب تاتاری ایرانی است ولی موضوع واقعی واصل قطعی رقص را دریافته است.





# عشق در اولین نگاه



مدل چوبی 620 - CF

مدل پرتابل 610 - CF

# سونی

- با لکتور محسوس برای بخش نوارهای گاست معمولی یا های جدیدی
- با ضبط مونو یا استریو
- گیرنده سیار قوی با موجهای متوسط و FM
- استریو مچر به ترانزیستور محسوس (FET) و
- ولتر برای حداقل انحراف در صدا
- با این مدل‌های جدید آهنگهای جالبی که از ایستگاههای دور و نزدیک می‌شنوید فوراً ضبط کنید و لکسیون از زیباترین آهنگهای جهان کرد آوری نمایند.



این رادیو ضبط صوتهای گاست جدید سونی «ا» که پیش‌بینی در اولین نگاه عاشقش می‌شود.

مدلهای CF-620 و CF-610 سونی بقدری شیک و ملرر کار کنترل‌ها پشان بقدری حالت است که انگشتهای شما بی‌اراده می‌خواهد آنها را لمس کند.

وجه صدای شگفت‌انگیزی - شفافیت کریستال - با دو بلندگو بقدرت 15 وات در اختیار شما است.

مهندسین سونی در ساخت این رادیو ضبط صوتهای گاست استریو فونیک هنر بخرج داده‌اند.

**SONY**

همی کمال در ضبط صوت

## این برنامه برای بخش نوارهای گاست، استلج، کورمان، بهاباد و سراسر استان

پنجشنبه ۱۰ فروردین ماه	۳۰/۳۰ اخبار	۱۹ واریته ۶۰	سه‌شنبه ۵ فروردین ماه
۱۸/۳۰ کارتون	۴۱ داش‌پالکی	۱۹/۳۰ ایران‌زمین	۱۸ جادوی علم
۱۹ واریته		۴۰ افسونگر	۱۸/۳۰ دختر شاه بریان
۱۹/۳۰ پهلوانان		۴۰/۳۰ اخبار	۱۹/۳۰ بالاتر از خطر
۴۰/۳۰ اخبار		۴۱/۳۰ سفر با اسلحه	۴۰/۳۰ اخبار
۴۱ فیلم سینمایی			۴۱ سرکار استوار
جمعه ۱۱ فروردین ماه	دوشنبه ۱۶ فروردین ماه	چهارشنبه ۱۸ فروردین ماه	
۱۷/۳۰ فوتبال	۱۸/۳۰ تومن	۱۸/۳۰ آموزش زنان روستایی	
۱۸/۳۰ رنگارنگ	۱۹ موسیقی ایرانی	۱۹ نقالی	
۱۹ پیوند	۱۹/۳۰ دانش	۱۹ جولیا	
۱۹/۳۰ ستارگان	۴۱ راز	۴۰ هفت شهر عشق	
۴۰ موسیقی فرهنگ و هنر	۴۱/۳۰ چهره ایران	۴۰/۳۰ اخبار	
		۴۱ آخرین مهلت	
	یکشنبه ۱۲ فروردین ماه		
	۱۸/۳۰ آق‌خبره		



## جواب ال. بی. او «درخو» کاشفی

نمودار پاکش «ششون» در یک نگاه



# رادیو آمریکا

AFR

## SAT-SUN-MON-TUE-WED

0630 Wake Up Easy  
0830 Ira Cook  
0900 Community Bulletin Board  
0905 Roger Carrol  
1000 Menu: Music  
1300 Young Sound  
1500 Traveling Home  
1700 Country Corner  
1800 News  
1810 Community Bulletin Board  
1815 Interlude  
1800 Pete Smith  
2000 Sagebrush Theater (SAT)  
Golden Days of Radio (SUN)  
Gunsmoke (MON)  
Jim Hawthorn's Comedy (TUE)  
Mystery Theater (WED)  
2030 Bobby Troup  
2100 Roger Carroll  
2200 Community Bulletin Board  
2205 Just Music  
2300 Adventures in Good Music  
2345 Sign Off  
**THURSDAY**  
0700 Early Morning Melodies  
0755 Community Bulletin Board  
0800 Big Jon & Sparkie  
0900 Jimmy Wakely  
1000 Ted Quillin  
1155 Community Bulletin Board  
1200 Johnnie Darin  
1300 Young Sound  
1500 American Top 40  
1600 Roland Bynum Show  
1700 Jim Fowler  
1800 News  
1810 Community Bulletin Board  
1815 Charlie Tuna  
1900 Two On The Aisle  
2000 Hitline 72  
2200 Community Bulletin Board  
2205 Just Music  
2355 Sign Off

## FRIDAY

0700 Early Morning Melodies  
0755 Community Bulletin Board  
0800 Melvin's Kiddie Circus  
0830 Protestant Hour  
0900 Banners Of Faith  
0930 Crossroads  
1000 Master Control  
1030 Music For The Soul  
1100 Finch Bandwagon  
1155 Community Bulletin Board  
1200 Best Of Interlochen  
1230 Serenade in Blue  
1300 Kim Weston  
1400 Jasin Street  
1430 Polka Party  
1500 Bill Stewart  
1700 Hawaii Calls  
1730 Grand Ole Opry  
1800 News  
1810 Community Bulletin Board  
1815 History Of Country Music  
1900 Jazz Scene  
2000 Bolero Time  
2100 Carmen Dragon  
2200 Community Bulletin Board  
2205 Just Music  
2355 Sign Off

## THURSDAY

1030 Nanny & The Professor  
1100 Sesame Street  
1300 Movie: Big Show.  
1400 Sports Special  
1600 American Sportsman  
1830 Special: What Makes An All Star  
1700 Nanny & The Professor  
1730 Mayberry RFD  
1800 The weekend Report  
1810 Movie: Run Home Slow  
1925 Special: Newsoundlend Trailer Trip.

1950 CBS Newcomers  
2040 The Bold Ones  
2130 Perry Mason  
2220 Community Bulletin Board  
2225 Movie: Look Back in Anger

## FRIDAY

1200 This Is The Life  
1300 The Christophers  
1315 Sacred Heart  
1400 Game of the Week  
1630 Governor & J. J.  
1700 Green Acres  
1730 Here's Lucy  
1755 Community Bulletin Board  
1800 The Weekend Report  
1810 AAU International Champions  
1925 Bewitched  
1950 Kraft Music Hall  
2040 Bonanza  
2130 Camera Three  
2200 Community Bulletin Board  
2205 Pro Boxing

## SATURDAY

1700 Sesame St.  
1800 News  
1810 Daniel Boone  
1900 Bill Cosby  
1925 Family Affair  
1950 Make Your Own Kind Of Music  
2040 Ironside  
2130 American Sportsman  
2200 Bill Anderson  
2225 Tonight Show

# تلویزیون آمریکا AFTV

## SUNDAY

1200 Daniel Boone  
1300 Movie: Montana Spi  
1400 Sports Special  
1600 American Sportsman  
1630 Sports Special.  
1700 Mr. Mayor  
1800 News  
1810 Easter Special "The Ed. Sullivan Show"  
1925 Mayberry RFD  
1950 Pearl Bailey  
2040 Braken's World  
2130 Camera Three  
2200 Movie

## MONDAY

1700 Bill Cosby  
1730 Family Affair  
1800 News  
1810 Roller Games  
1900 Governor & J. J.  
1925 Charlie Chaplin  
1950 Barbara McNair  
2040 Mod Squad  
2130 To be Announced  
2225 Movie:

## TUESDAY

1700 Mayberry RFD  
1730 Animal World  
1800 News  
1815 Special: To be Announced  
1900 Nanny & The Professor  
1925 My Three Sons  
1950 Age of Aquarius  
2040 High Chaparral  
2130 To be Announced  
2225 Dick Cavett  
**WEDNESDAY**  
1700 To be Announced  
1730 Charlie Chaplin  
1800 News  
1810 Sports Special  
1900 Green Acres  
1925 Hero's Lucy  
1950 Laugh In  
2040 The Lieutenant  
2130 To be Announced  
2200 Movie

## دوشنبه ۱۴ فروردین ماه

۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها  
۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۴/۰۵ گریددانگلیش  
۱۴/۲۰ زمین شناسی ششم  
۱۴/۴۵ بخوانیم و بنویسیم  
۱۵ شیمی ششم  
۱۵/۲۵ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۵/۴۵ گریددانگلیش  
۱۶ مناجات ششم  
۱۶/۳۰ برنامه کودکان و نوجوانان  
۱۶/۵۵ مکالمه انگلیسی  
۱۷/۱۰ علوم تجربی دوره راهنمایی  
۱۷/۳۰ عربی ششم  
۱۷/۵۰ طبیعی سوم  
۱۸/۱۵ زنگ تفريح  
۱۸/۲۵ شیمی سوم  
۱۸/۵۵ فیزیک سوم  
۱۹/۲۰ ریاضی چهارم  
۱۹/۴۵ زمین شناسی  
۲۰/۱۰ مناجات ششم

## شنبه ۱۲ فروردین ماه

۸/۰۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها  
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۸/۳۵ اشعار حماسی  
۸/۴۵ گفتارهایی تحت عنوان (نوروز و مراسم آن در طی تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران)  
۹/۰۰ برنامه کودکان  
۹/۳۰ برنامه‌های هنری  
۱۱/۰۰ فیلم سینمایی  
۱۲/۳۰ پایان برنامه

## پنجشنبه ۱۵ فروردین ماه

۸/۰۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها  
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۸/۳۵ اشعار حماسی  
۸/۴۵ گفتارهایی تحت عنوان (نوروز و مراسم آن در طی تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران)  
۹/۰۰ برنامه کودکان  
۹/۳۰ برنامه‌های هنری  
۱۱/۰۰ فیلم سینمایی  
۱۲/۳۰ پایان برنامه

# تلویزیون آموزشی

## چهارشنبه ۱۶ فروردین ماه

۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۴/۰۵ گریددانگلیش  
۱۴/۲۰ رسم فنی  
۱۴/۴۵ بخوانیم و بنویسیم  
۱۵ شیمی ششم  
۱۵/۲۵ حرفه و فن دوره راهنمایی  
۱۵/۴۵ گریددانگلیش  
۱۶ هندسه ومخروطات ششم  
۱۶/۳۰ برنامه کودکان و نوجوانان  
۱۶/۵۵ گرامر انگلیسی  
۱۷/۱۰ علوم پنجم دبستان  
۱۷/۳۰ آکین نگارش  
۱۷/۵۰ مسابقه طبیعی  
۱۸/۱۵ زنگ تفريح  
۱۸/۲۵ ادبیات فارسی ششم  
۱۸/۵۵ طبیعی پنجم  
۱۹/۲۵ شیمی پنجم  
۱۹/۴۵ مسابقه علم وتجربه  
۱۹/۷۰ ریاضی سوم  
۲۰/۱۰ فیزیک ششم  
۲۰/۱۰ ترسیمی و رقومی ششم

## سه شنبه ۱۵ فروردین ماه

۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها  
۱۴ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۱۴/۰۵ گریددانگلیش  
۱۴/۲۰ فیزیولوژی جانوری  
۱۴/۴۵ ریاضی پنجم دبستان  
۱۵ فیزیک ششم  
۱۵/۲۵ ریاضی دوره راهنمایی  
۱۵/۴۵ گریددانگلیش  
۱۶ ترسیم و رقومی ششم  
۱۶/۳۰ برنامه کودکان و نوجوانان  
۱۶/۵۵ مکالمه فرانسه  
۱۷/۱۰ ریاضی دوره راهنمایی  
۱۷/۳۰ ادبیات فارسی ششم  
۱۷/۵۰ طبیعی پنجم  
۱۸/۲۵ شیمی پنجم  
۱۸/۵۵ مسابقه علم وتجربه  
۱۹/۷۰ ریاضی سوم  
۲۰/۱۰ فیزیک ششم  
۲۰/۱۰ ترسیمی و رقومی ششم

## یکشنبه ۱۳ فروردین ماه

۸/۰۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها  
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۸/۳۵ اشعار حماسی  
۸/۴۵ گفتارهایی تحت عنوان (نوروز و مراسم آن در طی تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران)  
۹/۰۰ برنامه کودکان  
۹/۳۰ برنامه‌های هنری  
۱۱/۰۰ فیلم سینمایی  
۱۲/۳۰ پایان برنامه

## جمعه ۱۱ فروردین ماه

۸/۰۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها  
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۸/۳۵ اشعار حماسی  
۸/۴۵ گفتارهایی تحت عنوان (نوروز و مراسم آن در طی تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران)  
۹/۰۰ برنامه کودکان  
۹/۳۰ برنامه‌های هنری  
۱۱/۰۰ فیلم سینمایی  
۱۲/۳۰ پایان برنامه



راديو  
ايران

[illegible]

دیو  
 زان  
 بهار جنبه  
 امه مخصوص  
 بعین حس  
 اشعار عریض  
 تلاوت قرآن  
 ندای آسمان  
 خیر  
 اشعار مزمع

دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه
کلیسای صحرایی	شاهه گل	برنامه مخصوص
اختیار	اختیار	اربعین حس
ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	۰۰/۱۵
اختیار	اختیار	۰۰/۴۰ تلاوت قرآنی
موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۰۰/۵۰ ندای آسمان
مناز تنها	مناز تنها	۰۱/۰۰ خیر
یک شاخه گل	یک شاخه گل	۰۱/۳۲ تلاوت قرآنی
اختیار	اختیار	۰۱/۵۰ ندای آسمان
ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	۰۲/۰۰ خیر
موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۰۲/۰۵ اشعار منثور
اختیار	اختیار	۰۲/۴۰ تلاوت قرآنی
ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	۰۲/۵۰ ندای آسمان
سلام شاهنشاهی و	سلام شاهنشاهی و	۰۳/۰۰ خیر
اختیار	اختیار	۰۳/۰۵ مناجات
برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	۰۳/۴۰ رازها و نیازها
برنامه پادمانی گروه	برنامه پادمانی گروه	۰۳/۵۰ خیر
اختیار	اختیار	۰۴/۰۰ تلاوت قرآنی
اختیار	اختیار	۰۴/۴۲ ندای آسمان
اختیار	اختیار	۰۴/۴۰ نوحه البلان
برنامه پادمانی گروه	برنامه پادمانی گروه	۰۵/۰۰ خیر
اختیار	اختیار	۰۵/۰۵ برنامه باغیان
اختیار	اختیار	۰۶/۰۰ اطلاعات و...
اختیار	اختیار	۰۷/۰۰ خیر
اختیار	اختیار	۰۷/۱۵ کودک
برنامه خنواده	برنامه خنواده	۰۷/۴۰ بررسی مردم
اختیار	اختیار	۰۸/۰۰ خیر
برنامه خنواده	برنامه خنواده	۰۸/۰۵ در چهار کوبه
اختیار	اختیار	۰۹/۰۰ اختیار
برنامه خنواده	برنامه خنواده	۰۹/۰۵ رازها و نیازها
اختیار	اختیار	۰۹/۵۰ ندای آسمان
برنامه خنواده	برنامه خنواده	۱۰/۳۸ اشعار منثور
اختیار	اختیار	۱۱/۰۰ اختیار
برنامه خنواده	برنامه خنواده	۱۱/۰۵ سخنان حبیب
اختیار	اختیار	۱۱/۱۸ اشعار عرفانی
برنامه خنواده	برنامه خنواده	۱۱/۴۰ سخنرانی
اختیار	اختیار	۱۱/۵۰ میزبانی
برنامه خنواده	برنامه خنواده	۱۱/۴۵ برنامه مذهبی
اختیار	اختیار	۱۲/۰۰ آذان
موسیقی	موسیقی	۱۲/۰۶ سخنان بزرگان
اختیار	اختیار	۱۲/۱۵ اشعار منثور
ترانه های ایرانی	ترانه های ایرانی	۱۳/۰۰ عاشورا
اختیار	اختیار	۱۳/۴۰ سخنرانی
موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۱۳/۰۰ خیر
آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	۱۳/۱۵ موزه های دانش
اختیار	اختیار	۱۴/۰۰ خیر
چشم انداز	چشم انداز	۱۴/۰۵ موزه های دانش
اختیار	اختیار	۱۴/۰۰ خیر
دهقان	دهقان	۱۴/۴۰ از کنگره
اختیار	اختیار	۱۵/۰۰ حافظ
اختیار	اختیار	۱۶/۰۰ خیر
چای دلی	چای دلی	۱۶/۰۵ داستان های ایرانی
فصله کوک	فصله کوک	۱۶/۴۰ اشعار منثور
اختیار	اختیار	۱۷/۰۰ خیر
فرهنگ مردم	فرهنگ مردم	۱۷/۰۵ چشم انداز
برنامه گلپا	برنامه گلپا	۱۸/۰۰ خیر
اختیار	اختیار	۱۸/۰۵ دهقان
داستان شب	داستان شب	۱۹/۰۰ خیر
موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	۱۹/۰۵ نماز شبانه
اختیار	اختیار	۱۹/۴۰ کودک
سینی کلاسیک	موسیقی کلاسیک	اختیار
ناخه گل	برگ سبز	برنامه ادبی
اختیار	اختیار	موسیقی فرهنگ هنر
		اختیار
		داستان شب
		برنامه گلپا
		اختیار
		موسیقی کلاسیک
		شاهه گل
		اختیار
		برنامه گلپا
		موسیقی کلاسیک (S)
		آهنگهای نیمه شب (S)
		پایان برنامه

\_\_\_\_\_

[illegible]

این نمایشنامه‌ها، در این هفته، همه‌روزه از ساعت ۵

برنامه دوم رادیو ایران پخش می‌شود:  
پنجشنبه - قهرمان دنیای غرب - اثر جان میلنگتون سینگت - ترجمه مصطفی رحیم‌زاده  
شنبه - ساسه - اثر لونیچی برانداللو - ترجمه ماه‌نیر مینوی  
یکشنبه - ولین - اثر ین جانسون - ترجمه مصطفی جنتی عطائی  
دوشنبه - بهار رومی خانم استون - اثر تنسی ویلیامز - ترجمه پوران فرخزاد  
سه‌شنبه - انتقام - اثر هانریش بول - ترجمه رضا سیدحسینی  
چهارشنبه - ساحل در انتظار کشتی - اثر اوه‌اگه‌کایا - ترجمه سنج  
جمعه - ساعت ۱۴/۳۰ - پتری - اثر دورنات - ترجمه حمید سنن‌دیان

برنامه اول  
ویژه روز جمعه

برنامه گلپا	۰۵/۱۰
اخبار	۰۱/۰۵
ترانه‌های ایرانی	۰۱/۰۵
اخبار	۰۴/۰۵
موسیقی ایرانی	۰۴/۰۵
ساز تنبا	۰۴/۴۰
یک شاخه گل	۰۴/۴۵
اخبار	۰۴/۰۵
ترانه‌های ایرانی	۰۴/۰۵
موسیقی ایرانی	۰۴/۴۰
اخبار	۰۴/۰۵
ترانه‌های ایرانی	۰۴/۰۵
سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۰۵/۰۵
اخبار	۰۵/۰۴
برنامه صبحگاهی	۰۵/۰۶
برنامه پامدادی گروه اخبار رادیو	۰۶/۰۵
شما و رادیو	۰۵/۰۵
اذان ظهر	۱۴/۰۵
قصه	۱۴/۰۶
سیر و سفر	۱۴/۴۰
نمایشنامه	۱۴/۰۵
گلپا	۱۴/۴۵
اخبار و روزگارتاز خبری	۱۴/۰۵
شعر و موسیقی	۱۵/۴۰
اخبار	۱۶/۰۵
ترانه‌های ایرانی	۱۶/۰۴
رادیو و شنوندگان	۱۶/۴۰
موسیقی مینک غربی	۱۷/۴۰
اخبار	۱۸/۰۵
آهنگهای درخواستی تلفنی	۱۸/۰۵
شنوندگان (ایرانی)	
اخبار	۴۰/۰۵
چنگک شب	۴۰/۴۰
اخبار	۴۶/۰۵



# شما و رادیو



## شما و رادیو سیزده بدر

هنرمندان شما و رادیو برای سیزده بدر اسامی یکنه یکی ترتیب داده اند که از هر نظر جالب و نشاط انگیز است. برای رفتن به این یکنه یک اتوبوسی تهیه شده که (مصلحت) رانندگی آنرا به عهده دارد و برای شادی هر چه بیشتر همراهان کمر کداز در پیاده و در محل های مختلف سوار اتوبوس میشوند (حاجی فیروزی) را دعوت به همراهی میکند تارسیدن به مقصد دوستان هنرمند ما هر کدام به سهم خود مطالب و شوخی هایی راجع به سیزده بدر تعریف میکنند و در مقصد مورد استقبال خوانندگان و نوازندگان رادیو قرار می گیرند با اجتماع این دو گروه یکنه یک سیزده بدر شما و رادیو برگزار خواهد شد.

خوانندگان محبوب شما و رادیو هر یک ترانه ای برای این روز فراهم دیده اند خانم ملوک ضرابی، دوترا نه ضری می خوانند و:

عارف: کی میگه - حیفه که عشق من تو تو معوم بشه - ای خدا -  
عهده: توت رنگین - فرشته ها رسایی: سیزده بدر - عزیزم الهه: وقتی که بارون میاد - امشب و

هر شب روانبخش: حاشا - جوانی کجایی که یادت بخیر. رامش: بگو بگو - ترا هر کس که بخواد من نمی خوام - تو بارونی تو آفتابی مسعودی: آهو تنه - تیغ مبارک - بنفشه

بهشته: راز نگاه - ددل شب گلوریا روحانی: دختر بختیاری - نگرانم که تویی با دیگران ایرج: بوسه بازی - ساغر شکسته و یک قطعه آواز بدیع زاده: یک آهنگ قدیمی مخصوص سیزده بدر

حسن موق: باغبان - راه دور روح پرور: غرورم را شکستی و چشمانم را می خواند تاجیک: لایلا - شیهای میگویند بیژن خواننده آمانور نیز دو ترانه با نام های: عشق مرا باور ممکن و امروز و فردا - را می خواند

وفایی: دو قطعه آواز واما بدنیت بدایت که عبدالکریم اصفهانی هم در این مجموعه شرکت دارد و دویزنامه مخصوص سیزده بدر تهیه کرده که برای دوستدارانش جالب و شنیدنی است



برنامه شما و رادیو در روز جمعه ۱۰ فروردین، مروجی است. بر برنامه های نوروزی شما و رادیو و برگزیده ای از برنامه های هر یک از استان های شرکت کننده در برنامه های نوروزی. این برنامه برای آن دسته از شنوندگان که نوروز را خارج از تهران و یا دید و بازدید مداوم گذرانده اند و وقت شنیدن این برنامه را نداشته اند تهیه شده است. در طول این برنامه شنوندگان رادیو با چهره دیگری از آقای کسانی آشنا می شوند و این هنرمند اصفهانی که استاد بی نظیر دانی است دو ترانه ضری برای شنوندگان اجرا میکند که می سال پیش بوسیله خسرواننده گمنامی خوانده شده است. پنج ترانه سرای رادیو: بهادر یگانه - تودج نگهبان نظام فاطمی - کریم نکود و پرویز کبلی، در خانه بهادر یگانه محفلی دارند و هر یک شعری از ساخته های خود را که با این ایام مناسب است می خوانند و ترانه هایی از ساخته های خود را که بوسیله خوانندگان اجرا شده است برای شنوندگان اجرا می کنند.

## شما و رادیو سیزده بدر

بعضی از مردم تصور می کنند که ۸۰ سال! چون خیلی زود وارد منری شدم و به شهرت رسیدم و ز ۲۷ سال کار مداوم هنوز هم به من لطف دارند و چه سره و ی مرا بخوبی می شناسند. بیشتر وقتی در خیابان مرا می بینند، جیب می گویند: شپلا تو هستی؟ و شگفتی وقتی می شود که پانوه های من آشنا ر وند و مرا مادر بزرگ می بینند، بزرگی که همراه نوه های به ن و خیز و بازی می بردازد و میگرداند است.

چگونه و از چسالی وارد کار می شدی؟ ● چهارده ساله بودم که ازدواج م و هنوز دو سال از آغاز زندگی ناشونی و چند ماهی از تولد م نگذشته بود که به تشویق شوهرم مامیل ریاحی) وارد تاتر شدم، دارم بقدری نا آشنا و کم تجربه م که در اطاق کریم به تقلید از هنرمندان رنگهای سیاه و سفید پسرورتم می کشیدم غافل از اینکه ن ترتیب خودم را بصورت بسیار خنی در می آورم تا اینکه یک شب مدیر سی تاتر بمن گفت: بهتر است بلا آرایش نکنی.

البته تجربه، بسیاری از مشکلات حل کرد. نخستین کار نمایشی من، بیاست هارون الرشیده نام داشت که سال ۱۳۲۲ روی صحنه آمد و در مقابل ای و جعفری را بازی می کردم. بعد از چند سال از طرف پیه کنندگان برای اجرای نقش در بلم دعوت شدم. نخستین فیلمی که آن بازی کردم و خواب های طلایی و رد و آخرین فیلم هم و در شکه پی، از ارهای آقای نصرت کریمی.

● وقتی که رادیو در بیسیم پهلوی ود و برنامه زنده پخش می شد، یک یا و نمایشنامه اجرا کردیم که مورد توجه قرار گرفت و از من خواستند که همیشه رادیو شوم، اما بعلمت عشق و علاقه مغربی که به کار صحنه داشتم و فکر می کردم نمی توانم به موقع به کار رادیو برسم نپذیرفتم. تا در سال ۱۳۴۱ رسماً به رادیو آمدم و ۹ سال است که در نمایش های رادیویی که در طول هفته در برنامه های مختلف پخش می شود شرکت می کنم.

در تلویزیون هم سالها پیش دو نمایش اجرا کردیم که بطور زنده پخش شد «مرفین» و «سرگشته» که با آقای جعفری همبازی بودم، بعدها گاهی بصورت سیمان در برنامه های تلویزیونی شرکت کردم، تا اینکه آقای بروشکی همکار رادیویی برای اجرای سابقه چهره ها از من دعوت کرد و چون از ووال مسابقه خوشم آمد پذیرفتم

و تا اسفند ماه گذشته جزء گروه ثابت مسابقه بودم و بعد از مدتی وقفه مجدداً بکارم ادامه دادم.

● در طول مدتی که کار های هنری داشتید آیا بجز اجرای نقش، مسئولیت دیگری به عهده شما بوده است؟ ● کارگردانی برخی از نمایش های رادیویی را بعهده دارم که گاه خودم در آن نقشی ندارم در زمینه سینما هم در سال ۱۳۴۴ فیلمی بنام سیمان هم و کارگردانی کردم و برای تلویزیون هم تصمیم دارم در آتیه با موافقت مسئولین گروهی تشکیل بدم و نمایش های ارزنده ایرانی و خارجی را به تماشاگران عرضه کنم.

● در مقام یک کارگردان چه مسئولیت هایی را بعهده دارید تا یک نمایش رادیویی آماده شود؟ ● کارگردان با مطالعه نمایشنامه مطابق ذوق و ایده خودش و احساسی که از مطالعه نمایش پیدا کرده بازیگران را انتخاب می کند، اسامی را به سازمان میدهد و آنها دعوت می شوند، در روز معینی دور هم جمع می شوند، و یک یک و با هم تمرین می کنند و بعد با حضور تهیه کننده نمایش ضبط می شود، البته صدابردار قبلاً با خواندن می کند و مسئولین فنی هم وظایفی دارند که انجام میدهند، و شاید یک برنامه نیم ساعت، در مدت ۲ یا ۲

## شما و رادیو سیزده بدر

ساعت حاضر و آماده نمایش شود. ● بنظر میرسد که کار شما به فعالیت در رادیو منحصر شده چرا؟ ● فعلاً رادیو است، ولی اگر فیلمی خوب باشد می پذیرم چون سناریو را با اتفاق شوهرم می خوانیم، اگر نقش را مطابق علاقه خودم بیایم قبول می کنم، در مورد نمایش هم گروهی که باهم کار می کردیم، هر کدام بدنیا کار سینما و تلویزیون رفتند و فعلاً ادامه کار تئاتر مشکل است.

● آیا تا بحال نقش هایی داشته اید که بصورت خاطره برای شما باقی مانده باشد؟ ● من به تئاتر عشق می ورزم، و می توانم به درستی بگویم که همه نقش هایم را دوست داشته ام، اما دو نمایش روی من اثر عجیبی داشته، که حتی کسانی که تماشاگر آن بودند، بیاد دارند، اولی خانم کالیبا است که خالمرای از آن دارم: یک شب در تئاتر در آخرین صحنه «مارگرت» بحال مرگ است و «آرمانده» بدیدنش میاد، او با خوشحالی خودش را در آغوش «آرمانده» می اندازد و در همان حال می میرد: در موقع اجرای این قسمت صدای عجیبی بگوشت رسید، برای اینکه وقتی هنرپیشه روی صحنه بازی می کند کوچکترین صدای سالن را می شنود، بی نهایت ناراحت شدم، پرده بسته شد، مردم کف زدند و من که هنوز ناراحت بودم پرسیدم چی شد، چه

● من به تئاتر عشق می ورزم، و می توانم به درستی بگویم که همه نقش هایم را دوست داشته ام، اما دو نمایش روی من اثر عجیبی داشته، که حتی کسانی که تماشاگر آن بودند، بیاد دارند، اولی خانم کالیبا است که خالمرای از آن دارم: یک شب در تئاتر در آخرین صحنه «مارگرت» بحال مرگ است و «آرمانده» بدیدنش میاد، او با خوشحالی خودش را در آغوش «آرمانده» می اندازد و در همان حال می میرد: در موقع اجرای این قسمت صدای عجیبی بگوشت رسید، برای اینکه وقتی هنرپیشه روی صحنه بازی می کند کوچکترین صدای سالن را می شنود، بی نهایت ناراحت شدم، پرده بسته شد، مردم کف زدند و من که هنوز ناراحت بودم پرسیدم چی شد، چه

● آیا افراد خانواده با کارهای هنری شما موافق هستند؟ ● شوهرم مشوق و راهنمای من بود، و او بود که پیشنهاد کار در تئاتر را بمن داد چون من هیچگونه اطلاع و تجربه ای از کار نداشتم و او سناریو می نوشت و کارگردانی می کرد، بعد از یکی دو سال تئاتر را کنار گذاشت اما من ادامه دادم و با تمام مخالفت هایی که از گوشه و کنار میشد به پشتگر می شوهرم مبارزه کردم، حالا وضع هنر در کشور ما با سابق فرق کرده، دولت پشتیبان هنرمندان است و خواه و ناخواه افکار مردمی که با ما مخالف بود تغییر کرده، و واقعا هنرپیشه در جامعه مسئول است و موظف که با رفتارش دید عمومی را را تغییر دهد. یاد میاید، پسرم کلاس هفتم مدرسه دارالفنون بود، یک روز که دیر شده بود گفتم ترا به مدرسه می رسانی، گفت مامان، من را ببر اما در مدرسه پیاده نکن، فهمیدم که نمی خواهد کسی از هویت مادرش باخبر شود، اما حالا همین پسرم هر جا که می روم همراهی می کند، چرا؟ برای اینکه نظر اجتماع تغییر کرده و ما هم چقدر پشتیبانی هایی را نسبت به خودمان حس کنیم، احساس مسؤولیت بیشتری پیدا می کنیم تا برادر هنرمند بیافزاییم.

باید اضافه کنم که من به خانواده، به پیه ها و نوه هایم و بیشتر از همه به شوهرم افتخار می کنم، و خوشبینم که چندی پیش سی امین سالگرد ازده و اجم را برگزار کردم و در کنار حرفه بازیگری، سعادت خانوادگی را یافته ام، اما هرگز نمی خواهم فرزندانم وارد کار هنری شوند، چون هنرپیشه باید از لطافت روح و طرافت طبع برخوردار باشد و داشتن این مزایا مسلاماً بر رنج و اتدوه ای افزاید، و می دانید که هیچ مادری به غمگین بودن فرزندش رضا نمی دهد.

● من به تئاتر عشق می ورزم، و می توانم به درستی بگویم که همه نقش هایم را دوست داشته ام، اما دو نمایش روی من اثر عجیبی داشته، که حتی کسانی که تماشاگر آن بودند، بیاد دارند، اولی خانم کالیبا است که خالمرای از آن دارم: یک شب در تئاتر در آخرین صحنه «مارگرت» بحال مرگ است و «آرمانده» بدیدنش میاد، او با خوشحالی خودش را در آغوش «آرمانده» می اندازد و در همان حال می میرد: در موقع اجرای این قسمت صدای عجیبی بگوشت رسید، برای اینکه وقتی هنرپیشه روی صحنه بازی می کند کوچکترین صدای سالن را می شنود، بی نهایت ناراحت شدم، پرده بسته شد، مردم کف زدند و من که هنوز ناراحت بودم پرسیدم چی شد، چه

● آیا افراد خانواده با کارهای هنری شما موافق هستند؟ ● شوهرم مشوق و راهنمای من بود، و او بود که پیشنهاد کار در تئاتر را بمن داد چون من هیچگونه اطلاع و تجربه ای از کار نداشتم و او سناریو می نوشت و کارگردانی می کرد، بعد از یکی دو سال تئاتر را کنار گذاشت اما من ادامه دادم و با تمام مخالفت هایی که از گوشه و کنار میشد به پشتگر می شوهرم مبارزه کردم، حالا وضع هنر در کشور ما با سابق فرق کرده، دولت پشتیبان هنرمندان است و خواه و ناخواه افکار مردمی که با ما مخالف بود تغییر کرده، و واقعا هنرپیشه در جامعه مسئول است و موظف که با رفتارش دید عمومی را را تغییر دهد. یاد میاید، پسرم کلاس هفتم مدرسه دارالفنون بود، یک روز که دیر شده بود گفتم ترا به مدرسه می رسانی، گفت مامان، من را ببر اما در مدرسه پیاده نکن، فهمیدم که نمی خواهد کسی از هویت مادرش باخبر شود، اما حالا همین پسرم هر جا که می روم همراهی می کند، چرا؟ برای اینکه نظر اجتماع تغییر کرده و ما هم چقدر پشتیبانی هایی را نسبت به خودمان حس کنیم، احساس مسؤولیت بیشتری پیدا می کنیم تا برادر هنرمند بیافزاییم.

باید اضافه کنم که من به خانواده، به پیه ها و نوه هایم و بیشتر از همه به شوهرم افتخار می کنم، و خوشبینم که چندی پیش سی امین سالگرد ازده و اجم را برگزار کردم و در کنار حرفه بازیگری، سعادت خانوادگی را یافته ام، اما هرگز نمی خواهم فرزندانم وارد کار هنری شوند، چون هنرپیشه باید از لطافت روح و طرافت طبع برخوردار باشد و داشتن این مزایا مسلاماً بر رنج و اتدوه ای افزاید، و می دانید که هیچ مادری به غمگین بودن فرزندش رضا نمی دهد.

● من به تئاتر عشق می ورزم، و می توانم به درستی بگویم که همه نقش هایم را دوست داشته ام، اما دو نمایش روی من اثر عجیبی داشته، که حتی کسانی که تماشاگر آن بودند، بیاد دارند، اولی خانم کالیبا است که خالمرای از آن دارم: یک شب در تئاتر در آخرین صحنه «مارگرت» بحال مرگ است و «آرمانده» بدیدنش میاد، او با خوشحالی خودش را در آغوش «آرمانده» می اندازد و در همان حال می میرد: در موقع اجرای این قسمت صدای عجیبی بگوشت رسید، برای اینکه وقتی هنرپیشه روی صحنه بازی می کند کوچکترین صدای سالن را می شنود، بی نهایت ناراحت شدم، پرده بسته شد، مردم کف زدند و من که هنوز ناراحت بودم پرسیدم چی شد، چه

● من به تئاتر عشق می ورزم، و می توانم به درستی بگویم که همه نقش هایم را دوست داشته ام، اما دو نمایش روی من اثر عجیبی داشته، که حتی کسانی که تماشاگر آن بودند، بیاد دارند، اولی خانم کالیبا است که خالمرای از آن دارم: یک شب در تئاتر در آخرین صحنه «مارگرت» بحال مرگ است و «آرمانده» بدیدنش میاد، او با خوشحالی خودش را در آغوش «آرمانده» می اندازد و در همان حال می میرد: در موقع اجرای این قسمت صدای عجیبی بگوشت رسید، برای اینکه وقتی هنرپیشه روی صحنه بازی می کند کوچکترین صدای سالن را می شنود، بی نهایت ناراحت شدم، پرده بسته شد، مردم کف زدند و من که هنوز ناراحت بودم پرسیدم چی شد، چه



## مادر بزرگ هنرمندی که افتخارش داشتن شوهر و فرزندان خوب و تحصیل کرده است



● من به تئاتر عشق می ورزم، و می توانم به درستی بگویم که همه نقش هایم را دوست داشته ام، اما دو نمایش روی من اثر عجیبی داشته، که حتی کسانی که تماشاگر آن بودند، بیاد دارند، اولی خانم کالیبا است که خالمرای از آن دارم: یک شب در تئاتر در آخرین صحنه «مارگرت» بحال مرگ است و «آرمانده» بدیدنش میاد، او با خوشحالی خودش را در آغوش «آرمانده» می اندازد و در همان حال می میرد: در موقع اجرای این قسمت صدای عجیبی بگوشت رسید، برای اینکه وقتی هنرپیشه روی صحنه بازی می کند کوچکترین صدای سالن را می شنود، بی نهایت ناراحت شدم، پرده بسته شد، مردم کف زدند و من که هنوز ناراحت بودم پرسیدم چی شد، چه





## دفتر نوروزی

جمعه ۱۰ فروردین  
ساعت ۹:۳۰ برنامه دوم

در برنامه جمعه دفتر نوروزی بیشتر سعی شده است تا از خبرهای جالب و داستان‌های مختلف استفاده شود.

● در این برنامه خبری می‌شویم در باره «التون ترومبو» نویسنده فیلمساز آمریکایی به نقل از «فرانس سواره».

«التون ترومبو» نویسنده رمان معروف «جانی به فینک می‌رود» که در سال ۱۹۴۸ منتشر شده در سال گذشته از رمان خود فیلمی تهیه کرده که فوق‌العاده مورد توجه محافل سینمایی قرار گرفته است.

«ترومبو» جدیدترین کارگردان سینما است که در سن ۶۰ سالگی اولین فیلم خود را «جانی به فینک می‌رود» کارگردانی کرده

و سال گذشته در فستیوال کان برلین جایزه ژوری جایزه منتقدین بین‌المللی و جایزه کلیسا شد. او از مدتها پیش بی اعتنا به ضایعات جسمی بدنیش همچنان روحی بوده است و اغلب بهنگام نوشیدن ودکا می - گوید:

«احساس کردن بهتر و با ارزش تر از فکر کردن است».

● داستانی بنام «کرامت‌خان مغول» بخشی دیگر از برنامه دفتر نوروزی روزجمعه را تشکیل می‌دهد.

● خبری درباره فیلم «الیزابت اوژنی» که رومی شنایدر ستاره سینمای اتریش نقش اول آنرا بر عهده دارد بخش می‌شود.

رومی شنایدر ستاره سینمای اتریش و آلمان بار دیگر در نقش شاهزاده خانم استان بایر و ملکه اتریش بر روی صحنه سینما ظاهر می‌شود.

چهره زیبا، اندام باریک و روحیه شاداب رومی شنایدر و شباهت کامل او با الیزابت اوژنی معروف به سی‌سی موجب شد که او در اجرای نقش ملکه اتریش چنان موفقیتی بدست آورد که میمای او نیز در تاریخ‌نژاد مشهور اروپا جاویدان شود.

رومی شنایدر هم اکنون در نقش «سی - سی» در سال‌های اواخر زندگی بازی می - کند و کارگردانی این فیلم پر خرج را که بیست میلیون تومان خرج برداشته است ، «ویسکونتی» ایتالیایی بر عهده دارد.

رومی شنایدر که هم اکنون به مرحله سی و سومین سال زندگی خود قدم گذاشته است فیلم‌های متعددی در فرانسه و آلمان بازی کرده که مهمترین آنها زندگی‌طوفانی یک ملکه - سی سی امپراتریس اتریش - سال‌های زندگی یک ملکه - رویینون نباید بپیرد - دوشیزای در لباس نظام و کاتیا ، زیبای دروغگو است.

● قسمتی از کتاب «۴۶ ساعت در خواب و بیداری» از صمد بهرنگی بخش جالبی دیگر از برنامه دفتر نوروزی است.

● خبری درباره «تور هاپر دال» دانشمند حادله‌جوی نروژی که بار دیگر فاصله بین آفریقا و آمریکا را در دل اقیانوسا طی می‌کند، بخش می‌شود.

● «تور هاپر دال» ۴۴ سال پیش با یک کرجی کوچک بنام «کون‌تیک» در مدت ۹۵ روز فاصله بین کشور پرو و تاهیتی را پیمود و در سراسر جهان مشهور شد. در آن زمان تور هاپر دال ثابت کرد که قرن‌ها پیش از کریستف کلمب، ساکنان آفریقای شمالی بومیله کرجی‌های پایپروس به سرزمین آمریکا (قاره جدید) رفت و آمد داشته‌اند.

هم اکنون تور هاپر دال که ۵۶ ساله است بوسیله کرجی جدید خود بنام «رادو» که از چوب پایپروس ساخته شده است از مراکش بسوی مجمع‌الجزایر آتیل کوچک خواهد رفت.

● دانشمند حادله‌جوی لروژی پس از شکافتن دل اقیانوس‌ها یکه و تنها کرجی خود را هدایت می‌کند و یکارهای تحقیقاتی و اکتشافی خود در سرزمین آمریکای لاتین ادامه می‌دهد.

● «هاپر دال» امیدوار است که در اثر کاوش‌ها و تحقیقات جدید خود ثابت کند که بین مردم شرق میانه و سرخ‌پوستان آمریکا در قرن‌های متعالی رفت و آمد وجود داشته است.

یکشنبه ۱۳ فروردین  
ساعت ۹:۳۰ برنامه دوم

برنامه نوروزی روز سیزده فروردین مجموعه جالبی است از بهاربه‌هانی که شاعران قدیم و معاصر سروده‌اند و مطالبی که به نحوی با نوروز و سال نو ارتباط دارد ، با اضافه داستانها و ضرب‌المثل‌های جالب و شیدنی.

در ابتدای برنامه چند نکته از انوری گفته شده و غزلی از سیاوش کسرانی بخش خواهد شد، سپس شعری از معدی در وصف بهار و چند رباعی از مولوی خوانده می - شود.

این فصل بهار نیست، فصلی دگر است مغفوری پرچم ز وصلی دگر است هرچند که شاخه‌ها همه رقصانند جنیدن هر شاخه ز اصلی دگر است

... در باغ آید و سبز پوشان نگرید هر گوشه دکان گل فروشان نگرید می‌خیزد گل، به بلبلان می‌گوید خاموش شوید و در خموشان نگرید

بحر الطولی درباره نوروز و بازگو کردن خرافات نوابغ در باره سال بومستی دیگر از برنامه دفتر نوروزی سیزده فروردین را تشکیل می‌دهد.

● «جوان شبیه انسان» نام مطلبی است درباره مجالس شعر سلطان محمود که در این برنامه می‌شوند.

سلطان محمود غزوی از ملاطبتی بود که به آداب و منن باستانی توجهی خاص داشت.

و جشن مهرگان وسده و نوروز و سایر اعیان ملی را به نیکوترین وجهی بر پا می‌داشت.

یکی از مراسم زیبای نوروز که در عهد

پل شد این بود که شعرای دربار که آثارا چهارصد تن نوشته‌اند به مجلس آمده اشعار و قصایدی که در وصف نوروز ساخته بودند ایثار می‌کردند.

سلطان محمود به همراه پسران خود ، مرصعی می‌نشت، او زیباترین ای خود را دور داشت و در کنار او بن قرار می‌گرفتند.

شاهنامه‌خوان طرف چپ او می - ای ضبط کند، در این جشن به شعرا ها و جایزه‌ها اعطا می‌شد.

پس از اینکه قصیده خوانی تمام می‌شد ن و خنیاگران به رامشگری پرداخته ب را پر شور و نوا می‌ساختند، آنگاه به شراب می‌نشت و با خاصان خود می‌شد.

در این مجلس شراب که با اصطلاح ن الی شمرده می‌شد سلطان برای اندن وقت و خرسندی خاطر مطالبی را ن کرده و از تدبیران خویش درباره آن می‌خواست.

در یکی از این مجالس صحت از آن که کدامیک از حیوانات به انسان شبیه‌تر

هرکس چیزی گفت یکی گفت از حیث ت میمون - دیگری گفت از حیث سیرت - شاعر یونانی در آن مجمع بود که با قصد دیدار سلطان را داشت و حاجب ود اجازه شرفیابی به او نمی‌داد. از قضا آن سال به زحمت زیاد خود را به جرگه آن داخل کرده به خدمت رسیده بود.

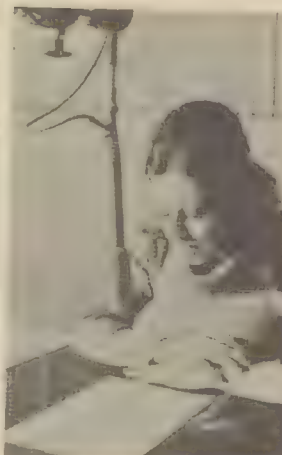
محمود همین‌طور که از يك يك شعرا سوال میکرد به این مرد رسید و پرسید: عقیده تو چیست؟ شاعر بدبخت که از حاجب دل‌پری داشت گفت:

بنظر من شبیه‌ترین حیوانات به انسان دربان کاخ سلطان است.

محمود به فرامست دریافت که مقصود چیست و از آن پس آن شاعر را محترم‌داشته و در سلك شعرای دربار قرار داد.

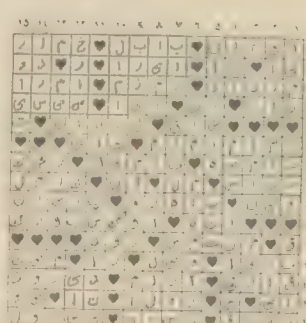
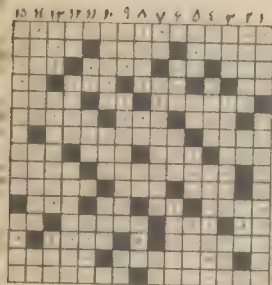
در این برنامه دنباله هفت گنبد نظامی بخش می‌شود که این‌بار نوبت گنبد فیروزه است.

● از رسول یرویزی نیز داستانی کوتاه بنام «قصه عینکم» اجرا خواهد شد.



مجریان برنامه دفتر نوروزی

## حل جدول های شماره مخصوص نوروز



## در سینما ماژستیک ادامه دارد

## محلل

بشرکت: ابرن  
نصرت‌اله کریمی

محصول استودیو میثاقیه

خیابان شاه: چهارراه فروردین تلفن ۶۶۸۴۶۱

## اطلاعیه به دوستان روپال فلکس

کارخانه روپال فلکس پرده کرکره تولیدی خود را از طریق دفتر شرکت بشرح زیر عرضه می‌نماید.

کرکره روپال فلکس بانوار نخی متر مربع ۴۴ تومان

کرکره روپال فلکس بانوار ابریشمی ۴۴

کرکره روپال فلکس بانوار پلاستیک ۴۴

در ایران فقط کرکره روپال فلکس از نظر مرغوبیت حداقل تا سه سال تضمین کتبی میشود

به تلفنهای ۹۵۶۴۵۹ - ۸۲۰۱۴۱ اطلاع دهید

فوراً کانالک ارسال میگردد



# این هفته در تهران

چهارراه یوسف آباد. اول خیابان شاه، کوچه  
دانشی

خیابان شاهرضا، جنب شرکت هواپیمایی  
B.O.A. خیابان پارس شماره ۳۲

## «جشنواره نمایش گروه

هنرملی»

از اول تا ۱۵ فروردین ماه

## ساحل نجات

نویسنده: بهرام بیضایی  
کارگردان: نصرت پر توی  
بازیگران: نصرت پر توی، داریوش  
مؤدبیان، محمد رضا  
کلاهدوزان

## یک قطعه برای گفتن

نویسنده: پیترو هانتکه  
برگردان: عباس نعلبندیان  
طراح و کارگردان: آرپی آوانسیان  
بازیگران: شکوه نجم آبادی،  
صدرالدین زاهد  
روز پنجشنبه ۱۰ فروردین ساعت ۲۰/۳۰

## خر با بارنمک

نویسنده: احمد مسعودی  
کارگردان: خسرو شجاع زاده  
بازیگران: خسرو شجاع زاده،  
فریدون نوری، هادی  
اسلامی

## حالت چه طوره مش رحیم؟ و گلدونه خانوم

نویسنده و کارگردان: اسماعیل  
خلج  
بازیگران: مرتضا اردستانی، علی  
جاویدان: اسماعیل خلج  
رضارویگری، رضایان  
فریدون سمندرپور،  
فریدون یوسفی، شکوه  
نجم آبادی  
روز جمعه ۱۱ فروردین ساعت ۱۷ و  
۲۰/۳۰ (دو سانس)  
روز شنبه ۱۲ فروردین ساعت ۲۰/۳۰

## آری گفتن

نویسنده و کارگردان: محمود استاد  
محمد  
بازیگران: مهدی تمدن، علی صالحی  
علی کامرانی، مجید  
مظفری محمود استاد  
محمد

## گورکن

نویسنده و کارگردان: هادی اسلامی  
بازیگران: ناصر محمدی، تانیا  
جوهری، اکبر وارث،  
خسرو شکیبائی، وچند  
بازیگر دیگر

## معلم من، پای من

نویسنده: پیترو هانتکه  
برگردان: عباس نعلبندیان  
طراح و کارگردان: آرپی آوانسیان  
بازیگران: پرویز پورحسینی،  
محمد باقر غفاری  
روزهای شنبه ۱۵ و چهارشنبه ۱۶  
فروردین ساعت ۲۰/۳۰

## دو درو یک نیمکت و

یک بازی  
نویسنده و کارگردان: داریوش  
مؤدبیان  
بازیگران: نصرت پر توی، داریوش  
مؤدبیان، محمد مطیع

خیابان روزولت، روبروی دانشرای عالی  
● نمایشگاه نقاشی وصال  
از ۱۵ تا ۳۱ فروردین

خیابان دوم دانشگاه - تلفن ۳۸۵۵۲  
● نمایشگاه آثار گرافیک چین  
- مربوط به زندگی بودا -  
از ۱۵ تا آخر فروردین همه روزه از  
ساعت ۱۶-۳۰ تا ۲۰

خیابان جنوبی یادک شهر  
● «دو نمایش همراه»  
۱- آسید کاظم  
توسط گروه تئاتر دیگر  
نویسنده و کارگردان: محمود  
استاد محمد

## نمایشگاه کارهای

کودکان

با همکاری کانون پرورش فکری کودکان  
و نوجوانان  
از ۱۳ فروردین همه روزه صبحها از  
ساعت ۹ تا ۱۲ بعد از ظهرها از  
ساعت ۱۶ تا ۲۰

خیابان عباس آباد، خیابان وزرا

## برنامه جو کلیزر و

گیتارش

روز دهم فروردین ساعت ۲۰  
«ورود آزاد»

خیابان عباس آباد، خیابان وزرا، خیابان  
همتم

## فیلم رنگی «یک پرنده

بزرگ برنگ خاکستری،  
آبی»  
کارگردان: توماس شامونی  
بازیگران: کلاوس لمکه، لوکاس-  
آمان، اومبرتو-  
اورسینی

روز چهارشنبه ۱۶ فروردین ساعت  
۲۰-۳۰ در محل انتیتو

## نمایشگاه بر تولد پرشت

روز چهارشنبه ۱۶ فروردین ساعت ۲۰-۳۰  
در محل انتیتو



## گفتگو با این دو عروسک نیست

بحث از عروسک آستافاست

همه جاسجیت از آنها ست

آنها با شاهمال بلند پرواز خود ملی وطن میان آسیا و اروپا ست

با آنها پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول  
دهران - دوما - دوی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران





خاویار و دگا در سطح بهترین نوشابه های جهانی قرار گرفته است

خاویار و دگا لذت بخش ترین نوشابه ها



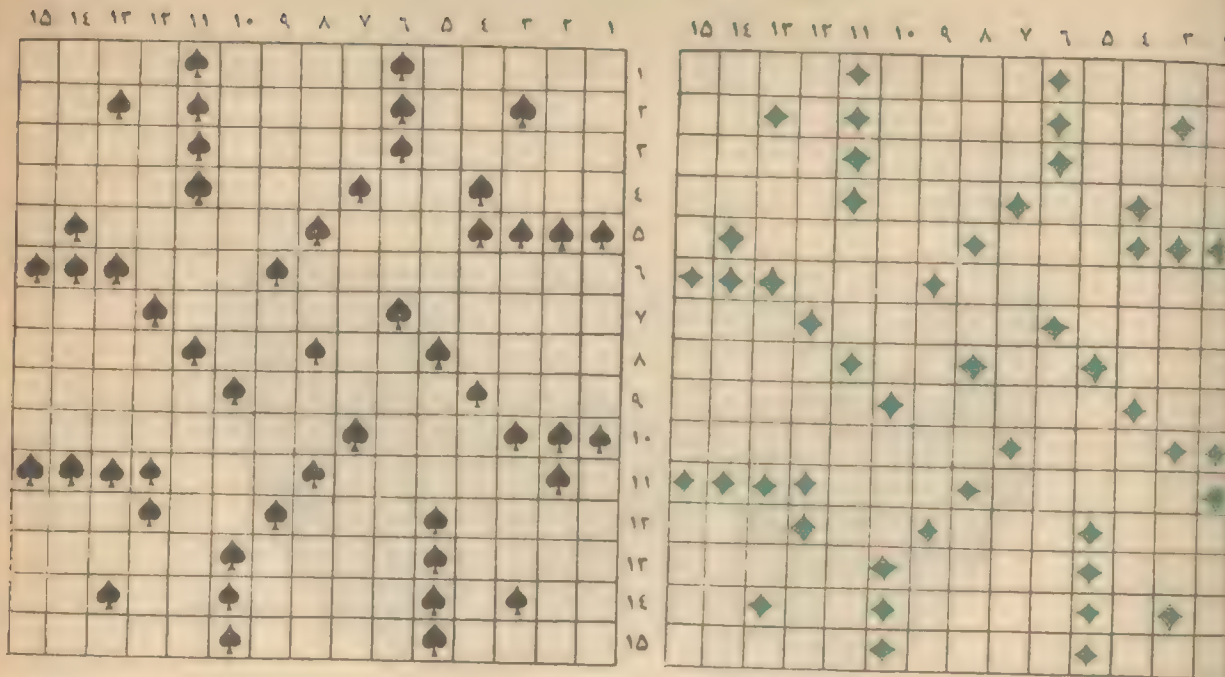
خاویار و دگا نوشابه ایست غیر از آنچه تا بحال نوشیده اید.

خاویار و دگا نوشابه ایست استثنائی و منحصر به کار خانجات ایران می اهو از مجهز ترین

کارخانه نوشابه سازی در ایران و خاور میانه.

خاویار و دگا را در تهران و شهرستانها از نوشابه فروشیهای معتبر در خواست فرمائید.

## جدول کلمات متقاطع



عمودی:

۱- سرور - اشخاص - مپ.  
۲- بازی - پهاور - گنی در دهان  
۳- از بیماریهای سری  
۴- بی اساس - ضربی شبیه به طبل  
۵- ماده قابل انفجار که از ترکیب نیتروگلیسرین با مواد دیگر بدست می آید - از ضامن اشاره  
۶- یکی از دروس - از هنرپیشگان فیلم پارایس  
۷- از مارکهای اتومبیل پایتخت کشوری در امریکای شمالی  
۸- طرف چپ - از عناصر شیمیایی  
۹- از هنرپیشگان وطنی از بلندترین  
۱۰- قتل فیما لیا - از رنگهای اصلی  
۱۱- زادگاه ناپلئون  
۱۲- تک و تنها  
۱۳- نام دیگر ستاره ناپلئون  
۱۴- مخالف دره - هنر  
۱۵- خراب ۱۶- روز بدون میوه - از بازیهای متداول با ورق - تکیه کننده  
۱۷- جانور افسانه ای و موهوم که میگویند زهر کشنده دارد - جنگل  
۱۸- هیچگاه مهربانتر از مادر نمیشود.

افقی:

۱- عبادتگاهها - نسیم جمع شده  
۲- یکی از مواد ۳- بعضی ها بیهوده  
۴- از حروف ندا - باد ملایم  
۵- پایتخت  
۶- از بند رسته و آزاد ۷- پایتخت  
۸- کشوری در اروپای جنوبی - بندر تبه  
۹- کسی که در کارها جدوجهد کند  
۱۰- کمره تر - اسم ترکی - روسیه  
۱۱- در خانم و آقای ۱۲- ضمیر منفعلی  
۱۳- اول شعبه مفرد - از اسماء پسرانه  
۱۴- مرایی پیر و آئین اشتراکی - پول  
۱۵- فلزی ۱۶- پولیتیک فارسی - یکی از ادارات - در ملافتی ها ۱۷- صحبت از اینها نیست - از غلات - از تکیه  
۱۸- کلامهای زنانه - مرع سعادت ۱۹- قلعه ای که مسعود سعد سلمان در آن زندانی بود - بزرگسالان - سکون  
۲۰- چچ فرنگی - شهر و بندر مهم مصر در ساحل مدیترانه ۲۱- مجرای مصنوعی که دو دریا یا دو رودخانه را بهم وصل می کند - ضمیر منفعلی اول  
۲۲- شخصی مفرد ۲۳- پسر کیکاوس - از زدنیهای بیهوده - از اعداد یکرهقی  
۲۴- باری کننده ۲۵- نوعی چاپسمبرترین  
۲۶- شعبه ژاد سید - از شهرها و بنادر روسیه در شعبه جزیره کریمه ۲۷- از مرتجعین - خیابانی در پایتخت - این شیرینی ابدار استسجه وقت ۲۸- کمک کننده - گاهلی - کارگاه فرنگی.

عمودی:

۱- موس خاتم بارانار - قهوه  
۲- رنگی - انگشت ۳- شش - سخت  
۴- از آثار معروف ژان ژاک روسو ۵- تصدیق الهی - رویاه کوچک - از گویهای ایران در شمال غربی فارس  
۶- از کلمات استخوان - معالفت رنگ  
۷- اسم ماده ۸- فیلمی با شرکت جین - سیرک - فعل امراز مصدر رفتن  
۹- به شماره کمتر از اثر معروف ویکتور هوگو ۱۰- مهیا نمودن حرف وارونه ۱۱- در دروس کلاسیک - امریکائی  
۱۲- از مجلات ریاضی - از علامت نفی در اول کلمات - لفظه - کشیش آلمانی  
۱۳- و قائد معروف پرستانی ۱۴- سوخی  
۱۵- پارچه - ایستادگی و پرروئی - هنگام کردن ردن غلات ۱۶- از کشورهای جمهوری در امریکای جنوبی - کاسه  
۱۷- از آن است منتهی کوچکتر  
۱۸- ازادی محبت در تهران ۱۹- برنگ  
۲۰- رنگار - طبقه ستاره شناسی - از عصاه داخلی بدن ۲۱- گل سرخ پیش  
۲۲- از حد - کنار بانو که نشست او را جانشین میکند ۲۳- از قطعات پنجه گانه  
۲۴- از آلات موسیقی قدیم شبیه تار - نربی ۲۵- سود - قاتل - هدایت کننده.

افقی:

۱- از اعمال رسده در چرخه  
۲- سنگ سق - بیش از اندازه  
۳- از علامت نفی در اول  
۴- عربی - دوست قابل اعتماد  
۵- القاب ناگفتنی خارجی ۶- آشیانه  
۷- زورگو - سکونده ۸- امن بری  
۹- به خویش انرا بدنیال خود می کشد  
۱۰- قاتر اسپانیا - گشتی جنگی - ماه  
۱۱- اقیانوس کبیر ۱۲- اصطلاحی در  
۱۳- در شمال - میگویند برادر شمال  
۱۴- در نیمه فیلمهای سینمایی  
۱۵- ن سپی را ایفا می کند - از تکیه  
۱۶- مهیای زنانه ۱۷- کله کوچک - از  
۱۸- و شعراء معروف فرانسه که سبک  
۱۹- یکی را در تاترنویسی بوجود آورد  
۲۰- عا از وقتی که از نخل تجاوز بکند  
۲۱- قاضی کار خنجر را انعام می دهد  
۲۲- رنده - ماه کوتاه - از آثار معروف  
۲۳- حجازی ۲۴- تمام - حسد پرست  
۲۵- شهرهای ایتالیا و مرکز ایالت  
۲۶- اردی ۲۷- بیماری - بچه - مجنه  
۲۸- قضاوت - ساز تیره ۲۹-  
۳۰- ته خارجی - نارس - ویتامینی که  
۳۱- نت اعتقاد خون می گردد - مر است و  
۳۲- نیست ۳۳- مرع سعادت اجتماعی  
۳۴- رند - برادر کمجوبه ۳۵- از حروف  
۳۶- کسی که بالاترین درجه و رتبه را  
۳۷- یکی از رشته های عمیق از دانشگاه  
۳۸- ته باشد از حروف الفباء انگلیسی  
۳۹- از ضامن متصل به قفل ۴۰- نیست  
۴۱- تدویر امنی - مراد از است - پروتستانی.







# سیاره مردده

در نگاه اول به نظر نمی‌آمد که سیاره‌ای ممنوع باشد. تاریک و بی‌زنده‌گی به نظر می‌آمد و نشانه‌ای از آنچه در آنجا بود دیده نمی‌شد. بنابراین تنها سؤالی که به ذهن ما گذشت این بود که ما سقوط کشتی فضایی‌مان در آن چه وقت خواهیم برد.

کنترل کشتی فضایی «تارون» بود. هر سه نفر - لباس‌های ضد فشار را پوشیده بودیم تا اگر سقوط شدید بوده اندیدی به نجات خود داشته باشیم. در آن پوشش‌های ضخیم فلزی، چون آدم‌های آهنی چاق و عجیب در نظرمان می‌آمد.

در آن روز، ما چون گویه‌ای در فضا شناور بودیم. بی‌نهایت بی‌جان و بی‌حس. صدای بی‌ایستاد «فرسول» در گوش ما می‌زد. این صدا، بی‌وقفه و بی‌توقف، بی‌پایان و بی‌پایان بود. این صدا، بی‌وقفه و بی‌توقف، بی‌پایان و بی‌پایان بود. این صدا، بی‌وقفه و بی‌توقف، بی‌پایان و بی‌پایان بود.

ما در فضا شناور بودیم. بی‌نهایت بی‌جان و بی‌حس. صدای بی‌ایستاد «فرسول» در گوش ما می‌زد. این صدا، بی‌وقفه و بی‌توقف، بی‌پایان و بی‌پایان بود. این صدا، بی‌وقفه و بی‌توقف، بی‌پایان و بی‌پایان بود.

ما در فضا شناور بودیم. بی‌نهایت بی‌جان و بی‌حس. صدای بی‌ایستاد «فرسول» در گوش ما می‌زد. این صدا، بی‌وقفه و بی‌توقف، بی‌پایان و بی‌پایان بود. این صدا، بی‌وقفه و بی‌توقف، بی‌پایان و بی‌پایان بود.

ک در دود عیس مایود، آن‌را حس می‌کرد. هنوز به لرزه نینقاده بودیم. نه آنکه به بودیم، بلکه به داستان‌های علمی-تخیلی که استار سروس به ما می‌رساند، اغشایش همواره سایه مرک بر خویش حس می‌گشت و به آن‌ها عادت می‌کردیم.

سیاری از اعضای استار سروس در کرااله کپکشان جان داده‌اند. میان کشتی‌های پژوهشی کوچک، مانی ما، که به سیارات می‌رفتند و در دوسوم آنها سالم باز می‌گشتند. در حوادث مختلف می‌شدند، حوادثی که کار افتادن ژنراتورهای ما و رها کشتی‌مان در فضای بین سیارات، صدای تارون به ما رسید.

چند لحظه دیگر به آن خواهیم رسید. من سعی می‌کنم که آرام فرود آیم، بداندگی هست، بهتر است خود را بخود را به لرزه‌های فلزی به بدنه بستم. در هنگام سقوط، شانس باقی ماندن داشته باشیم. دریل، نگاه می‌کرد که سیدی که مرگب نزدیک می‌شدیم انداخت و گفت: «تارون! این کره را برف‌های عمیقی ده است، به نظر می‌آید که نرم

تارون پاسخ داد: «بله، اما کشتی ما در برف مدهون د شد. بر روی یخ، حتی اگر آن را دیدیم خواهیم شد و هنگامی که دیگری بیاید، ما را پیدا خواهد کرد، ای ما که نخواهد شد. لحظه‌ای به استار سروس افتخار کردم، ما را چنان بار آورده بود که با آغوش استقبال خط می‌رفتیم. اینست آن روحیه‌ای که استار سروس می‌داشت. آن روحیه‌ای که ما را قادر به است» با از دنیای کوچک خود بیرون آوردیم و به دورترین نقاط کپکشان سوس فرستاد. افراد ممکن است بپرسند، اما بیروزی ر سروس بر جهان، ادامه خواهد شد.

دریل، که همچنان به کره سید خیره می‌گشت، می‌گفت: «چیزی به زده سفید دنیای مژگ، چون یکی شتابان به سوی ما می‌آمد، من به ناب کشیده در انتظار اقدام تارون بودم. او تا آخرین لحظه تأمل کرد. آنگاه به نیروی برق را زد. دو ژنراتور باقی ماند. ما غرضی کر کشنده آغاز به کردیم.

این دو ژنراتور، بر بیش از چند لحظه به کار خود ادامه دادند. اما همین چند لحظه ای تارون کافی بود تا از آن غرض سبب نی از بیرون آمدن گاز استفاده کند و به وان ترش. از سرعت سرسام‌آور کشتی برگردان ما نگاه کرد.

فرود آرام در آن لحظه بیش از آنکه مبارات وابسته باشد به شانس بستگی داشت. مگر آدمی توان آنرا ندارد که از تشخیص تفاوت بسیار اندک فاصله و به با بر- با آهسته کردن سرعت فرود سنبه، ما را از مرکز حتمی نجات دهد.

کار بگیری و به دزانی می‌رو سکوپی تبدیل شوی. بحث با تارون بود. یا شاید هم آنقدر بحث در کارش دخالت نداشت که شعورش، پس حال. در یک لحظه کار تمام شد، کشتی فرو افتاد، ژنراتورها خاموش شدند، صدای برخوردی به گوش رسید. و سپس سکوت شد.

کشتی به پیلو روی یخ افتاد، دم کشتی شکسته بود و آن سوراخ افتاده بود، هوای درون کشتی نیز بیرون رفته بود. البته ما چون در پوشش فلزی خود بودیم بی‌بسی نداشتیم.

دو ژنراتور روشن نیز از کشتی جدا شده بود. دریل از نوبدی به امید رسیده بود.

موفق شدیم! هرگز خیال نمی‌کردم که بحث «ما باشد تارون توتک‌خال‌جلیان» به هستی. اما به نظر می‌رسد که تارون از فزادتی اعصاب رنج می‌برد. او بر چون - لمر - بندهای فلزی را بر کرده بود و در لباس گوی ماندش ایستاده بود و به سوراخ‌های بلورینی که در یخ ایجاد شده بودند نگاه کرد گفت: «ما موفق شدیم که خود را برای ادامه زندگی نگاه داریم، اما در صد موقعیتی هستیم.

هنگامی که ما او به نظاره ایستادیم این حقیقت بیشتر رخ نشان داد. این سیاره کوچک در منبأ کپکشان، مرکز ترس سیاره‌ای بود که تا کنون دیده بودیم. تا چشم کار می‌کرد یخ بود و تاریکی بود و سرما بود. یخ از همه‌سو ادامه داشت و دشتی سفید ساخته بود. در اینجا هوا نبود - بی شک آن برف‌های عمیقی که دیده بودیم هوای مسدود بود. بر فراز آن دشت یخ زده، آسمانی تاریک بود. که دو سوم آن خلأ، سیاره بود. در آن یک سوم باقی مانده ستارگان دور دست کپکشان سوس می‌روند و این منظومه در دست در سر کپکشان بود.

تارون کوشزد کرد که: «ژنراتورهای ما کشنده شده است و آنقدر سیم نداریم. تمام آنها را وصل کنیم، فرستنده ما نیز آن قدرت را ندارد که با آن پیامی بفرستیم. هوای درون پوشش نجات نیز به زودی تمام خواهد شد. و سیم ادامه داد: «تنها شانس ما اینست که به اندازه کافی تانالیوم و تریوم و سایر فلزات مورد نیاز را در این سیاره بیابیم و سیم یخ‌هایمان را تجدید کنیم. دریل، رادیو سوند را بیرون بیاور.

رادیو سوند وسیله‌ای بود که ما به کمک آن در سیاره‌های ناشناخته، به وجود فلزات بی می‌بردیم. این دستگاه تنظیم می‌شد و بر توهای مرتضی می‌فرستاد که در صورت برخورد با فلز مورد نظر بازتاب نشان می‌داد. این بر توها موقعیت و فاصله فلز را با دستگاه نیز نشان می‌داد.

دریل دستگاه را بیرون آورد و آن‌را اشت. مگر آدمی توان آنرا ندارد که از تشخیص تفاوت بسیار اندک فاصله و به با بر- با کافی است نیرو را اندکی بیشتر به کار ببرد و از هدف دور گری. و اندکی کتر به

به حرکت درآمد. آنگاه دریل گفت: «یک شانس باور نکردنی! دستگاه نشان می‌دهد که تریوم، تانالیوم و سایر فلزاتی که مورد نیاز ماست به مقدار قابل توجهی وجود دارد. این فلزات درست در زیر یخ‌های زیر یای ماست و فاصله چندانی با آن نداریم!

من حیرت زده گفتم: «بسیار جالب است که چنین واقعیتی را بینیم. زیرا این فلزات معمولاً هم در یخ‌ها نیستند.

تارون با سرعت نقشه‌ها کشید. «باید که را بیابیم تا یخ را سوراخ کنیم. همچنین باید مقداری طناب و یک قرقه برای بالا کشیدن فلزات داشته باشیم. خیلی زود آنچه را که لازم بود فراهم کردیم تا دست به سوراخ کردن یخ‌ها بزنیم.

این دنیای یخ زده، در زیر آسمانی نهی از فضاها کپکشان، سخت‌تر از آنچه تصور می‌کردیم بود. بیش از آن یادداشتی این سخت‌ترین و تاریک‌ترین سیاره منجمد بود.

هر چه زمان می‌گذشت، آن مقدار سازه اندک نیز در پس افق ناپدید می‌شد و سیاره در تاریکی بیشتری فرو می‌رفت. چراغ کریستون را در پیش با داشتیم و در هنگام قدم برداشتن، یاهای فلزی پوشش سنگینی مان بر یخ‌ها می‌خورد و صدا می‌کرد. دریل ایستاد تا بار دیگر مسیر را با رادیو سوند کنترل کند. بالاخره، پس از ساعت‌ها راه‌یابی از روی دستگاه برداشت و به محل اشاره کرد: «اینجا است، در اینجا فلزاتی که می‌خواهیم، در فاصله صد یاتی زیر پای ما است.

به نظر نمی‌آمد که حرفش درست باشد. ما روی قله یک تپه یخی ایستاده بودیم، و از نظر موضع شناسی به نظر نمی‌آمد که مجموعه‌ای از فلزات مورد نظر در آنجا باشد. اما درباره کشفیات دریل بحث نمی‌کردیم. مته الکترونیک را از کشتی به آنجا آوردیم و یک نورافکن قوی نیز در محل نصب کردیم.

تارون مته را به کار انداخت و با تبحر خاص خود به سوراخ کردن یخ پرداخت. مته به سرعت عمل کرد و چون کاردی که بنیر را سرد، یخ را تا عمق صد یاتی به راحتی سوراخ کرد و یاتی ناگهان مقداری جرقه و شعله از سوراخ بیرون زد. وی فوراً دستگاه را خاموش کرد و گفت:

باید به سرعت تشکیل شده از فلزات رسیده باشیم. دریل هنوز شک داشت: «اینطور که رادیو سوند نشان می‌دهد، هنوز هفتاد تا هشتاد پا به محل فلزات مانده است.

تارون توضیح داد: «یاتیون می‌رویم و می‌بینیم. کمه کشید تا طناب را اویزان کنیم. مته را کنار کشیدیم و بر بالای حفره، سه پایه‌ای نصب کردیم و طنابی محکم از رأس سه پایه به دون حفره فرستادیم و آماده باینز رفتن شدیم.

اصولاً می‌بایستی تنها دو نفر از ما با این می‌رفتند، اما به دلایلی هیچک از ما حاضر نبود که تنها در آن تاریکی بر روی یخ باشد، و نیز هیچک از ما حاضر نبود تنها از حفره یاتیون برود. بنابراین هر سه راهی حفره شدیم.

تارون غرض نشان گفت: «رفتار ما بیشتر به بچه‌ها شبیه است تا فضاوردان متبحر. من یادداشتی در مورد وضع روحی خودمان در این کناره کپکشان خواهم نوشت.

دریل ناگهان پرسید: «تقنیک‌های پروتو اندازتان را آورده‌اید؟ همه آورده بودیم. البته هیچ نمی‌دانستیم چرا آورده‌ایم. نوعی قرص سیم سبب شده بود که بدون نیاز حتمی، هر سه خود را سلب کنیم.

تارون گفت: «برایم. اوراکس طناب را امتحان کن و به دنبال من بیا.

دستورش را انجام دادیم و یکی پس از دیگری وارد حفره شدیم و با احتیاط به سوی انتهای آن پیش رفتیم. تنها روشنائی این مسیر را چراغ کریستون که در دست دریل بود ایجاد می‌کرد.

صدای یاتیون رفتیم و ناگهان همه با هم فریاد برآوردیم. زیرا به طبیعت شیشی برخوردیم بودیم که جلو پیشرفت پروتو را گرفته بود. اینجا در زیر یخ یک چینه از فلزی متبلور وجود داشت که پروتو به می‌بایستی راهش را از میان آن ادامه دهد. این چینه در برخورد با پروتو سوخته بود و حفره‌ای در آن ایجاد شده بود. در زیر سوراخی که در آن ایجاد شده بود هیچ چیز نبود. فقط یک فضای خالی بود، فضائی تپه و گشاده.

صدای تارون از هیجان می‌لرزید: «من به این منطقه بد گفتم، اینجا را نگاه کنید!

در مسیر نور چراغ کریستون منظمرای دیده می‌شد که ما را حیرت زده کرد. اینجا، در زیر یخ، یک شش وجود داشت. شش‌های بزرگ که ساختمان‌های عظیم سیمانی آن در زیر نور ضعیف چراغ کریستون به‌طرزی سیم دیده می‌شد. تمام این شش بزرگ را پوشش گنبدی شکلی از آن فلز متبلور در خود گرفته بود و این پوشش وزن برف و یخی را که طی اعصار بر آن فرو افتاده بود تحمل می‌کرد.

تارون، هیجان زده می‌گفت: «مته الکترونیک ما هم یخ و هم پوشش فلزی را سوراخ کرده است. ممکن است این شش مرده میلیون‌ها سال در اینجا پنهان مانده باشد.

تسیر مرده! بله، اینجا شش مرده بود. ما که به آرامی به سوی آن یاتیون می‌آمدیم، هیچ رد یاتی از موجودات زنده در آن نمی‌دیدیم.

چنان‌ها می‌شد. نگاه و سرسرا و پلکان‌های پر از آب. این شش بزرگ ساکت و خاموش بود. اینجا آن‌سوی از هوا نبود. ساکنانی هم نمی‌توانست داشته باشد.

آرام از حفره گذشتیم و یکی پس از دیگری با استفاده از طناب فرود آمدیم و ساکت به‌الاق تگریستیم. آنگاه ناگهان هر سه با هم فریادی از حیرت سر دادیم. چیزی باور نکردنی رخ داده بود.







اتاقی در بیمارستان، دیری از شب گذشته است. سمت راست صحنه پنجره بزرگی است پوشیده با پرده در انتها، تختخوابی است که در آن «آئوی» خفته است. سمت چپ دری است.

**هیکارو:** [بدیبال پرستاری که راهنمایان می کند وارد میشود. پارانی پوشیده و چمدانی با خود دارد. مرد فوق‌العاده خوش قیافه است. آهسته صحبت میکند:] خوابه، نه! پرستان! آره، غرق خوابه.

**هیکارو:** آگه عادی صحت کنم، بیدار نمیشه که ها!

**پرستان:** آگه بخوابی می‌تونی به کم بلندتر صحبت کنی. دوا داره اثر میکنه.

**هیکارو:** [خمشود و بدقت صورت آئوی را نگاه میکند:] خواب که می‌چیه قیافه آرومی داره.

**پرستان:** قیافه‌اش آرومه، حالا **هیکارو:** آره، اما آخرای شب... **هیکارو:** درد میکنه؟ **پرستان:** به درد و خستناک.

**هیکارو:** [نمودارهای تختخواب را میخواند:] «آئوی و اکاباشی. ساعت ۹ بعد از ظهر روز دوازدهم بستری شده... نمیدونم چانی می‌کنه که شیو اینجا بومون؟»

**پرستان:** آره [به سمت چپ در انتهای صحنه اشاره میکند] قواون اتاق.

**هیکارو:** رختخواب و از این چیزها می‌پرستان! آره، می‌بخوابی حالا ببری بخوابی!

**هیکارو:** نه، به کم میوم [بر سندی می‌نشیند، سیگاری روشن میکند] به به سفر اداری رفته بودم که شنیدم مریض شده. میگفتن چندون جدی بیسی اون وقتی کسی رو تو بیمارستان میخوان بونن باید جدی ناشد، مگه نه؟

**پرستان:** رفت اغلب از این جور حمله‌ها داشته. نداشته!

**هیکارو:** این اولین دفعه بیسی. اما اون به سفر اداری می‌بی بود. امروز صبح توستم کارامو زویرام کنم و اونوقت برست هر چه نموت برکنتم، دوری بیشتر نگرانم میکرد.

**پرستان:** می‌شک همیجوره.

**هیکارو:** [از تلفن روی میز رنگ خفنی برمیخیزد] **هیکارو:** [گوشی را برمیدارد و بگوشش میگذارد:] چیزی تمیشتوم.

**پرستان:** اغلب حوالی این وقت شب اینجوری رنگ میزنه.

**هیکارو:** کمونم خرابه، اما اصلا چرا باید تلفن تو اتاق بیمارستان باشه.

**پرستان:** تو هر کدوم از اتاقای این بیمارستان به تلفن می.

**هیکارو:** آخه کربه به مریض تلفن میکنه؟

**پرستان:** برای استفاده خود مریضاسن، پرستارای زیادی نداریم که به همه برسن، و ما از مریض خواستم که در مواقع ضروری با خط داخلی به پرستار بخوان. یا، بفرس، آگه می‌بینی کتاب بخواد خودش می‌تونه به کتابفروشی تلفن کنه، یا خط خارج البته. ما تا تلفنچی داریم که تو سه نوبت کاری رو خط خارج کار میکنن، البته بوقمی که مریض به آرامش کامل احتیاج داشته

باشن هیچ تلفنی پذیرفته نمیشه.

**هیکارو:** و زن من کاملاً آروم نیس؟

**پرستان:** خوابش که می‌بینی دو خط مستقیم از دستپاشو بلند میکنه، ناله میکنه، بدتشو به ایون و اونور حرکت میده. نمیشه گفت که کاملاً آرومه.

**هیکارو:** [عصبانی میشود:] میخوابی بکی تو این بیمارستان...

**پرستان:** تو این بیمارستان ما مسئول خواب دیدن مریضا نیسیم.

**هیکارو:** [پرستان نشانهدانی از بیقراری بروز میدهد:]

**هیکارو:** برای چی آنقدر بیقراری؟

**پرستان:** دلش ختم‌این نیس که دل‌باخته‌ات شدم.

**هیکارو:** [به رغم تمایزش میخندد:] این بیمارستان هر آن خلوتی بنظر میاد.

**پرستان:** تو مردخوش‌قیافه‌ای هستی، میدونی، به شازده جیجی، واقعی! اما مقررات این بیمارستان برای پرستار، بطرز وحشتناکی سخت. ما همه تحت روانکاوی قرار گرفتیم

و عقده‌های جنسی‌مون از این برده شده [دستپاشی را میکشاید] همتون. ترتیب کار جوری داده شده که همیشه می‌تونیم هوسمونو ارضا کنیم. مدیر بیمارستان و دکترای چون در این زمینه خیلی قایلن، هر وقت لازم باشه دوا رو طبق نسخه تجویز میکنن، دوائی که اسهال میکنه، ما هیچوقت ما

همدیگه ناراحتی نداریم.

**هیکارو:** [مجنوب:] جدی می‌کنی؟

**پرستان:** بنابراین می‌بینی که بدون دوا و کاهوی بخصوصی، برای همه کاملاً واضحه که کابوسهای زنت همه از عقده‌های جنسی سرچشمه میگیره. دلایلی برای نگرانی تو وجود نداره، اون باید تحت روانکاوی قرار بگیره [از عقده‌های خلاصی بشه. خواب کردن اون اولین قدم مبالغه‌ش

**هیکارو:** مقصودت اینه که زن من، با این خوابیدنا...

**پرستان:** آره [همچنان بیقرار است] بهین علت که نمی‌تونم به زده از اونچه که دفاقیه بیتی میکنی با مریضا یا، می‌بخشید، یا خونواده مریضا یا ملاقاتیا داشته باشن، موافق نیستی؟ هر کدوم از اونا دبو شهوت، حتی اون ملاقاتی عجیبی که هر شب میاد اینجا...

**هیکارو:** هر شب اینجا؟ به ملاقاتی؟

**پرستان:** آه - گفتش دیکه، از اون شبی که زنت به بیمارستان اومده، هر شش‌ماهه داشته، و همیشه هم دیر وقت، حوالی این موقع، چون این ملاقاتی بیش از اون فارغ بیسی، بس آکید! دفعش کرده بودن که ایشامه ای بیتی نکش، اما تا اومدم نفهم از بروم در وقت...

**هیکارو:** به مرده - این ملاقاتی؟

**پرستان:** خواهش میکنم خیالت راحت باشه. به زن میوه ساله، به زن خیلی تشنگ...

هر آن ممکنه بیداشی شه. وقتی هم میاد من برای به حورده استراحت از فرصت استفاده میکنم، نمیدونم چرا، اما بیش اون که هستم بطرز عجیبی دلم میگیره.

**هیکارو:** چه جور زنی؟

**پرستان:** به خنامن خیلی شیک پوش. از امیون طبقه بالا - این تأثیریه که رو آدم میذاره، میدونی، تا کمال تعجب توخونواده

های اصیلویه که می‌بینی محرومیت جنسی پیشتره... بر حال، طولی نمیکشه که بیداشی میشه [بطرف پیچیه سمت راست

میرود، پرده را بالا میزند] به‌بین، حتی به خونه هم نیس که چراغاش روشن باشه تنها چیزی که می‌بینی دو خط مستقیم از چراغای خیابونه، حالا وقت عشقه. وقت عشق و زرییدن، وقت جنگیدن و نفرت کسریه

بیکار روز که به آخر میرسد جنگ شش شروع میشه. به تلاش خونین‌ترو و شیطانوی تر. شیوهرای شب که شروع لبرددو اعلا

میکشن همین حالا بصدا در میان. زنی! خوابه میریزه، میبیره و دوباره و دوباره بزنگی برمیگرده، و همیشه هم باید به‌یار

بمیره، تا بونه زندگی کنه. این مرد و زفایی که میجنگن، نشانهای سیاه عزاداری و سلاح‌هاشون میزنن، برچسپاشون میسند

خالصه، اما لکدمال شده، چروک‌خورد و گاهی هم آغشته به خونه، طیار، طیار، میکوبه، طبل دارو، طبل شرف و تنگ‌ترو، اونایی که دارن میبرن چه آروم نفس

میکشن، به‌بین، اونایی که دارن میبرن زخم‌هاشونو به گستاخی نمایش میدن، زخمهای دریده و مرکب‌اشونو، بعضی‌ها به صورتهای توکل‌فروخته میبرن، زینت‌شون

تنگه، به‌بین، عجیب نیس که نمی‌تونن روشنائی به‌بینی، اینایی که جلو روت، ردیفی به ردیف، و تا اونجا که چشم کار میکنه، حونه نیسن بلکه قرین، قهرهای ناپاک و متعفن، متاب هر کر روی اون تخته‌سنگیا

نمی‌تابه... در مقایسه با اونا ما فرشته‌ایم، ما از دلای عشق و از وقت عشق بدوری، اونچه که ما میکشیم و اولم گاه بگاه، به تغییر ششایی تو رختخوابه، میس نیس که

چندتا بیمارستان اینجوری ممکنه وجود داشته باشه، اما کافی نیس. پدر هم همیشه اینر میگه...

آه، اومدش، اومدش! با همون اتوبیلی که همیشه سوار میشه، به اتوبیل بزرگ و نقرای، چون میاد که انگار بال داره، و معقول جلو بیمارستان نگهبنداره، به‌بین!

**هیکارو:** مقصودت اینه که زن من، با این خوابیدنا...

**پرستان:** آره [همچنان بیقرار است] بهین علت که نمی‌تونم به زده از اونچه که دفاقیه بیتی میکنی با مریضا یا، می‌بخشید، یا خونواده مریضا یا ملاقاتیا داشته باشن، موافق نیستی؟ هر کدوم از اونا دبو شهوت، حتی اون ملاقاتی عجیبی که هر شب میاد اینجا...

**هیکارو:** هر شب اینجا؟ به ملاقاتی؟

**پرستان:** آه - گفتش دیکه، از اون شبی که زنت به بیمارستان اومده، هر شش‌ماهه داشته، و همیشه هم دیر وقت، حوالی این موقع، چون این ملاقاتی بیش از اون فارغ بیسی، بس آکید! دفعش کرده بودن که ایشامه ای بیتی نکش، اما تا اومدم نفهم از بروم در وقت...

**هیکارو:** به مرده - این ملاقاتی؟

**پرستان:** خواهش میکنم خیالت راحت باشه. به زن میوه ساله، به زن خیلی تشنگ...

هر آن ممکنه بیداشی شه. وقتی هم میاد من برای به حورده استراحت از فرصت استفاده میکنم، نمیدونم چرا، اما بیش اون که هستم بطرز عجیبی دلم میگیره.

**هیکارو:** چه جور زنی؟

**پرستان:** به خنامن خیلی شیک پوش. از امیون طبقه بالا - این تأثیریه که رو آدم میذاره، میدونی، تا کمال تعجب توخونواده

های اصیلویه که می‌بینی محرومیت جنسی پیشتره... بر حال، طولی نمیکشه که بیداشی میشه [بطرف پیچیه سمت راست

هنر عیجه‌ها که دارم کنار بالشت کل شکوفه‌های خاکستری‌رنگی خاره‌های وحشتناک زیادی هم زیر نخیه، و خود کلبا هم به‌عطل

ی پس میدن که همه اتاقو پر ین، حالا داره اون حالت آرامش بیرون کشیده میشه؛ گونه‌های

پس از وحشت میشه [دستپاشی یومد به به شش چین و چروک

ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

یومد به به شش چین و چروک ی به شکل میبسی دراومده، وقتی تو آینه نگاه میکردنظرش

و .... **هیکارو:** دس وردار، خواهش میکنم. **خانم روکوویو:** - لات [سرعت او را می‌بوسد]

**هیکارو:** [عقب میکشد] گفتم دس وردار، خواهش میکنم.

**خانم روکوویو:** اولین دفعه‌ای هم که بوسیدمت، همیجوری، مثل به گوزن ازم رم کردی.

**هیکارو:** آره، درسه، جور خاصی که عاشقت بودم، اونچه بود به کنجکاوی بچگونه‌بود.

تو هم ازش سوء استفاده کردی، بکمونم حالا دیکه فهمیدی مکافات زنی که از کنجکاوی به مرد سوء استفاده میکنه چیه.

**خانم روکوویو:** تو هیچ عاشق من نبودی، داشتی رو من مطالعه میکردی، دس کم، قصدت این بود، نبود؟ چقدر ماه بودی! ایکاش همیشه همونجور بومون!

**هیکارو:** من دیکه بچه بیسم، در واقع سر- برست به خونواده‌ام، خجالت سرت نمیشه؟ اون که اونجا کنار دست خوابیده زن منه.

**خانم روکوویو:** تنها قصد من از اومدن به اینجا این بوده که وظیفه مو انجام بدم، دلای نداره که خجالت بکشم.

**هیکارو:** چه وظیفه‌ای داری؟

**خانم روکوویو:** که مورد عشق تو قرار بگیرم.

**هیکارو:** حواست سر جاشه، خانم روکوویو؟ **خانم روکوویو:** اسم من یاسوکوئه.

**هیکارو:** اما من اجباری ندارم تورو باسم کوچیک صدا کنم.

**خانم روکوویو:** [ناگهان به زانو در می‌آید، بازوانی را بدور زانوهای هیکارو حلقه میکند و گونه‌اش را به آنها میمالد] بیت

التماس میکنم اینشبه سرد باهام رفتار نکن. **هیکارو:** این اولین دفعه‌ایه که می‌بینم عرو رو ریز یا می‌ذار [به خودش] عجیبه،

انکار به انکار که به آدم، سو گرفته، با وجود این نمی‌تونم یاهامو تکرر بدم.

**خانم روکوویو:** من از اون اولش هم غروری نداشتم.

**هیکارو:** باید اینو زودتر اعتراف میکردی، شاید بیتی از اینا اومه پیدا میکرد.

**خانم روکوویو:** تقصیر تو بود که منو جوش نندیدی، نمی‌تونسی بعضی که مدتها بود چشم غرورشونو از دس دادن؟ واضح‌ترین نشونه برای اینکه بعضی به زن غرورشو از دس داده وقتی به که تحکم‌آمیز حری میزنه، به زن همیشه آرزو داره ملکه شه

چون غروری که به ملکه می‌تونه از دس بده از همه بیشتره .... آه، این زانوهای - زانوهای مثل به بالش سرد و سفته. **هیکارو:** یاسوکو...

**خانم روکوویو:** من می‌تونسم رو این بالش بنویسم، به بالش سرد و سفت که هیجوقت گرم نمیشه... بالش خودم، همینکه سرم

بیتی میرسه، داغ میشه، اونوقت همه شبو سرم از دانی بالش به خنکی فرار میکنه، حتی کسی که بونه با پرهنه رو ماسه‌های داغ بیاون راه بره نمی‌تونه رو بالش من

با بذاره.

**هیکارو:** [قاعدی ملایم‌تر] خواهش میکنم مواظب باش، به رحم که میام آدم ضعیفی میشم.

**خانم روکوویو:** حالا میفهمم! آ آئوی هم از رو ترجمه ازدواج کردی! مگه نه؟

**هیکارو:** [او را کناری میزند] اینجوری نتیجه‌گیری نکن [بر سندی می‌نشیند، خانم روکوویو باز هم به پاهایش می‌آویزد و چوکان کربه‌ای گونه‌اش را به زانوهای او میمالد]

**خانم روکوویو:** خواهش میکنم منو طرد نکن. **هیکارو:** [سیگار میکشد] تو مدتها پیش طرد شدی.

**خانم روکوویو:** تو هنوز هم دوسم داری، **هیکارو:** اومدی اینجا که اینو بهم بگی؟ [کنایه آمیز] انگار گفتی که اومدی آئوی رو عذاب ددی.

**خانم روکوویو:** قصد این بود که با به تیر دوستون بزم، خواهش میکنم به سیگار بهم بده.

**هیکارو:** سیگاری روشن میکنم! به به سفر اداری رفته بودم که شنیدم مریض شده. میگفتن چندون جدی بیسی اون وقتی کسی رو تو بیمارستان میخوان بونن باید جدی ناشد، مگه نه؟

**پرستان:** رفت اغلب از این جور حمله‌ها داشته. نداشته!

**هیکارو:** این اولین دفعه بیسی. اما اون به سفر اداری می‌بی بود. امروز صبح توستم کارامو زویرام کنم و اونوقت برست هر چه نموت برکنتم، دوری بیشتر نگرانم میکرد.

**پرستان:** می‌شک همیجوره.

**هیکارو:** [از تلفن روی میز رنگ خفنی برمیخیزد] **هیکارو:** [گوشی را برمیدارد و بگوشش میگذارد:] چیزی تمیشتوم.

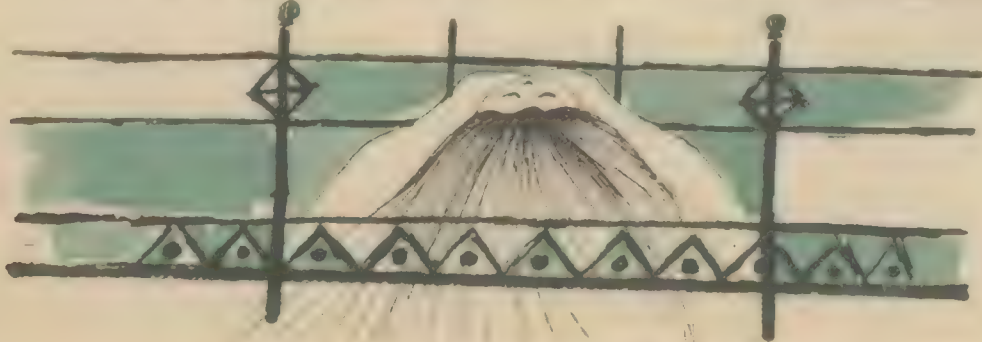
**پرستان:** اغلب حوالی این وقت شب اینجوری رنگ میزنه.

**هیکارو:** کمونم خرابه، اما اصلا چرا باید تلفن تو اتاق بیمارستان باشه.

**پرستان:** تو هر کدوم از اتاقای این بیمارستان به تلفن می.

**هیکارو:** آخه کربه به مریض تلفن میکنه؟

**پرستان:** برای استفاده خود مریضاسن، پرستارای زیادی نداریم که به همه برسن، و ما از مریض خواستم که در مواقع ضروری با خط داخلی به پرستار بخوان. یا، بفرس، آگه می‌بینی کتاب بخواد خودش می‌تونه به کتابفروشی تلفن کنه، یا خط خارج البته. ما تا تلفنچی داریم که تو سه نوبت کاری رو خط خارج کار میکنن، البته بوقمی که مریض به آرامش کامل احتیاج داشته





# روغن ایراندول

از فرمودگی اتو بیسل شاهجوگیری میکند.



دوای، دوائی که همه زخمها و تو به آن شفا میدهد، به دوائی عالیله، اما میدونم تو چهجور آدمی هستی - تو اول دوا رو میدی و بعدش زخمو میزنی، جور دیکه‌ای هم نداره، اول دوا، بعد از دوا زخم، و بعد از زخم هم دیکه دوا می‌دوا... خوب میفهم، من دیکه به پیرزنم، زخمی که شدم سرعت به دختر جونم علاج نمیشم، هر وقت به چنین محبت‌آمیز بهم میکی بدوم از ترس بلرزه درمیداد، میمونم که پشت سر این دوائی محبت چه زخم میبوی در انتظارمه، مدت‌هاست که هر چه کمتر با محبت حرف میزنی بیشتر خوشحال میشم.

**هیکارو:** انکار دیکه قبول کردی که باید عذاب بکنی.

**خانم روکوویو:** هر شب خدا، آفتاب که غروب میکنه، به کم دیرتر یا به کمزودتر، درد پسرانم میاد.

**هیکارو:** باورم نمیشه این قدر تو داشته باشم که باعث عذاب کسی بشم.

**خانم روکوویو:** علتش اینه که جوونی، یکی از همین بوزا، صبح از خواب پا میشی، بی اینکه فکری تو سرت باشه، اونوقت ممکنه همینجور که داری «مکت گردش میکنی، یه‌دهه متوجه بشی که ده دوازده‌هفتا زن، پسون از نظر تو دارن عذاب میکنن و بعد تو، به حقیقت بی میبری که تنها زنده بودن تو، به خودی خود، علتی برای عذاب کشیدن به عده زیادی زنه، و وجودیکه تو نمی‌تونی به بینشون اونا تو رو می‌بینن و دیکه فایده‌ای نداره که روتو از اونا برگردونی، چون مثل به قلعه، رویه بلند، بالای شهر، دیده میشی.

**هیکارو:** چرا این موضوعو کنار نذاریم؟

**خانم روکوویو:** باشه، ک... بذاریم، همینقدر که باز می‌تونم راجع به اینجور چیزا حرف بزنم باید خودمو خوشنیت بدونم.

**هیکارو:** حالا دیکه حونه‌تو به‌وضوح می‌بینم، تو فال کاری پنجه‌های لطفه دوم، نرده‌چوبی بالکن، حالا هیچکی تو اون خونه نیسی، هستی؟

**خانم روکوویو:** نه، حونه خالیه، این همون جاشه که دلم میخواد تا دم مرگ با تو توفش زندگی کنم.

**هیکارو:** تا دم مرگ؟ تو نباید از به همچی چیزای نامطمئنی حرف بزنی، کی میدونه - «ممشه فردا بهیریم، مثلاً فرض کن همین حالا قایق چیه شده...»

**خانم روکوویو:** قایق چیه شده! می‌دونم چرا به قایق برات تحریرم که دوری چیه بشه؟ حتماً غلتمو از دس داده بودم.

**هیکارو:** [دیرک قایق را تکان میدهد] بهین! داره چیه شده! «خانم روکوویو دستپاشی ۱ نه دور کردن هیکارو حلقه میکشد، همدیگر را در آغوش میکشد»

**صدای آتوی:** [خفیف و دورست] کمک! کمک!

[باشنیده شدن صدای آتوی، سایه او، که بر ناختواب پیماری بخود می‌پسند، با دستپاشی از هم گشوده بر بادیان قایق ظاهر میشود]

**هیکارو:** انکار به صدائی بود، تو نشنیدی؟

**خانم روکوویو:** نه، حتماً به شمال بوده، روزا وقتی دریاچه آرومه، صدای زوزه شمالا رو که از کوه تا اینجا از رو آب رد میشه، می‌تونی بشوی.

**هیکارو:** دیکه نمیشنوم.

**خانم روکوویو:** نمیدونم چرا باید هر چیزی

به سمت چپ و به سمت راست داشته باشه، حالا من سمت راست تو وایسادم، متعین اینه که قلبت خیلی ازم دوره، اما اگره بیام به سمت چپ، اونوقت دیکه نیرخ راستو نمی‌تونه بهینم.

**هیکارو:** تنها کاری که می‌تونم بکنم اینه که به گاز تبدیل بشم و بصورت بخار در بیام.

**خانم روکوویو:** آره، وقتی سمت راست هم به اونجه که سمت چپه حسودیم میشه، حس میکنم افکار به هر باید اونجا تسته باشه.

**هیکارو:** [حرف می‌کنه که یعنی به یکسوی قایق خم میشود و به آب دست می‌زنه] دریاچه تنها چیزیه که سمت چپ منه، چه دس سردی داره... نگاه کن! [دست خست‌را به او نشان میدهد] تقریباً یخ زده، و این تازه اول پائیزه.

[از پشت بادیان ناله‌ای شنیده میشود]

**هیکارو:** این چی بود؟

**خانم روکوویو:** چی؟

**هیکارو:** موسم بونوم، انکار یکی داشت ناله میکرد.

**خانم روکوویو:** [بدقت گوش میدهد] صدای چیرچیر دیرک.

**هیکارو:** ناد تغییر جهت داده، مکه نه؟ [با حرکتی که افکار بادیان را مرتب میکند] حالا دارم نی‌های ساحلو که تو باد خم و راس میشن واضح می‌بینم، ناد داره رو سطح دریاچه چین میدازه.

**خانم روکوویو:** آره، مکه نه؟... داشتم فکر میکردم اگر تو عاشق زنی میشدی که کلی از من جوونتر و قشنگتر بود و باهاش ازدواج میکردی...

**هیکارو:** خب؟

**خانم روکوویو:** کونم نکنم می‌کردم.

**هیکارو:** [میخندد] خوبه.

**خانم روکوویو:** نمیدرم، اما بگومتم حتماً میکشتمش، حتی زده هم که بودم، روحم جسمم ترک میکرد و میرفت که عذابش بدو، شبح زندگام آزارش میداد، عذابش میداد، شکنجه‌اش میداد و دس رو نمیداشت تا اونو میکشد، و اون موجود فلک‌زده، از دس روح خینی که هر شب تو حشش لونه میکرد، چون میسپرد.

**صدای آتوی:** [خفیف و دور دست] کمک! کمک!

**هیکارو:** باز همون صدا، چی ممکنه باشه؟

**خانم روکوویو:** بادیونه که داره نو باد بریزه، صدای آتو.

[سایه آتوی که دستپاشی را با بی‌تابی تکان میدهد به وضوح بر بادیان متمسک میشود]

**صدای آتوی:** [این بار تقریباً بلند] آه‌ها آه‌ها کمک! کمک!

**هیکارو:** [وحشت‌زده] مطمئنم که به صدائی شنیدم.

**خانم روکوویو:** جمع به چوجه بود که خرخره‌شو به شمال جوییده، ناد اونو از ساحل به اینجا آورده، معلومه که خیلی نزدیک شدیم.

**هیکارو:** بهترسم کسی داره غرق میشه.

**خانم روکوویو:** غرق میشه؟ کی داره غرق میشه؟ اگر کسی داره غرق میشه مائیم!

**صدای آتوی:** [به وضوح] کمک! کمک! کمک!

**هیکارو:** این آتوی‌ها!

**خانم روکوویو:** [میخندد] نه، به چوجه‌س.

**هیکارو:** مطمئنم که این صدای آتوی‌یه.

**خانم روکوویو:** ترکم نکن.

بائین بود، اوایل بائین بود، اومده بودی که منو تو خونه‌ام، کنار دریاچه، ببینی، منم برای دیدن تو، با قایق بادیونیم، تا اسکله اونطرف ایستگاه اومدم... روزوشون قشنگی بود، دیرک قایق به آرومی چیرچیر میکرد و قایق...

**هیکارو:** بادیون بالای قایق...

**خانم روکوویو:** [بخشونتی ناگهانی] مخالف طبیعت نیسی که تو به جور خاطره باهام شریک بشی؟

**هیکارو:** به جور نیسن، تصادفاً بهم بودیم، همین.

**خانم روکوویو:** اما تو به قایق بود، بادیون بالای سرمون دیوونه‌وار بریز میزد، آه، اگره اون بادیون باز هم اینجا بودا اگره باز رو سرمون فرار میکرد!

**هیکارو:** [به پنجره خیره میشود] اون نیسی که داره از اونورا میاد!

**خانم روکوویو:** اومدش!

[موزیک خارق‌العاده، از سمت راست، قایق بادیانی بزرگی بروی صحنه می‌لغزد، به‌وقار یاک تو پیش می‌آید، بین آن دو و تختخواب توقف میکنه و چونان حالتی تختخواب را پشت خود پنهان میکنه، هیکارو و خانم روکوویو رفتاری چنان دارند که گویی سوار بر قایق‌اند]

**خانم روکوویو:** رو دریاچه‌ایم!

**هیکارو:** چه نسیم!

**خانم روکوویو:** این اولین دفعه‌س که به خونه بیلاتی من اومدی، مکه نه؟ خونه کنار دریاچه پای کوه، طولی نمیکشه که پشت اون درختپای انبوه، سقشوی می‌تونی بهیسی، به سقف سبز رنگ باخته، هوا که تاریک میشه، شمالا دور و بر خونه برسه می‌زنی، آره، و تو صدای زوزه‌شونو از نو کوه‌ها میشنوی، هیچوقت صدای زوزه به شمالا شنیدی؟

**هیکارو:** نه، هیچوقت.

**خانم روکوویو:** اشک میشوی، و صدای جیع به چوجه‌رو قبل از مردنت، موقعی که به شمال خرخرشو میشکافت.

**هیکارو:** دلم نمیخواد باین زودیا همچی صداهائی رو نشنوم

**خانم روکوویو:** مطمئنم که از باغچه‌ام خوشتم، معطلم، بهار که میشه، دورتا دور چمن جعفری سبز میشه و همه باغچه رو با به بوی خوشی پر میکنه، بعد، بارون بهاری که میارده باغچه زیر آب میره و کاملاً لایذید میشه، و همینجور که آب از تو علفا بالا میاد، گلپای ادریسی رو می‌بینی که غرق میشن، هیچوقت به کل ادریسی رو در حال غرق شدن دیدی؟ حالا پائیزه و انبوه جشده‌های کوچولو از روی نی‌های تو باغچه به‌روز در میان تا مثل مورچه که رو به، رو سطح آب دریاچه لیز بخورن.

**هیکارو:** اون خونه توه اونجا، مکه نه؟

**خانم روکوویو:** آره، اونکه سقش سبز رنگ باخته‌س، شا، علت غروب آفتاب، از ساقط خنثی دورتری می‌تونی تشخیص بدی، سقش و به‌جمله‌اش برق می‌زنه و نور، مثل به چراغ دریائی از راه دور خونه رو تبتون میدی، [مکت] چت شده؟ حرفی نمیزنی.

**هیکارو:** [به آرامی] احتیاجی به حرف‌زدن نیسن.

**خانم روکوویو:** شنیدن حرفهای تو برام





زیر نظر: لیلی گلستان



## چند کلمه‌ای با نوجوانان

که برای سرگرمی شما تهیه دیده‌ایم. \*  
\* کلتسیون. از نوجوانانی که به \*  
\* جمع آوری اشیاء مختلف مثل \*  
\* تمپر، برگه، گل، کبریت، اسکناس، \*  
\* سکه و غیره... علاقه دارند خواهش \*  
\* می‌کنیم برای ما نامه بنویسند و آدرس \*  
\* و شماره تلفن (اگر دارند) و نوع \*  
\* شغلی را که جمع می‌کنند برای ما \*  
\* بنویسند تا به اتفاق مکاس مجله به \*  
\* دیدن مجموعه‌شان برویم و اگر آن را \*  
\* جالب دیدیم درباره‌اش در صفحه‌مان \*  
\* مطلبی بنویسیم.

روزنامه‌های دیواری مدارس، \*  
\* از نوجوانانی که سردبیر و یا نویسنده \*  
\* روزنامه دیواری مدرسه‌شان هستند \*  
\* خواهش می‌کنیم به آدرس تماشا با ما \*  
\* تماس بگیرند تا به دیدن روزنامه‌شان \*  
\* برویم و مصاحبه‌ای با هیأت تحریریه \*  
\* شان انجام دهیم. \*  
\* نوجوانان! از شما خواهش می- \*  
\* کنیم که در تهیه برنامه‌های قشنگ با \*  
\* ما همکاری کنید و اگر کمبودی در \*  
\* صفحه‌تان می‌بینید برایمان بنویسید، \*  
\* از همه‌تان متشکریم.

عید و تعطیلات تمام شد و دوباره \*  
\* درس و مشق و امتحانات، که انشاءالله \*  
\* در تمام آن‌ها موفق شوید. \*  
\* بهار آمد و همه چیز را عوض \*  
\* کرد، هوا را، گل‌ها را و تماشای \*  
\* نوجوانان را! ما سعی کرده‌ایم از این \*  
\* شماره مطالب تازه‌تری را به صفحه‌مان \*  
\* بیفزائیم. \*  
\* جدول یکی از قسمت‌هایی است



## سیزده بدر و بازی دستمال

بچه‌های خوب، روزهای مرشار \*  
\* از شادی عید نوروز گذشت و روز \*  
\* سیزده فرا رسید، از قدیم قدیم، در \*  
\* چنین روزی همه اقرباد خانواده، از \*  
\* کوچک و بزرگ به‌کوه و دشت می‌روند \*  
\* تا نخستین سیزده را بدر کنند، برای \*  
\* همین از یکی دو روز قبل در تدارک‌اند \*  
\* که خوراکی، شیرینی و آجیل و وسایل \*  
\* بازی را تهیه کنند، و قتیقه آفتاب \*  
\* روز سیزده از شرق طلوع کرد، راه \*  
\* بیفتند، سیزدهایی را که برای سال \*  
\* نو سیز کرده‌اند از خانه بیرون برند \*  
\* و کوزه‌ها را بشکنند و در کوه دشت \*  
\* جانی مناسب بپایند و پیام را پهن \*  
\* کنند. در این روز بزرگترها به‌گفتگو \*  
\* مشغول می‌شوند و بچه‌ها برای خود \*  
\* عالمی دارند، قلناب ضخیمی با خود \*  
\* می‌آورند و به‌درختان بلند می‌پندند و \*  
\* به‌نوبت تاب‌بازی می‌کنند و یابازیهای \*  
\* دیگری چون قایم‌موشک، گوشه‌بازی \*  
\* گرگ و گله، اگر دوکر، موش‌وگره‌بو \*  
\* توب‌بازی... و میدورنید که جست‌وخیز \*  
\* کوچولوها هیچوقت تمامی ندارد. بعد از \*  
\* ناهار، بازهم بازی شروع می‌شود و \*  
\* بزرگترها نیز فکر کرده‌زدن سیزده‌ها \*  
\* می‌افتند، تا تیت پاک خود را با خندار \*  
\* میان گذارند، غروب روز سیزده وقتی \*  
\* آفتاب نزدیک به‌غروب کردن است، همه \*  
\* بازوبندیل را جمع می‌کنند و بسوی \*  
\* خانه راه می‌افتند تا برای روز دیگر \*  
\* خود را آماده کنند. حالا که با مراسم \*  
\* سیزده کسی آشنا شدید، طرز اجرای \*  
\* یکی از بازیهای سرگرم‌کننده را \*  
\* براتون تعریف می‌کنم که اسمش \*  
\* «بازی با دستمال» است. همه بچه‌ها به \*  
\* دودسته مساوی تقسیم می‌شوند و مقابل



آذر آریان، دانش‌آموز کلاس \*  
\* اول دبستان این شعر قشنگ را گفته \*  
\* است:

## باغچه

می‌کارم گل \*  
\* در توی باغچه \*  
\* می‌پاشم آب \*  
\* بروی آن \*  
\* ماه دیگر \*  
\* باز می‌شوند گل‌های باغچه \*  
\* از همه رنگ \*  
\* ...

می‌ریزم گل \*  
\* در توی سبد \*  
\* تا بدم به‌مادرم \*  
\* مازم میشود خوشحال \*  
\* از دیدن گهای قشنگ



## درباره گربه‌های اشرافی



هم مانند همه چیزهای \*  
\* اشرافه‌ای کسانی است که هر \*  
\* کیدی از ساختن آن را به‌پسند \*  
\* دار

همی يك هنر دسته‌جمعی \*  
\* اسی برای آنکه فیلم ساخته‌شود \*  
\* و رده سینما به‌نمایش درآید \*  
\* اشرافه‌ای روی آن کار می‌کنند \*  
\* مثلاً دان، فیلمبردار، صداپرداز، \*  
\* نور، دکورساز و عده‌ای دیگر، با \*  
\* آید می‌بینیم که سینما چقدر با \*  
\* هنر دیگر مثل نقاشی که یک‌نفر \*  
\* روکار می‌کند تفاوت دارد. \*  
\* نما هم مثل يك كتاب یا يك \*  
\* تاناشی بیان‌کننده عقیده سازنده \*  
\* پاگان آن است همانطور که \*  
\* پل یا يك نویسنده، میخواهد \*  
\* این فیلم زندگی يك گربه رایه

به‌بچه کوچکش نشان میدهد که در \*  
\* خانه زن ثروتمندی زندگی میکنند. \*  
\* اما «ادگار» نوکر بدجنس این زن \*  
\* ثروتمند برای بدست‌آوردن ثروت \*  
\* خانمش می‌خواهد گربه‌ها را از بین \*  
\* ببرد. اما با تمام تلاشی که برای از \*  
\* بین‌بردن گربه‌ها می‌کند به‌نتیجه نمی- \*  
\* رسد و گربه‌ها توسط يك گربه خوب \*  
\* بنام «اومالی» که عقیده دارد ادسا \*  
\* بسیار بد هستند به‌خانه برمیگردند. \*  
\* در این نوع فیلمها به‌چیزی که \*  
\* باید بیشتر توجه کنیم اینست که این \*  
\* حیوانات همه ساخته دست نقاشانی

هستند که ماهها شاید هم سالها روی \*  
\* آنها کار کرده‌اند؛ گربه، غاز، سگ \*  
\* یا حیوان دیگری هیچگاه مثل ما انسان‌ها \*  
\* حرف نمی‌زنند. ولی سازنده فیلم \*  
\* کارتون برای آنکه به‌تماشاچی‌بشپاند \*  
\* که حیوانات چه میخواهند یا به‌چه \*  
\* چیزی فکر می‌کنند با کمک حرف‌زدن، \*  
\* کار را آسان می‌کند.

در فیلم گربه‌های اشرافی ما \*  
\* می‌بینیم که گربه‌ها بخاطر مهربانی \*  
\* صاحبشان فکر می‌کنند همه آدم‌ها خوب \*  
\* هستند در حالیکه «ادگار» نوکر بد \*  
\* جنس برای بدست‌آوردن ثروت خانمش \*  
\* گربه‌ها را می‌زدند. اما «اومالی» یعنی \*  
\* همان گربه‌ای که به‌گربه‌ها کمک می- \*  
\* کند تا به‌خانه‌شان برگردند نظر خوبی \*  
\* نسبت به‌آدم‌ها ندارد. چون هیچوقت \*  
\* انسانی که باو مهربانی نکرده است. \*  
\* «اومالی» يك گربه ولگرد است و \*  
\* گربه‌های ولگرد همیشه مورد بدرفتاری \*  
\* آدم‌ها قرار می‌گیرند. ایا این رفتارها \*  
\* آدم‌ها نسبت به‌حیوانات ضعیفی مثل \*  
\* گربه درست است؟ اگر کمی فکر کنیم \*  
\* خواهیم فهمید که رفتار درستی نیست. \*  
\* فیلم گربه‌های اشرافی بارنگ- \*  
\* آمیزی بسیار قشنگ که برای بچه‌های \*  
\* خوب بسیار سرگرم‌کننده است در کمپانی \*  
\* والت‌دیسنی که سازنده فیلم‌های کارتون \*  
\* است تهیه شده است.

## کارتون این هفته

اسم این‌فای ملوان پایای است، \*  
\* و فقط موافقی پر قدرت می‌شود که \*  
\* اسفنج بخورد؛ و وای به‌وقتی که \*  
\* اسفنج نخورد!... \*  
\* پایای قهرمان يك سری از \*  
\* فیلمهای کارتون است که بین همه \*  
\* بچه‌های دنیا معروفیت زیادی دارد. \*  
\* حتما او را در تلویزیون دیده‌اید.



## هوسبیتی

سال است با گروه کودک همکاری می- \*  
\* کنند تهیه کرده و درباره آن می‌گویند: \*  
\* وارپته القبا که در آن خوانند \*  
\* و نوشتن از طریق تلویزیون به‌بچه‌ها \*  
\* یاد داده می‌شود، طرح کاملی است از \*  
\* نمایش عروسی که برعکس کارتون \*  
\* که بصورت فیلم ساخته می‌شود، روی \*  
\* نوار ضبط خواهد شد چون بچه‌ها \*  
\* عروسک را بیشتر از هر چیزی دوست \*  
\* دارند از یادگرفتن پوسپله آن لذت \*  
\* بیشتری می‌برند. برای اجرای این \*  
\* وارپته روی بدن بازیگران را نقاشی \*  
\* می‌کنیم و فضای خالی سیاه می‌شود \*  
\* بعد، در اثر حرکت بازیگران نقش‌ها \*  
\* به‌حرکت درمی‌آید و داستان را تعریف \*  
\* می‌کنند، در هر برنامه یکی از حروف \*  
\* فارسی را نمایش می‌دهند، حروف را \*  
\* تقسیم کردیم، حرفهای بی‌صدا خانم و \*  
\* حرفهای باصدا آقا هستند، داستان \*  
\* اینطور شروع می‌شود که خرسی از \*  
\* جنگل، کلید گنج پراز پول طلا و نقره \*  
\* را برای بچه‌ها می‌آورد و وعده میدهد \*  
\* هرکس بتواند رمز ساختن کلید را پیدا \*  
\* کند می‌تواند صاحب گنج شود، آنوقت \*  
\* يك‌يك حروف که از «ا» آغاز می‌شود \*  
\* وارپته می‌دهند و اسمی که با آن حرف \*  
\* ساخته می‌شوند مزایای خود را تعریف \*  
\* می‌کنند. وقتی که با حرف «ی»، ۲۷ \*  
\* حرف فارسی معرفی شدند شکل‌کلیبی \*  
\* را می‌گیرند که با آن می‌شود در گنج \*  
\* پراز پول طلا و نقره را که خرس وعده \*  
\* داده باز کنند.



مسعود بهید - تهیه‌کننده وارپته القبا

برای بچه‌ها يك خبر تازه داریم: \*  
\* برنامه جدیدی بنام وارپته القبا که از \*  
\* اواخر فروردین ماه پیش خواهد شد، \*  
\* این برنامه را مسعود بهید از تهیه- \*  
\* کنندگان باتوق که مدرسه عالی سینما \*  
\* و تلویزیون را پایان رسانده و دو \*  
\* وارپته القبا.



## «کوپلیا» بر صحنه رودکی

باله «کوپلیا» در سه پرده، بار دیگر در فرودین، در تالار رودکی بروی صحنه میاید. طراحی این باله که براساس موسیقی «لئودلیپ» تنظیم شده، از «اناهیتون» است، و در آن «فیلیا کرن»، «مارگرت سقایاشی»، «هایده چنگیزیان»، «جستید سقایاشی» و رقصندگان دیگر سازمان باله ملی ایران، می رقصند.

باله «کوپلیا»، نخستین بار در ۱۸۷۰ در اپرای پاریس با طراحی «ارتور سن لئون»، بروی صحنه آمد. داستان این باله براساس افسانه «هولسان» به نام «دختری با چشمان مینایی» بنا شده است.

«اناهیتون» طراح این باله، دومین بار است که به ایران می آید. وی نخستین بار در سال ۱۳۴۹ باله «ژیزله» را برای تالار رودکی طراحی کرده بود. «هیتون»، از بیان گذاران باله، «سازولز» است که بعدها به باله «کانت کارین» پیوست و نقش هایی را در باله های «آئینه جادوگردان»، «هاسند» و «عروسی خون»، ایفا کرد. «هیتون» پس از «مارگرت فونتین» از جمله بهترین بازیگرهای رویال باله است.

«اناهیتون»، ضمن سفرهای خود در جهان با افرادی چون «رابرت حلبی»، «جان فیلد»، «مایکل سامز» و «دونالد مک لری»، برنامه های موفقیت آمیزی عرضه کرد. وی به علت جراحات زانویش در یک اجرای باله ناچار به ترک صحنه رقص شد و تنها به طراحی باله پرداخت.

لئودلیپ، هنگام «کوپلیا» در ۱۸۲۶ در «س ژرمن دووال» فرانسه به دنیا آمد و سال ۱۸۹۱ پس از ازدیث به ۵۵ سال زندگی در پاریس بزرگوار زندگی گشت.



فیلیا کرن (رقصنده میهمان از لندن)



## شاهکار یوجینی بر صحنه

نقش نخستین را به عهده دارد.

«یوشیو آویاما» هنرمند ژاپنی و کارگردان اپرا، تحصیلات موسیقیش را در زمینه های رقص و اپرا در اروپا و ژاپن به پایان رسانیده و تاکنون به عنوان کارگردان اپرا، چه در کشور خود ژاپن و چه در سایر کشورهای جهان از جمله آمریکا، آناری برچته بروی صحنه برده است. وی به خاطر شرکت در جشنواره ها و تالارهای مشهور و اجرای اپرا در این صحنه ها، جایزه های متعددی دریافت کرده است که از جمله باید از تقدیرنامه اپرای متروپولیتن نیویورک

یا اجرای اپرای مادام باترفلای نام بر آترین گرفته درباره این اپرا «یوجینی»، در بازگو کردن «بشری در اپرای مادام باترفلای» دیگر ابراهایش موفق شده است. و اوایل قرن بیستم از سلف، تکنیک و م راجتماع مشرب زمین به خشم آ به شرق زمین رو آورد و به ویژه بهشت های مردم آن در علاقه خاصی «باترفلای»، شاهکار «یوجینی»



## گل هایی چشم فریب

«اسفندیاری» خیال آن ندارد که با روح به دنیا نازام و اشفته ذهنیت و ضمیر ناخودآگاه تماشاگر را به شکفتن آورد، اینست که بهتر میداند از دنیای چشم فریب و گاه آراسته عینیت سخن بگوید. گل هایش و چشم اندازهایش، حوزه های گسترده رنگی را در برابر تماشاگر می گذارند. «اسفندیاری» نقاشیهای دوران پیشین خود را نیز در این نمایشگاه به تماشا گذارده است، که از آن میان تنها تابلویی که یاد دوران آبی «پیکاسو» را در خاطر می آورد، نشان از قلم سبزی تند و گیرا و پخته او میدهد و دیگر تابلوها، یکسره مایه های خام گواه از تجربه های نخستین نقاشاند.

## انسان های مثله شده حلیمی

«محمدحسین حلیمی» با عاشورای محتر خود، نوعایی در تالار سیحون آفرید. نقاش جوان تازه خاسته، نشان داد که شناخت و آگاهی بر عوامل سنتی و بومی ایران به یک تجربه گر ناآزوده نمی ماند، بلکه به هنرمندی آگاه و متفکر شباهت دارد. رنگ هایش که بوی خون را به مشام می آورد، در آئینه اندام های انسان های مثله شده، شور و هیجان برمی انگیزد. «حلیمی» درونمایه یی را از میان سنت های اصیل این مرز و بوم برمیگزیند و با فرمی دلچسپ و زنده، می آمیزد و تماشاگرش را میبوت می سازد. او روح رنگر را به خوبی شناخته و از آن به مهارت سود جسته است. «حلیمی» نقاشی است آگاه که قلم تند و گویایش بتواند شناخت آگاهانه اوست از جامعه و مرزهایش.

## تقدی بر کسرت ارکستر سنفونیک تهران

پنجمین سنفونی بشپون بدون شک یکی از مشهورترین و پراچرا ترین آثار ارکستریست. گاهی بنظر میرسد که این سنفونی را آنقدر شنیده ایم که شنیدن مجدد آن دیگر جایز نخواهد بود. ولی وقتی موقعیت، یاز پیش میاید و یکبار دیگر آنرا می شنویم نه تنها لذت می بریم بلکه یاز از استحکام ساختمانی اثر و قدرت بیانی آهنگساز متحیر میشویم. این سنفونی نمونه ی باارزیت از مهابرت بشپون در ترکیب اثری عظیم و جسورانه بر اساس مواد اولیه ای که فی النفسه ساده و مختصر است. همین اقتصاد بشپون در انتخاب مواد اولیه و موفقیت او در ترکیبی که از آن بوجود می آورد معرف یکی از جنبه های تنوع این آهنگساز بزرگ است.

ارکستر سنفونیک تهران برهبری حشمت سنجری این سنفونی را با اهتمام قابل ستایشی در روز شنبه ۲۴ اسفند در تالار رودکی اجرا نمود. این ارکستر سنفونی ۵۰ را بارها اجرا کرده ولی چنین بنظر رسید تاکنون باین روانی و پیوستگی اجرا نکرده است. مخصوصا اجرای موسمان دوم تمیز و درست بود و ارکستر صدائی پخته و راحت داشت.

کسرت با اوورتور امپراتوری اثر موتسارت شروع شد. اینجا هم آقای سنجری ارکستر خود را با تسلط و روانی اداره نمود. ولی در اجرای کنچرتو برای ویلن و ارکستر اثر چایکوفسکی عدم هماهنگی بین ارکستر و تکنواز آشکار بود و تصور می رود نداشتن تمرین کافی دلیل منطقی آن باشد چون قسمت ارکستری این کنچرتو، اتفاقا، چندان مشکل نیست.

موسمان اول خیلی محتاطانه اجرا شد و فاقد هیجان و درخشش بود. موسمان دوم حزن و ملایمت خود را در برداشت ولی در موسمان سوم مهم توافقی بین ارکستر و تکنواز زیاد بود و با تغییراتی که این موسمان از نظر تمپو بخود میگیرد لحظات ناموزون بسیار بود. تکنواز در این کنچرتو ویولنیست مشهور آرژانتینی، ریکاردو ادونوفس بود. این هنرمند از مشاهیر ویلن در جهان امروز است و سالیانست در صحنه های کنسرت در تمام جهان با موفقیت ظاهر گردیده است. ادونوفس قطعاً این کنچرتو را بارها بهتر از آنچه در تهران ارائه کرد اجرا نموده است. البته نوازندگی او در سطح املا بود ولی بطور کلی قدری بی رنگ و توأم با مقدار قابل ذکری نت فاش بود. ویولنی که ادونوفس بروی آن اجرا نمود ساز فوق العاده خوش صدائیست. این ویلن از ساخته های سازنده معروف قرن هجدهم، گوارنری بود، و واقعا صدای سحرآمیزی دارد. «ف»



# کشور پادشاهی متحد عربی چهره خاور میانه عربی را دگرگون میکند

از: دکتر منصور مصلحی



فلسطینی ها چاره ای جز پذیرفتن طرح ملک حسین ندارند



طرح ملک حسین که سوا یکی دو نکته اش از جمله مثبت ترین اقدامات در جهت رفع بحران خاور میانه عربی است، در آخرین روزهای سال ۱۳۵۰ و اولین روزهای سال جدید، یکی از خیرسازترین مسائل سیاسی جهان بود.

سازمان آزادی فلسطین - که بیشک نماینده اکثریت فلسطینی ها نیست - اتحاد جماهیر عرب، عراق و الجزایر با کلماتی چون «خیانت»، «سرپیردگی»، «توطئه» و... بدون ذکر دلایل منطقی طرح پادشاه اردن را رد کردند و چند کشوری که به دفاع از آن برخاستند - عربستان، تونس، آمریکا، شوروی - از بیم مخالفت اعراب خیلی نرم و در پرده نقشه تشکیل «کشور پادشاهی متحد عربی» را «قابل مطالعه» اعلام کردند.

طرح ملک حسین نکته تازه ای در بر ندارد و اجرای آن - جز در مورد اورشلیم که عربی گردش برای اسرائیل ناممکن است - خیلی آسانتر از عملی کردن طرح «کشایش ترعه سوئر» است.

پیش از ارزیابی این طرح و بررسی روابط درونی اردنی ها و فلسطینی ها، نکات اصلی پیشنهاد ملک حسین را باز نویس می کنیم. پادشاه اردن در آخرین چهارشنبه سال ۱۳۵۰ در عمان در برابر پانصد تن از شخصیت های اردنی و فلسطینی اعلام کرد که قصد دارد اردن پیش از تجزیه را - یعنی شرق و غرب رود اردن را که اینک بخش غربی در اشغال اسرائیل است - در چهارچوب یک فدراسیون زنده کند و راه بردیگر بخش های فلسطین - نظیر غزه - بعد از خروج نیروهای اسرائیلی، برای پیوستن به این فدراسیون باز خواهد بود.

در میان سرزمین های اشغال شده اعراب تنها غزه است که می تواند به فدراسیون پادشاهی متحد عربی پیوندد و اگر دو نظر آوریم که اسرائیلی ها مقدر در این باریک ساحلی عرب نشین سرمایه گذاری کرده اند، در میابیم که پیوستن غزه به مصر مقدور نیست و این سرزمین تنها در یک حکومت فدرال می تواند به اردن پیوندد، آن هم به این شرط که روابط اقتصادی و سیاسی ویژه ای با اسرائیل داشته باشند. پس پیشنهاد ملک حسین تنها راه باز ستاندن غزه است و در غیر این صورت غزه در دست اسرائیل باقی خواهد ماند.

اما تردیدی نیست که اسرائیل

هیچ از اورشلیم را به اعراب واگذار کرد و فقط ممکنست ادار شهری بخش عرب نشین آن براب واگذار این ایالت فلسطیون در نهایت امر شامل غر اردن، غزه و بخشی از بلندولان باشد.

ملک حسین اگر به اجراء در - را از غزه، سوریه را از - سازمان آزادی فلسطین را از بر «فلسطین دوزی» و یمن و یهودی محروم می کند و یمن نمی تواند از جانب اینان مورد قرار گیرد. گذشته از این ارجح ملک حسین فقط هنگامی مقادیر بود که اسرائیل آن را کارد. در اینجا باید به این نکته ادا که برای ملک حسین مقدور نیو طرح خود را بدون اشاره به اورشلیم ارائه دهد و این نکت که اسرائیل نمی پذیرد. راه اینجا باقی می ماند به عقیده یحییان ایجاد موقعیتی خاص برنلیم است، نظیر وضعی که رسیدن معنا که این شهر می- تونفت اسرائیل باقی بماند. آ.م. پایتخت ایتالیاست و اما کن متلامی و بخش عرب نشین در مستقل باشد، نظیر وگه واتیکان دارد. شاید اردن ول هم روی چنین طرحی با یوافق کرده اند.

زمانه های عربی وجود یک ترممانه میان اردن و اسرائیل را قانند و «المعره» نکات این تم ذکر کرده است:

۱. اردن و اسرائیل قرارداد ویندند و روابط عادی میان در قرار میشود. ۲. با قان ملک حسین احتمال این قرارداد را یک خیانت آورده اند، در حالیکه کشورهای حاد جماهیر عرب رسماً اعلام که در صورت تخلیه اراضی ده اعراب حاضرند با اسرائیل عادی برقرار کنند و ملک حسین شرط را پیش کشیده است.

۳. غرب رود اردن غیر نظامی و ارتش اردن به عبور از رود باز نخواهد بود.

نظیر چنین محدودیتی در مرز- کر اسرائیل و اعراب هم بوجود آمد و فلسطی است که اگر سرزمین های اشغال شده را باز ده میان خود و اعراب یا مناطق لای فاصله خواهد افکند.

۴. اسرائیل ۳۷ واحد کشاورزی در طول رود اردن مستقر کرد. این نظیر همان وضعی است که می ها مایلند در شرم الشیخ ایجاد

... طرح ملک حسین جز مورد تشکیل یک حکومت فدرال مرکب از دوسوی رود اردن و احیاناً نوار غزه و قسمتی از جولان مربوط به مسائل فنی میشود. تفسیر حدود وظایف حکومت های معلی و حوزه اختیارات قوه قضائی.

به گمان کارشناسان سیاسی رد طرح ملک حسین از جانب بیشتر کشور- های عرب بیچ روی به معنای شکست کامل این طرح نیست. چون فرستادگان پادشاه میگوشتند نظر موافق کشورهای عرب را به طرح تشکیل کشور پادشاهی متحد عربی جلب کنند. آمریکا به طرح ملک حسین به دیده موافق مینگرد، پادشاه اردن برای گفتگو درباره طرح به واشینگتن رفته است، شوروی به اعراب توصیه کرده است طرح ملک حسین را بدون مطالعه رد نکنند، اسرائیل طرح جدید اردن را در اصل قابل قبول میداند و بالاخره در اواخر بهار در مسکو یکی از مسائلی که از جانب رهبران شوروی و آمریکا مورد بحث قرار میگردد، همین طرح تشکیل کشور پادشاهی متحد عربی است.

گذشته از این ملک حسین از نظر داخلی در وضعیتی است که براحتی می تواند درباره سرنوشت اردن تصمیم بگیرد. تقریباً دوسال پیش چریک های فلسطینی دولتی در درون دولت اردن تشکیل داده بودند و حوزه نفوذ ملک حسین بسیار محدود بود. ولی اینک ملک حسین میتواند اطمینان دهد که قادر به اجرای جزء جزء طرح تشکیل کشور پادشاهی متحد عربی است.

لومونده در اشاره به این گسترش نفوذ و قدرت ملک حسین می- نویسد: «پادشاه اردن می تواند بر حمایت ساکنان شرق رود اردن تکیه کند، چون اینان نسبت به فلسطینی ها بد گمانند. گذشته از این طرح ملک حسین احتمالاً از حمایت اکثریت فلسطینی ها هم برخوردار خواهد بود (فلسطینی ها اردنی ها ترجیح میدهند که اگر باید در کنار هم زندگی کنند، استقلال داخلی داشته باشند).

فلسطینی ها خشونت ملک حسین را در سرکوبی چریک فراموش نکرده اند و نسبت به چریک ها که قربانی داده اند و شکست خورده اند احساس همدردی میکنند، ولی از جنگ و اشغال سرزمینشان بدست اسرائیلی ها به تنگ آمده اند و بهین سبب هر راه حلی را که به این وضع خاتمه دهد می پذیرند.

این خوشبینی لومونده باید امید به پیروزی طرح ملک حسین را به نوعی غیر منطقی افزایش دهد. علاوه بر برخی کشورهای عرب که به دلایل خاص یا طرح ملک حسین مخالفت میکنند، سازمان های چریکی فلسطین هم در شمار دشمنان این طرح هستند، چون اجرای طرح ملک حسین سبب طرد آنها از صحنه سیاست میشود.

گذشته از این چریک های فلسطینی و حکومت اردن سابقه اختلاف های دیرینه ای دارند که اشاره به آن می- تواند در ارزیابی وضع موجود موثر باشد.

## سابقه اختلاف ها

۲۹ آبان ۱۳۴۶ - ملک حسین اعلام کرد تشکیل یک حکومت فلسطینی که او راگان را در خود جای دهد و شامل غزه هم باشد، میتواند دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد. او تاکید کرد که بررسی این نقشه نباید مجولانه صورت گیرد. سازمان های چریکی فلسطین که خواستار امحاء حکومت اسرائیل بودند، بلافاصله به مخالفت با نظر ملک حسین برخاستند.

۲۵ آذر ۱۳۴۷ - ملک حسین به خبرنگار «ایزور» گفت: «ما حاضریم از غرب رود اردن دست بکشیم. بشرط آنکه این اقدام اولاً بنفع صلح باشد و لایا مورد تأیید اردنی ها قرار گیرد. در چنین صورتی غرب رود اردن می تواند بیک حکومت مستقل فلسطینی تبدیل شود».

۱۶ مرداد ۱۳۴۸ - پادشاه اردن گفت، بعد از خروج اسرائیلی ها از غرب رود اردن فلسطینی ها میتوانند از حق خودمختاری بهره ور شوند و بازای آینده سیاسی خود را تعیین کنند.

۲ شهریور ۱۳۴۹ - ملک حسین در مصاحبه با نیوزویک گفت، بعد از باز ستاندن غرب رود اردن میتوان برای تعیین آینده این سرزمین به آراء عمومی مراجعه کرد و افزود: «فکر میکنم میتوان از دو ساحل رود اردن یک فدراسیون یا یک کنفدراسیون بوجود آورد. بطریقی که در داخل این واحد سیاسی حقوق فلسطینی ها محترم شمرده شود».

۸ شهریور - در جواب این اظهارات ملک حسین شورای ملی فلسطین اعلام کرد: «هرکس ادعا کند از جانب ملت فلسطین سخن میگوید، یک خائن است». شورای ملی فلسطین اظهار عقیده کرد که برای مردم فلسطین جز ادامه نبرد یا تسلیم راه دیگری وجود ندارد. در اعلامیه شورای ملی فلسطین گفته شده بود: «تشکیل دو حکومت مستقل یا خودمختار در دو سوی رود اردن الزاماً این دو منطقه را زیر نفوذ امپریالیسم قرار میدهد».

۲۵ آبان - مجله آمریکائی «تایم» خبر داد ملاقات محرمانه ای میان ملک حسین و «ایگال آلن» معاون نخست وزیر اسرائیل صورت گرفته است و ملک حسین طی آن گفته است با اعطای خودمختاری به فلسطینی ها موافق است، مشروط بر اینکه این خودمختاری به استقلال منتهی نشود.

۶ دی - وصفی التل نخست وزیر اردن گفت: «پیش از بازگرفتن سرزمین های اشغال شده از اسرائیل، صحبت از دولت فلسطین بی مان آوردن خطاست». سیاستمدار اردنی افزود: «فلسطینی ها حق دارند درباره رژی می که میخواهند، اظهار نظر کنند، ولی پیش کشیدن این موضوع قبل از آزاد کردن سرزمین های اشغال شده نوعی فرار از مسئولیت است و سبب سوء تفاهم و تفرقه میشود».

۲ فروردین ۱۳۵۰ ملک حسین فکر صلح جداگانه کشورهای عرب با اسرائیل را محکوم کرد و بعد در اشاره به روابط فلسطینی ها و اردنی ها گفت: «برای فلسطینی ها در زمینه روابطشان با اردن سه راه وجود دارد: بازگشت به وضعیت قبل از ژوئن ۱۹۶۷، یعنی ادامه آوارگی فلسطینی ها در درون کشورهای عرب بدون برخورداری از حقوق سیاسی، تشکیل یک فدراسیون اردنی، فلسطینی و بالاخره جدائی کامل فلسطینی ها از اردنی ها».

۸ اردیبهشت - پادشاه اردن به خبرنگار «نیوالت» گفت با انجام تغییرات جزئی در مرزهای چهار ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل موافق است، ولی افزود: «این تغییرات شامل غرب رود اردن و نوار غزه که سرزمین های فلسطینی هستند، نمی شود و این سرزمین ها باید در چهارچوب یک فدراسیون متحد شوند».

۲۵ اسفند پادشاه اردن پیشنهاد کرد «کشور پادشاهی متحد عربی» به صورت فدراسیونی مرکب از شرق و غرب رود اردن و احیاناً غزه تشکیل شود که اورشلیم پایتخت بخش فلسطینی آن و عمان پایتخت مرکزیش باشد.



اول فروردین ۱۳۵۱ - سازمان آزادی فلسطین و کشورهای همجوار اسرائیل طرح ملک حسین را محکوم کردند.

خود را با کشورهای عرب مشخص کند، اردن حاضرست با اسرائیل قرارداد صلح ببندد.

در اواخر پائیز ۱۳۴۹ مجله - آمریکائی «تایم» خبر داد که در مناطق بیابانی اردن ملک حسین با ایگال آلون ملاقات کرده است. عمان و اورشلیم خبر تایم را تکذیب کردند. اما مجله آمریکائی چهارماه بعد نوشت نمایندگان ملک حسین و ایگال آلون قرف ۱۲۰ روز ۱۲ بار با یکدیگر ملاقات کرده اند. تایم مدعی شد که در جریان این ملاقاتها اردن طرح «ایگال آلون» را پذیرفته است.

#### تغییر وضعیت

در فاصله ۲۹ آبان ۱۳۴۶ تا اول فروردین ۱۳۵۱ که طرح تشکیل حکومت خودمختار فلسطینی برای اولین بار از جانب ملک حسین مطرح شد و رسماً از جانب سازمان های فلسطینی مورد مخالفت قرار گرفت، تحولات فراوانی در منطقه و در روابط اردن و چریکها رخ داده است. ارتش اردن سازمان های چریکی فلسطین را در اواخر تابستان و اوایل پائیز ۱۳۴۹ در هم کوبید، چریکها نفوذ خود را در اردن، لبنان و سوریه از دست دادند، اعراب اصل شناسائی اسرائیل را پذیرفتند و فلسطینی های افراطی نخست وزیر اردن را در قاهره گشتند و اینک اوضاع چنانست که همکاری میان سازمان آزادی فلسطین و حکومت اردن نامقدورست و اگر قرار باشد فدراسیونی بوجود آید، در آن برای سازمان های چریکی فلسطین جانی نیست، چریکها ملک حسین را به تئانی با اسرائیل متهم میکنند و از تماس های محرمانه او با رهبران اسرائیل سخن میگویند و حقیقت اینست که این تماس های بی سرو صدا میان همه کشورهای همجوار اسرائیل با تل آویو در سطوح مختلف صورت گرفته است. منتبھی تماس های اردن و اسرائیل از نظر نتایجی که بیارآورده، اهمیت بیشتری دارد.

اردنی ها و هم اسرائیلی ها برقراری این تماس ها را تکذیب میکنند. ولی این تکذیب ها بکسر قابل پذیرفتن نیست، چون به قول «لوموند»: روز ۱۳ مهر ۱۳۴۶ یعنی چهار ماه بعد از جنگ شش روزه «لوی اشکول» نخست وزیر وقت اسرائیل فاش کرد که نمایندگان دولت اردن کوشیده اند طی تماس های محرمانه، قبل از تشکیل کنفرانس سران عرب در خرطوم از نظر دولت اسرائیل آگاه شوند. «اشکول» گفت: «ما بانها گفتیم که جز دو قالب گفتگوهای مستقیم حاضر نیستیم در باره مسائل موجود بحث کنیم.» تقریباً یک ماه بعد نخست وزیر اسرائیل از ملک حسین دعوت کرد که برای عقد قرارداد صلح میان اردن و اسرائیل به اورشلیم سفر کنند. پادشاه اردن این دعوت را رد کرد.

در پائیز ۱۳۴۷ میان ملک حسین و آلبانان در یکی از هتل های لندن ملاقاتی دست داد. در این ملاقات ملک حسین گفت اگر اسرائیل مرزهای

از الصاعقه، يك نفر از «جبهه خلق» يك نفر از «جبهه دمکراتيك خلق» يك نفر از «جبهه آزادی عرب» مستقرها سه نماینده و سازمانهای مختلف دیگر يك نماینده در کمیته اجرایی دارند. فرماندهی ارتش آزادی فلسطین با ژنرال «عبدالرزاق یحیی» است که میتواند در همه جلسهای شورای ملی و کمیته اجرایی شرکت کند.

پیش از جنگهای تابستان و پائیز ۱۳۴۹ در اردن که سازمانهای چریکی فلسطین را به شدت ضعیف کرد، یازده گروه چریکی در کمیته اجرایی نماینده داشتند، ولی این تعداد اکنون به شش گروه تقلیل پیدا کرده است که عبارتند از:

۱- القتح یا «جنش آزادی ملی فلسطین» که با اختلافی فراوان بر قدرت ترین، ثروتمندترین و سازمان یافته ترین گروه چریکی فلسطینی است و در عین حال معتدلترینشان.

القتح همواره کوشیده است بدون توجه به نظام اجتماعی یا همه کشور های عرب روابط دوستانه داشته باشد و بهمین سبب از کمک مالی و سیاسی بیشتر کشورهای عرب برخوردار بوده است. سازمان نظامی القتح که «الصاعقه» نام دارد، اینک دستخوش رقابت های سخت درونی است و گروه «افسران آزاده» رده بندیهای سیاسی و نظامی سازمان خود را قبول ندارد. در داخل القتح اکنون سه جناح بایکدیگر رقابت میکنند که یکی هوادار مصر و سوریه است، دومی از الجزایر حساب می برد و سومی گوش به فرمان عربستان سعودی دارد و این جناح سومی این اواخر نفوذ و اعتبار فراوانی بدست آورده است.

۲- «جبهه خلق آزادی فلسطین» را دکتر «ژورجیش» رهبری می کند. این جبهه بعد از القتح، فعال ترین و منظم ترین گروه چریکی فلسطین است. القتح علیرغم همه شعارهایش در نهان خواستار کنار آمدن با ملک حسین است. ولی دکتر «جیش» و هوادارانش سرنگون کردن رژیم اردن را در شمار وظایف خویش میدانند.

۳- «جبهه توده ای و دمکراتیک آزادی فلسطین» را «نائف حواتمه» رهبری می کند. این جبهه هم خواهان سرنگون ساختن حکومت اردن است. هواداران این جبهه تعداد اندکی از روشنفکران افراطی هستند.

۴- «احمد جبریل» از فلسطینی های افراطی هم چند صد نفری را گرد هم آورده است تا به عملیات تروریستی در شهرها دست بزنند. اینان تابعی در موسسات اسرائیلی در سوئیس و اتریش چند بیم منفجر کرده اند.

۵- «الصاعقه» یا «سازمان پیش گام جنگ توده ای آزادیبخش» واحد کوچکی است که از بحث سوریه فرمان میبرد. از هزار نفر عضو، ژاندهای است از بحث عراق. «ارتش آزادی فلسطین» در سال ۱۹۵۵ تشکیل شده است. یعنی يك سال بعد از تشکیل سازمان آزادی فلسطین و متعصم اینهمین سازمان وابستگی

دارد. این ارتش از فلسطینی های بر، سوریه و عراق هستند و تلاش به ۱۲ تا ۲۰ هزار نفر که میشود که در ارتش های مصر و عراق ادغام شده اند. ژمانهای فلسطینی تاکنون به نتوانسته اند به عنوان يك عامل تحول اوضاع خاورمیانه عرب باشند.

سازمانها در میان توده های ریشه های مستعمری ندار فلسطینی ها در اردوگام های کشورهای عرب پراکنده اند، بسوادان در میان نشان بسیار زیاد امکان آموزش سیاسی و اجتماعی فراهم نیست.

شتر نیروی این سازمانها سره برسر اشغال مواضع قرار گرفته اند.

به های فلسطینی با نظریات اقرار از واقعیت این سازمانها و مخالف هستند.

همین بی ریشگی حکومت های سوریه و مصر امکان فعالیت را از فلسطینی ها سلب کرد. ولت لبنان در آخرین ماه سال خیلی راحت مناطق جنوبی

این کشور را از جنگ چریکها بدر آورد و دولت اردن با همه احتیاط ملک حسین توانست چریکها را سرکوبی کند و اینک نگاهی به روابط اشفته چریکها و دولت اردن روشن می کند که چرا این سازمانها قادر نیستند با حکومت اردن همکاری داشته باشند.

۲۶ سپریور ۱۳۴۹ - ژدو خورد میان چریکها و ارتش اردن آغاز شد و خیلی زود دامنه آن به همه اردن کشید. سازمانهای فلسطینی اعلام کردند از ۲۶ سپریور تا ۱۴ مهر در جریان جنگ با ارتش اردن ۳۴۰۰ کشته و ۱۰۸۴۰ زخمی داشته اند.

۵ مهر - در قاهره میان ملک حسین و یاسر عرفات - با وساطت هشت نفر از رهبران کشورهای عرب يك توافق ۱۴ ماده ای منعقد شد که میبایستی «ادامه فعالیت چریکها» و «حفظ حاکمیت دولت اردن» را تضمین کند.

«باهی الادغم» نخست وزیر تونس بریاست «کمیته عالی عرب» که نظارت بر اجرای توافق را برعهده داشت، برگزیده شد.

۶ مهر - عبدالناصر که بانسی این توافق بود، درگذشت.

۲۱ مهر - دولت اردن و سازمان آزادی فلسطین توافق کردند که: یاسر عرفات نماینده مردم فلسطین است - فلسطینی ها حق خودمختاری دارند - چریکها از همان امکانات نظامی ارتش اردن برخوردار شوند - سازمانهای مخالف چریکها متعل شونسدولت اردن تمام فلسطینی های زندانی را آزاد کند - خاک اردن پایگاه عملیات چریکها شود (البته در يك محدوده مشخص).

در برابر چریکها پذیرفتند که در صدد مبارزه با حکومت اردن بر نیایند.

۶ آبان - وصفی التل که به دشمنی با چریکها شناخته شده بود، نخست وزیر اردن شد.

۱۲ آبان - یکبار دیگر در عمان ارتش اردن با چریکها جنگ پرداخت. ۱۷ آذر - انوار السادات خواستار برقراری آتش بس در اردن شد.

۲۲ آذر - اردنیا و فلسطینیا توافق کردند که به جنگ پایان دهند. ۱۹ دی - ارتش اردن عملیات سرکوبی چریکها را شلت بخشید.

۶ فروردین ۱۳۵۰ - ارتش اردن آخرین پایگاههای چریکها را در اربید

درم کوبید. ۱۷ فروردین - وصفی التل اعلام کرد که ارتش اردن قادرست ظرف چند ساعت تروریستهای فلسطین را سرکوب کند.

۲۴ فروردین - تمام چریکهای مسلح بایتقت اردن را ترك کردند. ۲۲ تیر - ارتش اردن جنگهای عجلون و جرش را از وجود چریکها پاک کرد. روزنامه «الفتح» کشورهای عرب را متهم کرد که دست اردن را در سرکوبی نهضت فلسطین باز گذارده اند.

۳۱ مرداد - ملک حسین اعلام کرد که سراسر اردن آرام است و دولت بروضاع تسلط کامل دارد.

در نیمه دوم ۱۳۵۰ فلسطینیا «وصفی التل» را کشتند و آخرین پایگاه های خود را در اردن و لبنان از دست دادند.

و بهمین سبب برای آنها در عمل راهی جز پذیرش طرح ملک حسین وجود ندارد و مخالفتشان با این طرح فقط میتواند برقراری صلح را در خاورمیانه عربی به تعویق اندازد.



**PIONEER**

مجموعه ای کامل و باشکوه از بهترین آمپلی فایرها پیونراستریو که پرفروش ترین محصولات جهانند اینده انحصاری - شرکت پاسند، خیابان نادری نیش قوام السلطنه پاساژ فرقانی طبقه اول شماره ۶ تلفن ۶۶۱۰۲

#### مراکز پخش

استریو نفه - خیابان شاه عباس خیابان جم  
استریو مگزیم - خیابان فرح جنوبی  
استریو ژوزف - خیابان شاه چهارراه شیخ هادی شماره ۲۳۱



# صعود به قله اورست



از: الف. خروش



دو اردو اورست از ارتفاع

**وقتی دیدمش،** بستی باور کردم که او همان احد سالکی کوهنورد نام‌آور ایرانی باشد که یکبار به اورست رفته و اینک برای بار دوم راهی این صعود پرخطر و غرورانگیز است. نام «احد سالکی» برای نامی آشنا بود. اینکه او بعنوان اولین و تنها ایرانی توانسته بود به ارتفاعات پرخطر هیمالیا گام بگذارد، نومی تشخص به نام او بخشیده بود که به این تشخص در ذهنم بنشیند.

او را آدمی قوی‌جبهه و مرشد استخوان‌می‌پنداشتم، اما برخلاف تصورم با جوانی لاغر اندام و استخوانی روبرو شدم.

درست راس ساعت مقرر به دفتر میله آمد و آرام و محبور در گوشه‌ای نشست. میگاری به او تعارف کردم که نپذیرفت و گفت میگاری نیست و آنگاه از خاطرات و خطرات سفر گفت و اینکه در سفر قبل چگونه بدون هیچگونه کمک مالی و با مبلغی بسیار اندک به صعود ارتفاعات هیمالیا رفته است.

می‌گفت:

«من از کودکی عاشق کوهنوردی بودم و بزرگترین شادی‌ها را در دامنه و قله کوه‌ها جستجو می‌کردم. تا موقتی که در ایران بودم هرگاه فرصتی می‌یافتم سر به‌کوه می‌گذاشتم و از ارتفاعات آن سر در می‌آوردم. چند سال پیش به آلمان رفتم اما همچنان کوه برای من دلفریب و ارضام‌کننده بود. در جوار تحصیل و در طول اقامت در آلمان مرکز کوهنوردی را رها نکردم و اغلب با دوستان و آشنایانم به فتح قله‌های بلند اروپا می‌رفتم. هر روز آرزوی فتح قله بلندتری را در دل می‌پروراندم. تا اینکه خبردار شدم هیئتی از کوهنوردان اروپائی قصد صعود به ارتفاعات هیمالیا را دارد.

رفتم به هیمالیا و صعود به ارتفاعات آن همواره برای یک کوهنورد آرزو و ایده‌آل است. من هم تصمیم گرفتم همراه این گروه به این سفر بروم اما به علت بدی وضع مالی‌ام در جوار تحصیل، از عهده پرداخت حق‌عضویت این گروه برنیامدم اما از پای ننشستم و دست از تلاش برنداشتم. بناچار با اتومبیل خود براه افتادم و تصمیم گرفتم هرطور شده خود را با آنان همراه سازم.

سر راه در شهر «زالسبورگ» اطریش تلفنی با آقای «دورن فورث» سرپرست هیئت کوهنوردان هازم اورست تماس گرفتم و از او خواش کردم، اجازه دهد تا در «کمانس» پایتخت «نپال» یا در نقطه‌ای دیگری که خود ایشان معین کنند به گروه آنان ملحق شوم و همراهانم به ارتفاعات «اورست» بیایم.

او معتقد بود که امکان رسیدن انفرادی من به پای «اورست» وجود ندارد. ولی پس از گفتگوی بسیار قرار براین شد که اگر من خود را در تاریخ معین به پای اورست برسانم، میتوانم همراه آنان به ارتفاعات

هیمالیا بروم و مهمان آنها باشم. فرصت خوبی بود. یکی از آرزوهای بزرگ عملی می‌شد. زندگی‌را حتم را در آلمان رها کردم. بورس تحصیلی - خانه و زندگی، و حتی از راه فروش اوراق بهاداری از وسایل ضروری این سفر را خریداری کردم و راه افتادم. راهی بسیار طولانی در پیش داشتم. هیئت کوهنوردان قرار بود چند روز دیگر با هواپیما خود را به پای اورست برسانند اما من ناچار باید این راه را با اتومبیل طی می‌کردم. تمام آشنایان و دوستانم تلاش مرا بی‌کس می‌پنداشتند و معتقد بودند که من نخواهم توانست در پای اورست به گروه ملحق شوم، اما من در اوج این ناامیدی‌ها، کورسوی امید را می‌دیدم که راهم را روشن می‌کرد و نیروم می‌بخشید تا برای رسیدن به پای هیمالیا تلاش کنم و حتمی نشاسم.

زمستان بود. مسافرت در فصل زمستان بسیار دشوار است. یک برف، یک بارندگی شدید ممکن بود تمام آرزوهای مرا بر باد دهد. عبور از گردنه‌های ۲۷۰۰ متری ترکیه شرقی آنهم با یک اتومبیل سواری که حتی از عهده تعمیر اساسی آن به‌علت برنیاخته بودم، کارچندان راحتی نبود. اتومبیل از بلغارستان بنای نامازگاری را گذاشته بود و هر چند کیلومتر ادا در پی‌آورد و از راه رفتن باز می‌ماند، یا سختی و مشقت وصف‌ناپذیری خود را به نزدیکی‌های استانبول رساندم، اما دیگر اتومبیل از کار افتاده بود و حرکت نمی‌کرد.

یک راننده ترک حاضر شد در مقابل دریافت ۵ لیره - که برایم مبلغ کمی نبود - اتومبیل مرا با کامیون خود بکسل کند و به استانبول برساند، ماشین‌ها را به یکدیگر بستم و کامیون راه افتاد و اتومبیل من هم بدنبالش کشیده شد.

کامیون مرحله به مرحله سرعت خود می‌افزود بطوریکه سرعت ما به ۱۴۰ کیلومتر رسید من در سه متری او با طنابی همچنان پیچ و خم جاده‌ها را می‌چرخیدم و خود را بدست سرنوشت سپرده بودم. چند کیلومتر که پیش رفتم ناگهان بکسل پاره‌شد و اتومبیل باری که مرا بدنبال خود می‌کشید با همان سرعت از نظر ناپدید گردید. آن کامیون آنقدر سرعت داشت که راننده‌اش متوجه پیاده‌شدن طناب و جدا شدن اتومبیل من نگردید.

ناچار با پرداخت مبلغی دیگر اتومبیل را به یک ماشین باری دیگر بستم و با مسکافات بسیار آن را به استانبول رساندم.

تعمیر اتومبیل در استانبول چندین روز طول کشید و هزینه آن را برآدم از آلمان پرداخت کرد. در این فاصله من فرصت یافتم تا مسافراتی به مقصد تهران بگیرم.

به تهران رسیدم. امیدهای زیادی به کمک تربیت‌بدنی بسته بودم که متأسفانه در تهران همه آن امیدها را بریاد رفته دیدم. ناچار با چند مسافر دیگر راه خود را به افغانستان ادامه

دادم. شب و دوزخ راه‌پیمائی، راه خان - مشهد طی شد و این‌طای من به قیقت ترکیدن به تمام گردید. مسافران من ربودند و متعاده دوربین عکاس - مشهد دزدیدند و با خود بردند خوشبختانه مسافر ژاپنی که به افغانستان بودم دوربین خود بخشید.

پس از مشقات زیادی از مرز شام و توانستم خود را به کمانش.

قریباً به هدف خود رسیدم. گرفتن اجازه‌نامه برای منطقه پسوی آن راه افتادم. باید را پیاده می‌رفتم. ۲۵ روز راه میان‌چنگل‌ها و گردنه‌های ناآشوب‌العبور، کاراسانی نبود، به‌خسکه راحت‌تر نداشتم و از زیان‌های هم سر در نمی‌آوردیم.

نه، معبد به معبد را پشت سرگ از مناطق پر از یخ و برفتم و سرانجام در یک روز طوفان‌بارگاه اصلی اورست به گرووردان اروپائی رسیدم. کوه‌ها شادی از من استقبال گرازه دادند که میهمان آنها باشد و در یکی از همراهان گرو سرگرد ارتش هند بود و برآدم به اورست می‌رفت بر اثر سرنوشت‌جان‌سپرد. کوهنوردان در ره و ماتم جسد او را برسم هندند.

خطقه، که همراه هندی ما جادینچال دهمیوه نام دارد که باری اورست در اول آن قرار داره اول در انتهای آن قرار می‌گیرد منطقه یکی از خطرناک‌ترین هیمالیات که تاکنون به کوهنورد جان خود را در ایبه از دست داده است. ما به‌سزده جنوبی، حرکت گراه ما ۶۰ نفر باریون بومی ار. بودند، این‌باربران که از سرستند بار و اذوقه‌گروه‌های کوا تا ارتفاع ۷۰۰۰ متری حمد و تخصص خاصی در بالا رانندگات و دیواره‌های هند.

ا موفقیت بارگاه اول را پنداشتم و بسوی بارگاه دوم اوش رفتم. اما متأسفانه به دن شدید از نیمه‌راه مجبور به شدم و برنامه صعود از دویی، منحل گردید.

او می‌پرسم شما در آنجا به زیر صخر می‌رسد و وضع هه است؟

می‌گوید: شما در ارتفاع می‌خیلی‌شدید است خصوصاً در ۲۱ به‌سوی‌دو درجه زیر صدم.

از مشکلات برنامه ارتفاعات ری یخچال‌ها، اختلاف حرارت این معنی که در حدود ساعت ظهر و در پرتو نور خورشید ارگاه گاهی به ۵۰ درجه بالای

صفر میرسد و به‌هنگام شب، درست چند لانه پس از غروب خورشید به ۲۵ تا ۳۰ درجه زیر صفر پائین می‌آید. می‌دانید که تحمل این اختلاف حرارت از نظر جسمانی کار ساده‌ای نیست. • بطور کلی خرج یک گروه عازم هیمالیا چقدر است؟

مخارج برنامه سال گذشته ما - میلیون تومان و مخارج امسال ۱/۵ میلیون تومان برآورد شده است. از اعضای انگلیسی هیئت، ۱۲۰ هزار تومان آن را اعضای ژاپنی و بقیه را اعضای سوئیسی و آلمانی پرداخته‌اند. حق عضویت امسال برای هرکوهنورد ۲۵ هزار تومان است.

آیا برای پرداخت این هزینه از طرف مقامات مسئول ایرانی به‌شما کمک شده است؟

سال گذشته من، به‌خرج خود رفتم و امسال خوشبختانه بعد از اقدامات سفارت شاهنشاهی در آلمان، شخص نخست‌وزیر ۶ هزار تومان به من کمک کردند که در اینجا لازم می‌دانم از ایشان تشکر کنم.

صفر میرسد و به‌هنگام شب، درست چند لانه پس از غروب خورشید به ۲۵ تا ۳۰ درجه زیر صفر پائین می‌آید. می‌دانید که تحمل این اختلاف حرارت از نظر جسمانی کار ساده‌ای نیست. • بطور کلی خرج یک گروه عازم هیمالیا چقدر است؟

مخارج برنامه سال گذشته ما - میلیون تومان و مخارج امسال ۱/۵ میلیون تومان برآورد شده است. از اعضای انگلیسی هیئت، ۱۲۰ هزار تومان آن را اعضای ژاپنی و بقیه را اعضای سوئیسی و آلمانی پرداخته‌اند. حق عضویت امسال برای هرکوهنورد ۲۵ هزار تومان است.

آیا برای پرداخت این هزینه از طرف مقامات مسئول ایرانی به‌شما کمک شده است؟

سال گذشته من، به‌خرج خود رفتم و امسال خوشبختانه بعد از اقدامات سفارت شاهنشاهی در آلمان، شخص نخست‌وزیر ۶ هزار تومان به من کمک کردند که در اینجا لازم می‌دانم از ایشان تشکر کنم.

اما سازمان تربیت‌بدنی با همه محبتایی که فدراسیون کوهنوردی نسبت بهن ایراز داشت نتوانست کمکی بکند و من ناچار شدم خود دست بکار بشوم و مالی را فراهم کنم. درضمن انجمن مرکزی کوهنوردان مبلغ دوهزار و پانصد تومان برای خرید پلیت هواپیما و هزینه سفر بمن کمک کرد که بنیهایت سپاسگزارم.

سفر شما چند روز طول خواهد کشید؟

سفر ما ۵ ماه طول خواهد کشید و ۲/۵ ماه آن صرف صعود از دیواره اورست خواهد شد. و این بستگی به وضعیت هوا دارد که تا چه حد با ما یاری کند!

این دیواره که از آن خیلی صحبت می‌کنید، کجای هیمالیا است و چه وضعیتی دارد؟

این دیواره در ارتفاع هفت هزار متری شروع میشود و بخود قله اورست ختم میگردد. یکی از مللی که سال گذشته ما موفق به صعود از دیواره



چادر کوهنورد ایرانی، مزین به پرچم ایران و آرم کانون کوهنوردان تهران - در ارتفاع ۵۴۰۰ متر - بارگاه اصلی

نشدیم، نداشتن تجهیزات لازم بود. اما خوشبختانه اسامیل وسایل لازم تدارک دیده شده است. روی این دیواره به علت نبودن سطح مسطح برای نصب چادرها، ما اسامیل از صفحات پلاستیکی و آلومینیومی استفاده خواهیم کرد.

به عنوان آخرین سؤال انگیزه‌اش و احساسش را از این سفرها جویا می‌شوم، می‌گوید:

این انگیزه را تا خودتان نداشته باشید، نمی‌توانید حس کنید. اینکه چه احساسی مرا به‌طرف آن کوه‌های مریفک کشیده می‌کشاند، ترمیش بسیار مشکل است. اما در این سفر به‌خصوص انگیزه خاصی دارم:

در شرایط فعلی اجتماع انسانی، ما شاهد تلاشهایی میان ملل مختلف هستیم، تلاشهایی که برای کسب سرپلندی‌ها انجام می‌پذیرد. اقدام من به‌این سفر و تلاش برای رسیدن به ارتفاعات اورست نشان‌دهنده غرور ملی‌ام و دست‌یابی به یک افتخار بزرگ برای میهن‌میزین است و گرنه در آن ارتفاعات و در زیر خوارها یخ و برف نه‌امکان پیدا کردن گنجی هست و نه حتی زمین خشکی برای برنج‌کاشتن!

تلاش در این راه این است که پرچم شکوهمند ایران را در راه قله اورست بدوش بگشیم و سوگند یاد میکنم که بالاخره پروزگاری نه‌چندان دور، این پرچم را که یادگار تاریخ پرافتخار ماست بر فراز بلندترین قله جهان بافتازم درآورم...

راستی شنیدم شما کتابی هم ترجمه کرده‌اید. برای چاپ آن اقدامی نمی‌کنید؟

بله، کتاب «ناگاپاریات» (کوه سرنوشت آلمان‌ها) را که «هرلیش» نوشته ترجمه کرده‌ام. ناگاپاریات یکی از قلل هیمالیا به ارتفاع ۸۱۴۵ متر است که آلمانها ۷۰ سال برای فتح آن تلاش کرده و ۷۰ نفر تلفات داده‌اند. بدنیت بدانید که نویسنده این کتاب، «هرلیش کوفر» تاکنون ۱۱ هیات را به‌این قله برده و سرپرستی هیأت بین‌المللی اسامال را نیز بعهده دارد.

من چاپ اول ترجمه این کتاب را در ازم محبتی که انجمن مرکزی کوهنوردان بمن کردند باین انجمن واگذار نمودم.

راستی شنیدم شما کتابی هم ترجمه کرده‌اید. برای چاپ آن اقدامی نمی‌کنید؟

بله، کتاب «ناگاپاریات» (کوه سرنوشت آلمان‌ها) را که «هرلیش» نوشته ترجمه کرده‌ام. ناگاپاریات یکی از قلل هیمالیا به ارتفاع ۸۱۴۵ متر است که آلمانها ۷۰ سال برای فتح آن تلاش کرده و ۷۰ نفر تلفات داده‌اند. بدنیت بدانید که نویسنده این کتاب، «هرلیش کوفر» تاکنون ۱۱ هیات را به‌این قله برده و سرپرستی هیأت بین‌المللی اسامال را نیز بعهده دارد.

من چاپ اول ترجمه این کتاب را در ازم محبتی که انجمن مرکزی کوهنوردان بمن کردند باین انجمن واگذار نمودم.

چادر کوهنورد ایرانی، مزین به پرچم ایران و آرم کانون کوهنوردان تهران - در ارتفاع ۵۴۰۰ متر - بارگاه اصلی



# سال جدید ورزشی شروع شد ولی از برنامه تازه خبری نیست!

از: محمد رضامیلانی



لنوش این توپ از دست حجازی به درون دروازه تاج مسئله بازی سوم پاس پرسپولیس را منتهی کرد

فکر میکنید وزن این توپ پس از چندبار غوطه خوردن در این برکه بازهم قانونی بود



تیم تاج نوشهر گرفت که به تمام تیمها امتیاز داده و از او اسامی بازیها مسابقات ترک کرد و اگر این امتیازها را به حساب نیاوریم چه در مقابل هیچ تیم دیگری به برد دست نیافت و تنها توانست ۲ بار با تاج مسجدسلیمان و یک بار با سپاهان به تساوی دست یابد. البته باید بیاوریم داشته باشیم که چه در دوبازی آخر خود موفق شد در تهران با تیمهای تاج و عقاب به نتیجه مساوی برسد و حتی در بازی با عقاب در نیمه اول یک برمیچ برنده باشد ولی به علت استفاده از دروازه بانی که قبلا ناشی در شمار بازیکنان این تیم به فدراسیون فوتبال اعلام نشده بود نتیجه این مرد و بازی ۳ بر صفر به نفع تاج و عقاب ثبت شد و ۲ امتیاز احتمالی جسم را

چهار امتیاز از این هفت امتیاز را از آنچه انتظار میرفت فعالیت از خود نشان داد و به هیچ وجه درخور نام آبادان بازی نکرد تنها هفت امتیاز بدست آورد که چهار امتیاز از این هفت امتیاز را از

خواسته اند هرچه زودتر بازیها را تمام کنند که قهرمانی ایران قبل از شروع قهرمانی باشگاههای آسیا پایان یافته باشد در حالیکه میتوانستند این دو بازی را حداقل با ۴۸ ساعت اختلاف زمان انجام دهند که تا اندازه ای رعایت موازین فوتبال شده باشد. بهر جهت طبق مقررات قبلی باید تیسیم جم از مسابقات دسته اول باشگاهها خارج شود و ۲ تیم از مسابقات دسته دوم به دسته اول صعود کنند البته دسته دومی که تا بحال معلوم نیست خود از چه تیمهایی تشکیل شده و مسابقاتش چگونه برگزار میشود و بهیار برای بالا آمدن به دسته اول چیست. مسابقات قهرمانی باشگاههای کشور کار بسیار خوبی است بشرط آنکه برگزاری آن باعث نشود مسابقات دیگر تیمهایی که در این گروه نیستند فراموش شود. چنانکه در فصل گذشته فراموش شد. نزدیکترین شاهد این مدعا مسابقات فوتبال باشگاههای تهران است که از نیمه راه به خاطر برگزاری مسابقات باشگاههای ایران به علت تعطیل درآمد و حالا هم پس از اتمام این مسابقات با برنامه مسابقات جام باشگاههای آسیا و قدمای المپیک و جام ملت های آسیا مسلمانانه تعیین تیمهایی که نخواهد شد و این خود موجب این مشکل است که فی الحال میار انتخاب چند تیم از تهران برای شرکت در مسابقات منطقه ای به منظور تعیین تیمهایی که باید به دسته اول باشگاههای ایران بیایند چه خواهد بود. اگر فدراسیون فوتبال کمیود زمین را برای این مسئله دلیل عنوان کند، پذیرفتنی نیست چه در اسبده زمین فوتبال شماره ۲ وجود دارد که مدت ها است با خود تنها مانده و کسی سراغش نمیرود. کیفیت این زمین از زمین شماره یک بدتر نیست. البته اگر کمی به چمن آن رسیدگی شود زمین خوبی خواهند شد و حالا که میبینیم مسابقات چند تیم تهرانی و شهرستانی را میتوان فقط با یک زمین شماره یک اسبده پاسخ گفت کافی ندارد که مسابقات تهران را نتوانیم با زمین شماره ۲ پاسخگو باشیم. البته برای زمین شماره ۲ نمیتوان بلیط فروشی کرد و شاید درد اصلی همین باشد. برای مسابقاتی که تماشاگر بیشتر دارند میتوان از زمینهای دیگر تهران که تا چند هزار نفر محل تماشاگر دارد مثل زمین شهریار استفاده کرد. البته شاید تیمهای تهرانی قانع به درآمدی که از ۳ یا ۵ هزار نفر تماشاگر حاصل میشود نباشند، ولی باید قبول کرد که در شهری مثل تهران و با فوتبالی مثل فوتبال ما در ریشه های چندانی عمیق ندارد، نمیتوان بیش از چهار تیم فوتبال داشت که تنها به اتکالی درآمد مسابقات خود به زندگانی ادامه دهند و تازه شاید این هم کمی زیاد باشد. فعلا استقبال تماشاگران از فوتبال طوری است که مسابقات چهار تیم را بخوبی تئذیه میکند. بارها از طرف افراد مختلف این موضوع عنوان شده است که مقررات نیمه حرفه ای باید طوری باشد که تیمهای

کوچک، مردو از آن سود ببرند و پانزده که مقررات فعلی لوی ها. وضعیت ها را ضعیف تر میکند کمی واقع بینی، شما در هیچ نه دنیا مقرراتی را پیدا نخواهید که به تیمهای ضعیف حرفه ای بدهند برای آنکه آنها را با. اصولا فوتبال حرفه ای در دنی شکل یک تجارت یا یک صده و اداره میشود و در قانون هیچ طرفی که دائما ضرر بدهد را ادامه دادن نیست. حد اکثر صناعی که برای بزرگساز به کمک دارند گاهی دولت ها از طریق مالیات و بسترهای شیب به محصولات آن حد اکثر نیست چون وارداتی در ک و اگر بخواهیم بر درآمد چند گانه دیگر تهرانی آنچنان مالیات به خارج سایر تیمهای کوچکی کنیم نه تیمهای کوچک خواهد شد و نه تیم بزرگتر که این هم به ضرر است. ناچار باید قبول کرد مثل تهران باید بدانشن چهارگانه قناعت کند و سایر تیمها شکل اماتور باقی بمانند و ایجاد نوعی وابستگی به این بازاریگر در واقع به صورت سلب بازیکن برای باشگاههای بزرگ گو اینکه هم اکنون هم ایست، با این تفاوت که با یکدیگر زحمت تربیت را میکنند از نتیجه آن بهره مند نمیند وقتی بازیکن از آب و گل باشگاههای بزرگتر او را میر

چه بهتر که اینکار روی رو و به صورت حمایت باشگاه ها، از کوچکترها درآید و یا آنکه گاهی کوچکترها سرمایه های بزرگی را جلب کند که روی سیاسی آنها فعالیت کند بامید آنکه یکی از بزرگان تهرانی را عا و خود جای آنرا بگیرد و راه بلیط فروشی روی پای خود و یا حتی همساله سودی از کردن این ارمان که باید مناعت که ضعیف و قوی مردو رکند آهن سرد کردن است چاکر ما آنچنان ضلایق ناند گاهی شاید ضعیف ندارد که پای بازی دو تیم ضعیف اقبال

اینست که لزوم تشکیل هرچه زودتر اتحادیه باشگاههای کشور که کارهای اجرایی مسابقات باشگاهها را به عهده بگیرد. امروز هرچه بیشتر به چشم میخورد و حتی میتوان گفت که در انجام مسابقات گذشته تقریبا یک چنین اتحادیه ای که رسا تشکیل نشده بود به فدراسیون کمک کرد تا مسابقات بالاخره راست و ریس شود. شاید نام اتحادیه باشگاهها و تشکیل آن برای فدراسیون فوتبال مسئله بسیار مشکل و غیر قابل حلی جلوه کند، ولی باید گفت که به هیچ عنوان چنین نیست زیرا فی الحال جلساتی که ملی ان رؤسای باشگاههای تهرانی پاس، پرسپولیس، عقاب و تاج کردم جمع شدند و روی پاره ای مسائل مسابقات قهرمانی باشگاههای ایران به توافق رسیدند نوعی تشکیل جلسه اتحادیه باشگاهها است با این تفاوت که چون نمایندگان شهرستانی در آن حضور ندارند ممکن است نتایج آن باعث سوء تفاهم و کله شهرستانی شود که در این صورت حق هم با آنها است که فکر کنند در این امر خصوصیت بیشتر مخالفت دارد تا شور. اینست که فدراسیون فوتبال باید هرچه زودتر ابتدا آئین نامه مسابقات را کامل و قانع معین کند و سپس به صورت اتحادیه باشگاههای نیمه حرفه ای را تشکیل دهد تا این اتحادیه کلیه کارهای اجرایی مربوط به مسابقات فوتبال باشگاههای ایران را به عهده بگیرد و مشکلات مربوط به آنها حل و فصل کند باین ترتیب دست و وقت فدراسیون فوتبال باز خواهد ماند تا بکار مسابقات اماتور و دسته های دوم توجه بیشتری بکند و به گسترش فوتبال در سطح کشور بپردازد. این کاری است که فدراسیون ها در تمام کشورهای پیشرفته میکنند و رهبران فوتبال ما نباید فکر کنند که سپردن کارهای اجرایی به تشکیلاتی نظیر اتحادیه فوتبال از اهمیت کار آنها خواهد کاست بلکه به عکس باید بدانند که رهبران باشگاههای نیمه حرفه ای با اندازه کافی صاحب سرمایه های مادی و نیروی انسانی هستند که خود کار خودشان را اداره کنند و نیازی به فدراسیون برای کارهای اجرایی ندارند و در مورد آنها فدراسیون تنها باید نقش رهبری و هماهنگ کنندگی داشته باشد و نیروی اصلی خود را صرف پیشبرد فوتبال بین جوانان و ایجاد تشکیلات منظم برای مسابقات آنها نماید تا باین ترتیب زیربنای محکمی که کماکان فوتبال ما سخت بدانی نیازمند است و از فقدان رنج "بیدر ساخته شود. امیدواریم این مسائل در تقویم کار فدراسیون فوتبال برای سال ۵۱ که امید داریم قبل از ۳ ماه دیگر بدرستی و روشی تعیین فدراسیون لااقل کسی به سیاست کلی دولت که سپردن کار مردم بدست مردم است توجه نشان دهد و از تشکیل اتحادیه باشگاههای ایران واهمه نداشته باشد.

## مسئله شطرنج شماره ۳۶

تهیه و تنظیم: جهانگیر افشاری



Fb1 - Rc1 - Te1 -  
Tg1 - Fd2 - Pb3 - Ce8 -  
Pc4 - Dh4 - Pc5 - Pf7 -  
Cd8.  
Dh1 - Ff3 - Ph3 -  
Pb4 - Re5 - Ch5 - Ce8 -  
Te7.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات میکند

## حل مسئله شطرنج شماره ۳۵

سیاه در دو حرکت مات میشود

- |                 |               |
|-----------------|---------------|
| سفید            | سیاه          |
| 1- D-h4         | 1- Cf4 X Pd3  |
| 2- Cc1-a2++ مات | 1- Cd5 X T1   |
| 1- ..... اگر    | 1- Ff3-e4     |
| 2- F-b2++ مات   | 2- D-e1++ مات |
| 1- ..... اگر    |               |

علام اختصاری مهرهای شطرنج

پیاده = P و فیل = F و اسب = C و رخ = T و وزیر = D و شاه = R







از: ایرج زهری

## آینده تئاتر ت. ان. پ

«تئاتر ملی مرضیه»

در این هفته وزیر فرهنگ فرانسه ژان دوامل نظر دولت خود را درباره تئاتر ت. ان. پ. اداره آن، حیثیات تغییر در کادر رهبری آن و خط مشی این تئاتر اعلام خواهد کرد. ت. ان. پ. یکی از چند تئاتر دولتی فرانسه است که با بودجه دولت اداره می شود (این تئاتر مالیانه پنج میلیون و مئصد هزار، تئاتر کمونی فرانسه ده میلیون و چهارصد هزار و ادون نو پنج میلیون فرانک از دولت کمک می گیرند) علت یا علل نارضایتی وزارت فرهنگ فرانسه یکی ضررهای مالیهای اخیر ت. ان. پ. است.

ت. ان. پ. برای نمونه نمایشنامه اپرت ال گومبروچ با ۵۷ شب اجرا در حالیکه ۹۵ درصد بلیطها فروخته شده بود، بیش از ۶۰۰ هزار فرانک ضرر داد علت دیگر نفو سیستم آبرونه است.

ژوژ ویلسون رئیس تئاتر معتقد است تماشاگران آبرونه، به هنر علاقه



ژوژ ویلسون

## جشنواره تئاتر دانشجویی

در روزهای

ماه پیش سومین جشنواره تئاتر دانشجویی در وروسلوا لهستان برگزار شد، در این جشنواره گروههای از انگلیس، شوروی، فرانسه، ژاپن، ایتالیا، آلمان، لهستان، آمریکا، هلند، شیلی و چکسلواکی شرکت کرده بودند. تم جشنواره آوای پیشرفت بود.

دانشجویان آلمانی با نمایش صغیر می خواهند قلم باشد اثر پیتزرتکه، آمدند و درخشیدند. گروه کاروان آمریکا نمایشنامه گروهی «چگونه می باید زن آفریده می شده را بازی کردند. تئاتر دانشجویی ژاپونی نمایشنامه اظهارات یک لاله اثر تاداسوکی ساوا را اجرا کردند. نمایشنامه کلکسیونر اثر ناگتالی یاوین را گروه هلندی بازی کرد. دانشجویان شیلی نمایشنامه «ویسکی برای سلیمان» اثر لارا ماریار گینا تین را نشان دادند. گروه تئاتر چکوسلواکی هویسینوهره اثر میشل دوگلدرو (از این نویسنده چندی پیش نمایشنامه اسکوریا لادر خانه نمایش به کارگردانی مصطفی دالی دیدیم)، را آوردند و دانشجویان انگلیسی و گروه آمریکایی با همکاری تماشاگران نمایشنامه گروهی وگراس روتس خلق کردند. شاید سمتر از نمایشهای دانشجویان

## کنت ادولند

نمایشنامه ای از عاصی قریش

نمایشنامه کنت ادولند اثر ماکس فریش با حضور نویسنده در پاریس روی صحنه آمد. فریش در این اثر خود که طی ده سال از ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۱ سه بار آنرا تغییر داده و جور دیگر نوشته است، سقوط آدمهارا در جوامع متمدن امروز نشان می دهد آدمی که خودش را از دست می دهد و به وسیله ای و اسبابی در چرخ عظیم بوروکراسی تبدیل می گردد.

گردآمدن آنها دور هم و شناخت و تبادل اندیشه بود. در اینجا چند اظهار نظر دانشجویان را طی گفتگو و مقاله در مطبوعات در زمینه تئاتر و نقش آن می آوریم. گروه تئاتر دانشجویان ایتالیایی گفتند: «گروه ما برای تماشاگران کارگر بازی می کند و برای انبهای نویسد. رهبر تئاتر دانشجویی نویسن آلمان نوشته است: «... من فکر نمی کنم که جمله بتواند چیز زیادی را بیان کند... لغت، لغت، لغت، دنبال لغت گشتن. من دنبال تصویر، صوت و نمایش می گردم... اگر ما لغت را کاملاً حذف می کردیم باز هم حرف همیگر را می فهمیدیم. روی صحنه لغت، در همان لحظه که نویسنده بخواهد ارزش دستوری و لغوی به آن بدهد می میرد. مهم پیدایش گفتگوی روحی است: میان حمل کننده لغت و گیرنده لغت. رهبر گروه تئاتر دانشجویی انگلیس تئاتر را همزبانی تماشاگر و هنرپیشه می داند، تماشاگر و هنرپیشه ای که می خواهند و باید خودشان را و دنیای خودشان را بشناسند. او کشتیهای زیردریایی پولاریس را مثل می زند که در آن پیش از صد نفر ملوان و جانشو زندگی می کنند ولی هیچوقت نمی دانند کجا هستند. در کشتی فقط فرمانده و سکاندار باخبر هستند. او می گوید ما - هنرپیشه و تماشاگر - باید بدانیم کجا هستیم، چه می کنیم و چه می خواهیم. باید اختیار خودمان را بدست خودمان بدهیم.

نول اسپرواتور می نویسد: داین اواخر در تئاتر ادون تکنیک فوقاً می کند. باید برای تکنسینهای تئاتر دست بزنیم. همه چیز حرکت می کند، تکان می خورد، بالا می رود پائین می آید و اینهمه با دقت و نظم یک ساعت ساز. چه نظمی! چه قاعده ای، آیا به درد نمایشنامه می خورد؟ متأسفانه باید گفت: پله. چون نمایشنامه چنان بغض و بلا، چنان مقدس است که باید پرابیت اجرا شود...» با اینهمه کارگردانی ژان پیر میگل و کار صحنه آراتی باتحسین تماشاگران روپرو بوده است.



صحنه ای از نمایشنامه کنت ادولند



صحنه ای از نمایشنامه کنت ادولند

## سازمان کارل فالنتین

از مرگ نمایشنامه نویس و می مانند آلمان کارل فالنتین (۱۸۸۱۸) سالها آثار نمایشی او به رادیر به دور ماند. آثار اوای تازه ای در تئاتر آلم است. فالنتین دارد دوباره بد. هم اکنون در آلمریش و سوئیس چند نمایشنامه او ممل: شبی در تئاتر، جشن دلبازده سالگی و اسباب کشی رو آمده است. نویسنده در می افتد. با کافکا نزدیک است. در



صحنه ای از نمایشنامه کنت ادولند



صحنه ای از نمایشنامه کنت ادولند



صحنه ای از نمایشنامه کنت ادولند

## نمایشنامه

نمایشنامه ای از موریس متزلینگ

موریس متزلینگ (۱۹۴۹ - ۱۸۶۲) نمایشنامه نویس شاعر بلژیکی و نمایشنامه بنام مکتب سمبولیسم و زیبایی، ناپینایان را سال ۱۸۹۰ نوشت: چند ناپینا دومیان جاده، باللب جنگل - کجا؟ اشکار نیست - از خانه رورافتاده، ردگم کرده اند، پاک راهب که رهنمای آنها بوده، این ساعت خود از قافله دور مانده، کسی نمی داند بهر او چه گذشته است. ناپینایان نمایشی است از امید و انتظار بی نشان و ناپیدا، به مبارتی دیگر میله انتظار گودوه پایان سده نوزده، این اثر را هانری رونس در تئاتر ایلک به زهم اکسپرس تحسین انگیز روی صحنه آورده است.

از متزلینگ بجز آثار فلسفی او که ذبیح است منسوری در ترجمه آنها سخت پرکار بوده است، نمایشنامه های پرنسده آبی، ناپینایان، مونسوانا و پله اس و میلزاند را به ترتیب عبدالحسین نوشین، پرویز تائیدی (در کتاب استانیسلاوسکی) و کاظم صادی ترجمه و چاپ کرده اند. آثار دیگر نمایشی متزلینگ عبارتند از: پرنس مادلن، کلودیوسی بر پایه پله اس و میلزاند اپرانی ساعت آبیلا، ارین و وریش آبی، ماری مادلن، نامزدها و معجزه سن اتوتن.



# يك قطعه برای گفتن



شکوه نجم آبادی و صدرالدین زاهد در يك قطعه برای گفتن

نوشته‌ی: پیترو هانتکه

ترجمه‌ی: عباس نعلبندیان

طراح و کارگردان:

آربی و آوانسیان

بازیگران: شکوه نجم آبادی،

صدرالدین زاهد

اجرا: زرپر توار کارگاه نمایش

## يك قطعه برای پیش در آمد

اکنون تمدن انسانی رو به زوال است و هنر هم - هنر در چنان بستگی بی بازندگی است که هرگز يك طرفة العين از تأثیرات آن بی‌بهره نمی‌ماند -

پیش از این - هرگز - زندگی تا این حد تجزیه شده نبوده است. آدم‌ها تا این حد از یکدیگر جدا نبوده‌اند.

امکان برخورد بسیار بوده است و وجه اشتراك بسیارتر. حرکت تا این حد سریع نبوده است. اشكال حرکت تا این حد زیاد نبوده است. تغییر مسیر تا این حد سریع نبوده است. لزوم تغییر مسیر تا این حد حتمی نبوده است. يك اندیشه صدها سال دوام می‌آورده است. يك روش صدها سال نیازها را تأمین می‌کرده است. پیش از این، حساسیت آدم‌ها بیشتر بود. حوصله آدم‌ها بیشتر بود. نظرهاها پراکنده‌گی کمتری طلب می‌کرد. يك نظرگاه عدی بیشتری را تأمین می‌کرد.

امروز همه چیز سریع‌تر است. آدم‌ها جدا ترند. انسان‌ها تنها ترند. خواست‌ها متفاوت‌ترند. اندیشه‌ها متغیرترند. نیاز بیشتر است. تأمین کمتر است.

پسین آبی بوده است. روان بردشت. پیش آمده است ابتدا را پرتوان‌تر. ابتدا را مستقیم‌تر. و هرچه پیش‌تر، کم توان‌تر. متعریف‌تر. و همچنان که آمده است. شاخه‌ای جدا شده است. پره‌شمار باریکه‌ای به جانبی. مگر که بخشند؟

هم از این روست اگر امروز خلق شاهکاری چون «ادب‌شاه» ممکن نیست. که ضروری هم نیست. که انسان امروز انسان عصر «سوفکل» نیست. که به هر جانب باریکه‌ای روان است. مردم کم توان‌تر. مگر که بخشند؟

و هنرمند امروز پره‌ای است پیراین باریکه آب. اسیر جانب آن. و مایل به مبداء آن. و دیگر «مکتب»ی نخواهد بود. و بیرقی نخواهد بود. و به زیر انبر هر بیرق جز تنی نخواهد بود. امروز، هنرمندانی را راهی است - پی‌گیری نجات -

پی‌گیری است که «هانتی» افرشته می‌کند. دیگران خوشترن خوش. اکنون که بی‌بی است. فردا را چه می‌داند؟

دا را بیرقی دیگر باید...

## يك قطعه برای گفتن

ما قصد داشتیم مقاله‌ی نویسی بر علیه تاتر، امایس دریافک کتاب جیبی راهی لمرین پخش يك بیانیه ضد تاتر و بدین گونه برآیند... «هانت قطعه برای گفتن» را می‌نورخلاف نظران ترازودار، وهانترین بازمانده‌ی ادبیات سیاه، که اهل این فرقه هم نیست آمده‌ایست ساده‌گو و تفکر انگیز «آگاه کردن مردم از جهان از جهان خارج...» نویست با تأثراتی مثبت از برشر تفکری دقیق دیالکتیکی، که بت از شیوه‌ی تناقض، پیش‌پیزی را مشخص کند، انگریس می‌شود.

دلیل فناناپذیری را هم چون، زندگی پس از مرگ ندان

از آنکه تماشاگر بخواهد چپ کند یا یا تشخیص آید هانتکه به موافقت یا مخالفت اکتفونویسنده بدنبال خواستی والا هیچ فاصله‌ای - اضافه می‌کند

بوم را به اندیشه‌ی آینده، هم چی پس از مرگ نداشتیم؟ گونه است که «هانتکه» با کنارادن دو اندیشه متضاد - نمایش - تماشاگر را به تفکارد، تفکری که پیش از منجر شدرب یکی از ایندو، به کشف يك می‌انجامد.

قطعه برای گفتن، قصه نیس دامتانی ندارد. شخصیت پرداد، خلاصه، يك چیز متداول نیس اینها را تنی می‌کند و با اثر هنری است. اعتراف نامه ضمن آن از همه چیز سخن می‌رست کم از همه چیزهایی که سنراز آنها در آن مجال اندك مكد در این نمایش هیچ چیز پیچ احتیاج به توضیح و تفسیر داث وجود ندارد. نیاز به قهت چرا که فهمیدن برای ارث، و در این نمایش چیزی که، مواجه است نه ارضاء ومتی‌بینیم که در این ملک - و شایم‌لك دیگر، من بی‌اطلاع - بر يك اثر هنری به مثابه يك استحقاق است. و خواست‌ها در حد پیشداشته‌ها.

نام دیدار از يك قطعه برای گذاشت تا مفاهیمی را که از نه‌برفته‌ایم و تقریباً به شکل مت است، کنار بگذاریم. ساده

و طبیعی با آن برخورد کنیم و خواستار ازمون خویش باشیم. و بدین ترتیب، يك قطعه برای گفتن را با همکارهای تاتر متداول نمیتوان نقد کرد. زیرا در اینجا از آن عناصر خبری نیست. پس قدرت آنرا در چیز دیگری باید جستجو کرد. درخواست‌های تاتری آن، کیفیت این خواست‌ها و عمل کرد آنها. ابراز این نمایش واژه است. در اینجا واژه‌ها به حرکت درمی‌آیند. خود را کشف می‌کنند، واژه‌های دیگر را کشف می‌کنند. می‌شوند. واژه‌ها خود مفهوم می‌شوند، مفهوم به حرکت درمی‌آید. مفاهیم يك سلسله تصاویر عمل‌اند. اعمال حساسیت های از دست رفته را باز می‌یابند. اعمال حساسیت‌ها را یادآور می‌شوند. انسان بر اعمال واقف می‌شود. انسان بر حساسیت واقف می‌شود. انسان حساسیتش را نسبت به پاره‌های از اعمال از دست داده است. انسان حساسیتش را نسبت به غالب اعمال از دست داده است. حساسیت بازگشت به طبیعت است. طبیعت منشاء آدمی است. طبیعت چیزها رفته رفته از آنها جدا شده‌است. انسان این پاره‌های طبیعی را باز نهاده است. طبیعت هر چیز به مفهوم آن چیز شکل می‌دهد. مفهوم هر چیز از طریق حساسیت انسان درک می‌شود.

## يك قطعه برای گفتن

انسان این پاره‌های طبیعی را باز می‌گیرد. انسان از طریق واژه مفاهیم را منتقل می‌کند. واژه‌ها فرمایش- پذیرند. انسان فرمایش‌پذیر است. واژه عمل را مشخص می‌کند. عمل انسان را بیان می‌کند. انسان به همه چیز شکل می‌دهد. انسان هر چیزی را بی‌شکل می‌کند. انسان نمی‌خواهد چیزی را بی‌شکل کند انسان باید بتواند به چیزی شکل دهد.

هانتکه می‌خواهد که انسان بتواند. «قطعه‌هایی برای گفتن بازی هایی بی‌تصورند. بی‌تصور تا به آن حد که تصویری از جهان نمی‌دهند. به جهان اشاره می‌کنند، اما نه به شکل تصویری بلکه به شکل واژه‌ها. و واژه‌ها در «قطعه‌هایی برای گفتن» به جهان هم چون چیزی که دور از واژه‌ها قرار می‌گیرد، اشاره نمی‌کنند، بلکه به جهانی که در خود واژه‌ها هست، اشاره می‌کنند. واژه‌هایی که «قطعه‌هایی برای گفتن» از آنها انشاء شده تصویری از جهان نمی‌دهند، بلکه مفهومی از جهان می‌دهند. «قطعه‌هایی برای گفتن» تا به آن حد نمایشی‌اند که از اشكال طبیعی بیان حقیقت استفاده کنند. آن‌ها تنها از اشکالی استفاده می‌برند که آن اشكال به حقیقت بایستی به شکل طبیعی بیان شوند، یعنی، آن‌ها، از اشكال زیباترینی استفاده می‌برند که در واقع شفاهی است.

در «قطعه‌هایی برای گفتن» عمل نمی‌تواند باشد. چرا که هر عمل بر روی صحنه می‌تواند صرفاً تصویری از عملی دیگر باشد. «قطعه‌هایی برای گفتن» در پیروی از شکل طبیعی‌شار خود را در واژه‌ها محدود می‌کنند، و

تصویری نمی‌دهند. حتی تصویری از شکل واژه‌ها هم نمی‌دهند واژه‌هایی که ممکن است تصویرهایی باشند تحمیل شده از ما ر ف نویسنده. از حالشی درونی و موقعیتی بی‌واژه که غیر قابل بیان است و به همین سبب شکل بیان طبیعی ندارد[۵]

«يك قطعه برای گفتن» در متن اصلی خود از ساختمان موسیقی Rock-and-Roll بهره گرفته‌است و گرچه حفظ چنین ریتمی در برگردان میسر نیست اما با این همه ترجمه‌ی خوب نعلبندیان به میزان قابل توجهی از ریتم کلامی برخوردار است. حال اد این ریتم با ساختمان موسیقی Rock منطبق نباشد چه بآک.

د آرپی و آوانسیان با فراستی قابل ستایش به اجرای خوب از این نمایشنامه موفق شده است. در اجرای آوانسیان نیز اساس کار بر تناقض قرار دارد. تناقض بین واژه‌ها و شکل بیانی آنها، تناقض بین عمل بازیگران باهم، و سهم از همه تناقض بین اجرا و متن. دکور يك موقعیت ساده را نشان می‌دهد: چهار نفر بر صحنه چهار کار متفاوت انجام می‌دهند (زنی که به پر کردن يك مرغ مشغول است و سه نفر دیگر که یکی نقاشی می‌کند، دیگری تعداد زیادی لاپ را روی يك شاسی سوار می‌کند و سومی با پریدن تکه‌هایی از يك کاغذ در آن شکلهایی ایجاد می‌کند) کار این هر چهار نفر همزمان با اتمام نمایش پایان می‌یابد.

در حقیقت عمل این چهار نفر بیان‌کننده‌ای «شدن» است، به معنای شکل گرفتن، و در تضاد با عمل دو بازیگر اصلی که آن نیز مین «شدن» است اما به معنای تمام شدن. حرکت در «يك قطعه برای گفتن» حداقل است، و کار بیشتر بر پایه‌ی صوت و رابطه‌ی آن با مفاهیم است. برای هر قطعه يك ریتم خاص در نظر گرفته شده است. که این ریتم‌ها تماماً فیکس شده نیستند و مدام از بی‌جستجو در تغییرند.

چیزی که قابل توجه است این‌که ریتم قطعه‌ها، تحمیل شده و صرفاً بخاطر فرم، نیست، که ملموس از مفاهیم هر قطعه است و بدین گونه است که در قطعات موفق این نمایش بجای کلمات ریتم حامل مفاهیم می‌شود: کودکی، بازی شکنجه شدن و.....

و همینطور حرکت ادامه می‌یابد، و چیزی را در خود حمل می‌کند که در پایان احساس گنگی در تماشاگر بجا می‌نهد و درگیراگیر این چیز گنگ است که تماشاگر حس می‌کند که نیاز دارد با خود خلوت کند. و این موفقیت

است. امروزه بدایلی، این قصه‌ها کمتر قادرند تا در ما حرکتی ایجاد کنند. و به همین دلیل نمایشنامه‌نویسان جدید کمتر موفق می‌شوند تا بوسیله‌ی قصه هنرپیشه را به حرکتی واقعی راه دارند. این عدم توانایی، این ضعف بیان، باعث می‌شود که ناپیدا آشکار نشود. «هانتکه» با بکار گرفتن سیستم تناقض - و منطقی که فرهنگ انسانی را به وجود آورده، و زائیده‌ی مغز انسان است - ناپیدا را در بازیگر آشکار می‌کند. و این پرده برداری است که مفهوم کار او می‌شود. به همین دلیل «هانتکه» از ابتدا این اصل را پذیرفته است که آنچه باید بیان شود، آنچه ناپیدا است، در بطن انسان، و در این مورد بخصوص، در بطن بازیگر نهفته است.

می‌پرسم: استقرار چهار نفر در صحنه، که همزمان با نمایش کاری را آغاز، و به انجام می‌رسانند، آیا تأکیدی است، بر حالت «شدن»ی که در نمایشنامه به چشم می‌خورد؟

بزرگی است از آربی می‌پرسم: «يك قطعه برای گفتن» قبل از هر چیز يك ضدیت آشکار به چشم می‌خورد. تناقض و ضدیت با هر چه، شما این را چگونه می‌بینید؟

آوانسیان: شاید نتیجه‌ی نوع احتیاج یا خواستی است که چوایی برایش پیدا نشده است. یا که چوایی موجود قانع‌کننده نیستند. و باخلاف رفتن شاید که واقعیت و مفاهیم پنهانی آشکار می‌شوند تناقض، شکلی از فکر کردن است که سعی می‌کند باسیاه، سفید را بیان کند و باسفید، سیاه را. و چیزی که نتیجه می‌شود نه سیاه است و نه سفید، بلکه حاصل از تفاوت ایندو است.

نتیجتاً، در این متن و در سیستم فکری «هانتکه» - و دیگرانی که تفکرشان بر چنین سیستمی مبتنی است از شرق گرفته تا غرب - آنچه که مستقیماً مورد اشاره قرار می‌گیرد، آنچه که پذیرفته یا رد می‌شود، به خودی خود مطرح نیست. هدف چیزی است که از این برخورد نتیجه می‌شود.

می‌گویم: آثار هنری جدید ارزش‌هایی تثبیت نشده دارند. «يك قطعه برای گفتن» را از آن که شیوه‌ی جدیدی در نمایش‌نویسی است چگونه توجیه می‌کنید؟

آوانسیان: اگر بپذیریم که نویسندگی و بعد نمایش‌نویسی ایجاد ارتباط با دیگری است، برای رسیدن به چنین هدفی احتیاج به شکل بیانی تازه دارد. ما می‌دانیم که چیزی هست. و تازمانیکه وسائلی یافت نکرده‌ایم که کمک کنند تا این ناپیدا، پیدا شود - که من این «پیدا شدن» را «شکل» می‌گویم - از قالب‌های مختلف - به معنای وسیع آن - استفاده می‌کنیم. در نتیجه، در يك سنت فکری، نمایش‌نویسی تبدیل به قصه‌گویی شده است. و قصه‌گویی، در اصل، پشکلی غیرمستقیم، از حرکت پنهانی‌ای که در قصه هست استفاده می‌کند تا تأثیر بگذارد و ناپیدا را آشکار کند.

امروزه بدایلی، این قصه‌ها کمتر قادرند تا در ما حرکتی ایجاد کنند. و به همین دلیل نمایشنامه‌نویسان جدید کمتر موفق می‌شوند تا بوسیله‌ی قصه هنرپیشه را به حرکتی واقعی راه دارند. این عدم توانایی، این ضعف بیان، باعث می‌شود که ناپیدا آشکار نشود. «هانتکه» با بکار گرفتن سیستم تناقض - و منطقی که فرهنگ انسانی را به وجود آورده، و زائیده‌ی مغز انسان است - ناپیدا را در بازیگر آشکار می‌کند. و این پرده برداری است که مفهوم کار او می‌شود. به همین دلیل «هانتکه» از ابتدا این اصل را پذیرفته است که آنچه باید بیان شود، آنچه ناپیدا است، در بطن انسان، و در این مورد بخصوص، در بطن بازیگر نهفته است.

می‌پرسم: استقرار چهار نفر در صحنه، که همزمان با نمایش کاری را آغاز، و به انجام می‌رسانند، آیا تأکیدی است، بر حالت «شدن»ی که در نمایشنامه به چشم می‌خورد؟





**اوانسیان:** شاید تذکر این نکته  
 زم باشد که این چهار نفر، در اجرا  
 متن اضافه شده‌اند، در نوشته‌ی  
 اصلی قرار است متن، به همین ترتیبی  
 که اجرا می‌شود، از آوازانه بین دو نفر  
 یک زن و یک مرد - رد و بدل شود.  
 از این چهار نفر، بتدریج در اجرا -  
 برای مختلف تغییر خواهد یافت، و شاید  
 حتی که موفق میشدیم متن را به  
 سوییکی کامل برسانیم این تصاویر و  
 این مسائل را از اجرا حذف کنیم.  
 بعد از بکار گیری این چهار نفر،  
 عمل در آوردن یا به نمایش در آوردن  
 عمل و انفعال بود. بدین معنا که هر  
 یکند و هر بازیگری وقتی در مقابل هم  
 قرار می گیرند، در موقعیت مخصوصی  
 برای عمل قرار گرفته‌اند. این چهار  
 نفر فقط عمل می‌کنند، کارهایی که از  
 پیش شناخته شده هستند، و شباهت  
 نه با تماشاگر تنها در این است که  
 با آن عمل و زمان ببینند، در این موقعیت  
 موسمی، شگاف است.

عمل را هم ما در تمرین‌های آزاد، به  
تقرن کردیم، یعنی کلمات را در روایی  
بقرن دادیم که خلاف داستان بود، در  
شکل‌های بیانی‌ای که گستی شناخته‌شده  
بودند، و نتیجه، برگشت به‌اصواتی بود  
که در حروف تمرکز است. در قطعاتی  
از متن فوق شدیم، ریم‌ها و اصواتی  
را پیدا کنیم که بتوانند دنیای پنهان  
در حروف و کلمات و جمله‌ها را آشکار  
کنند، و در بعضی قسمت‌ها هنوز در  
مرحله‌ی جستجو باقی‌مانده‌ایم. نتیجه‌ی  
این عمل بستگی دارد به اینکه ما سه نفر  
کارگردان و دو بازیگر (در مقابل این  
متن، تاج‌محمد بتوانیم ناپیدای خود را  
آشکار کنیم.

در  
جستجوی  
عنصر  
تازه‌ای  
در  
تأثیر



دیدیم نوشته‌اید که هلی کارگاه کمک به کارها و کسانی است که خارج از محدودیت‌های متداول حریفه نمایش خودآزمایی میکنند بگوئید دلیل اینکار چیست؟





## میان پرده

پیرمرد لرونندی که زن جوانی گرفته بود پیش دکتر رفت و گفت: - دکتر چی کار کنه، ما مردم تو رختخواب، خواب می گیره، می ترسم زدم لاراضی بنه

دکتر نسخه ای نوشت و به پیرمرد داد. مریض گل از گلش شکفت و گفت: - یعنی با این نسخه من می تونم... - نخیر، شما کاری نمی تونین، این نسخه واسه خانومه که اونم فوری خواش بیره

مردی به پلیس مراجعه کرد و گفت:

- سرکار دوجرخه مو دزدیدن - عجب دوجرخه تون بوق داشت؟ - نه - ترمز داشت؟ - نه

- پس فعلا جریمه این دوتا رو بدین تا بعد دوجرخه تون پیدا بشه

ارباب رجوع تصادفاً مدیرکل را در راهرو اداره ملاقات کرد، از هوش پرید جلو و گفت: - قربان، چند هفته منظر همچی فرصتی هستم، لطفاً ده دقیقه وقت ملاقات بهم بدین، عرضی واجب دارم

مدیر کل متکبرانه جواب داد که: - اول باید از منشیام وقت ملاقات بگیرین

- همین کارو کردم قربان، جاتون خالی شب بدی نگذاشت، ولی حالا از خودتون وقت ملاقات می خوام

مدیر کل متکبرانه جواب داد که: - با همین دختری عروسی کرده - کی؟ - بابایم

آقای به خالفتن تلفن کرد:

- عزیزم، می خوامت بگم... چیز... یعنی این که می دونی، من و رفقای دوره تحصیلی ما به شب دوره داریم و خوب... البته می دونی که حالا ساعت ده شبه، ولی راستی چطوری بگم... از دهم در رفت و خلاصه نتونستون کردم به شام. ممکنه ازت خواهش کنم به چیز مختصری، مثلاً لیبروی، کتای، به چیزی درست کنی که بخوریم، البته باز خیلی معذرت می خوام. صدای زن از آن طرف:

- هیچ مالی نداره عزیزم، تا نیم ساعت دیگه به شام حسابی درست می کنم

مرد حیرانده گفت: - اوه ببخشین خالوم، مت این که عوضی گرفتم

خاله مرزده وارد دفتر کار شوهرش شد و دید که منشی روی زانوان آقا جا خوش کرده است. اما آقا فوراً با صدای بلند خطاب به منشی گفت:

- بنویسین: اداره محترم کارپردازی عطف به مذاکرات و درخواستی قبلی به اطلاع می رساله نظر به این که صندلی های درخواستی هنوز تحویل نشده منشی اداره جایی برای انباشتن ندارد. خواهشمنداست...

دکتر روانشناس از بیمارش پرسید: - تا حالا اتفاق افتاده که به صدای بشنوی ولی نمی از کیجاس؟

- چه بسیار! - عجب! چه وقتی؟ - هر وقت با تلفن حرف می زنم

دکتر بخش ضمن ویزیت روزانه از پرستارها شنید که دیشب چهاروتا مریض مرده اند. به پرستار گفت:

- ولی من که دیشب برای پنج نفر نسخه نوشتم - آره متشابه هرکاری کردیم یکیشون زیربار تلفت که دارو بخوره دادم.

خانمی با دوازده تا بچه قبولیه قد آمد به باغ وحش و سراغ قفس گوریل را گرفت. - امروز نمیشه خاقوم، گوریل رو بردن هواخوری، فردا تشریف بیارین

- آخه آقا چه جوری من این دوازده تا توله را از اونور شهر بیارم اینور شهر، اگه ممکنه به کاری واسمون یکنین

- بیستم هر دوازده تا مال خودتوله؟ - آره آقا

- پس بی زحمت از همینجا تکون نخورین، من مردم فوری گوریل را می آرم که شمارو تماشا کنه

پزشک جوانی بعد از اولین عمل زایمان، با حالتی آشفته به خانه برگشت. زنی از او پرسید:

- چی شد، کارو خوب انجام دادی؟ - چندان خوب نشد، بچه خفه شد، مادر مستکوب کرد و مرد، پلده رو هم خودم تصادفاً کشتم

چند روز بعد همین دکتر جوان از زایمان دیگری برگشت و اینده خوشحال زنی پرسید:

- متشاب که این دهه خوب شد؟ - آره. اتفاقاً پلده رو از مرگ نجات دادم.

گدای محله را صدا زد و نعلی نعلهای شوهر مرحومش را به بلند نگاه عبرت آمیز به سلوار انداخت:

احمد کتکه مرحوم شوهرتونو. چه مرحوم شد و گرنه با همچی نعلتونست تو در و همسایه ظاهر بشا

ل در بندرگاه بابک از آشنایان قد دل می کرد: - روئی شوهر من ملوا، سالی پیر خونه لبی وه! چند ناراحت کننده لبی ونقدروام ناراحت کننده لبی، چگذاری به ماه نوم می شه

می با لحن مرزنی آمیز به من گفت: - بین جانم، روی این میل ها گرد و ماهه نشسته

مستخده برافروخته گفت: - به من چه خاقوم، من چه تمصیری فقط به ماهه اومدم پیش شما. من حساب بلد نیستم!

خانم معلمه هشتاد ساله ای برای اعتراض به گناهان، به کلیسای دهکده و پیش کشین هشتاد ساله همینگی خود رفت و این مکالمه پیشان رد و بدل شد:

- هومو که هر سال واستون اعتراض کردم پدر روحانی - هومو که هر سال جوابت دادم خواهر عزیز

مادر از پسر بچه اش پرسید: - کلفت تازه مونو دوس داری؟ - نه خیلی هم آتش بدم می آید، دلم می خواس مت بابام گردنشو گاز بگیرم

معلم به شاگرد نبل گفت: - باید صد دهه جریمه بنویسی حساب بلد نیستم

فردا معلم جریمه را به دقت شمرد، چیل و هفت تا بوذ:

- منو مسخره کردی؟ این که چیل و هفت تاست

شاگرد گفت: - خاقوم معلم، مگه خودتون نگفتین به من چه خاقوم، من چه تمصیری فقط به ماهه اومدم پیش شما. من حساب بلد نیستم!

زن و شوهر روشنفکر و هنرپروی دانشد درباره شکسیر حرف می زدند. آقا گفت:

- شایعات زیادی هست که شکسیر نداشتنامه ها شو خودش نوشته. اگه من مردم و رقم به پشت، حقیقتو ازش می برم زن گفت:

- اگه شکسیر تو جنیم بود چطور! - اونوقت تو ازش بپرس.

آقای از دکترش پرسید: - چیکار کنم که صد سال عمر کنم؟ - مشروب نخور، سیگار نکش، شب زنده داری نکن، دور زلفا روهم خط بکش

- اونوقت صدساله می شم؟ - اگر صد سال عمر کنی قیامت اقلا صد ساله نتون می ده

روز تشییع جنازه یکوا نویندگان معروف و خیلی قدیمی بود و همه رجال کهنسال ادبی حضور داشتند. یکی از اقوام آن مرحوم برای آن که کمک به چند نفر از سالخوردگان جهان ادب که نمی توانستند پیاده راه بروند، بکندرانده اش را صدا کرد و گفت:

- آقایونو ببر فرستون شوهر نگاه به مسافران خود انداخت و یواشکی از ارباب پرسید:

- فریون لازمه که برشون گردونم یا هونجا می موندن؟

پدر بزرگ نوه هایش را جمع کرده بود و داشت طبق معمول خاطرات دلآویزهای دوره جوانیش را در زمان جنگ تعریف می کرد:

- آره دم غروب که شده شمردم دیدم بیست و دوتا رو کشتم

یکی از نوه ها گفت: - بابای بزرگ، شما که پارسال می گفتین هشت تارو کشتین

پدر بزرگ جواب داد: - بچه جون پارسال تو کوچیکتر بودی و طاقت شنبین حقایق وحشتناک رو نداشتی

نازه عروس از خجالت قوم شوهر رفت به کتابخونه که:

- به کتب دستور آشپزی می خوام - بفرمایین، این بهترین کتاب آشپزیه. اگه اینویترین مشابه که نصف کار غذا پختو نموم کرده باشین. و! بی یکی دیگم بدین



## ه پ ن لیه

استاد دانشگاه به همکارش می گفت: - واقعاً که هرچی راجع به این حواس ما استاد می گن درسته، من که از تست حواس پرتی خودم زله شدم

- مثلاً چه جوری، به مثالی برام بزن

- مثلاً درباره چی مثال بزنم؟

عاشق و معشوقی دست در دست هم پای دختری زیر نور میتاب ایستاده بودند. عاشق، محو جمال معشوقه گفت:

- دلبرم، فدایت شوم من از همه چیز تو خوشم می آید: از صورتت، اندامت، لیمرخت، لبات، موهات، چشمت... حالا بگو ببینم تو از چه چیز من خوش می آید؟ معشوقه پشت چشمی لالز کرد و گفت:

- من... از حسن سلیقه ات عزیزم.

شخصی به مدیر يك سیرك مراجعه کرد و گفت:

- منو استخدام کنین. به کار جالبی بدم

- مثلاً

- مردم بالای به نردبون پوزنده متری - خوب بعدا - بعدش از اون بالا می برم تو به

واقعاً این کارو می کنی؟ - البته

- حتماً به کلکی تو کارت هست - آره، به یقین میذارم سر بطری.





## تلویزیون و واقعیت

بقیه از صفحه ۴۹

مک ارتور بود. بمقدار قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر تفاوت داشت. بدون تردید، این اختلاف بیش از هر چیز از خصوصیات تلویزیونی ناشی می‌شد. دوربین تلویزیون بدون اینکه با کوچکترین اشکالی از جهت تعریف رویرو باشد آنچه را هم و هیجان انگیز میدید انتخاب میکرد و بقیه مسائل و نکات بدون اهمیت و جزئی را از نظر دور میداشت.

در هر لحظه برای کارکردن و متصدی دوربین امکان داشت نقطه‌دید را از یک موضوع به موضوع دیگری متوجه و معطوف سازند و با استفاده از خصوصیات فنی تلویزیون در آنچه انجام میگرفت دخل و تصرف نمایند. بقول کثرت لانت در این مورد، تلویزیون (وسیله ارتباطی) نقش دراماتیکی بخود میکوفت.

در حالیکه، مشاهده کنندگان کوچک و حیایان بزرگمت میتوانند در ردیف‌های جلو نگاهی تند و گذرا به ژنرال مک ارتور و خانواده او بیاندازند، مردمی که در خانه مراسم را از طریق تلویزیون میدیدند از اولین لحظه شروع، تا ختم آن، در هر لحظه تنها چشم بر قهرمان محبوب خود داشتند و در حقیقت چهره بزرگ ژنرال بود که در تمام این مدت (از ۲ و ۲۱ دقیقه تا ۳ بعدازظهر) بصورت مرکز توجه، بر صحنه تلویزیون به چشم میخورد. در این مدت تماشاچی تلویزیون میتوانست ۴۰ دقیقه تمام چشمان خود را بر ژنرال بدورد و این حقیقتی است که کثرت لانت و همکارش آن را یک ارتباط عمیق بین قهرمان و تماشاچیان مشتاق و علاقمند به حساب آورده‌اند. و در تمام این مدت، صدای فریاد و هیجه مردم، لحظه‌ای قطع نمیشد و حتی موقعی که دوربین چهره روی صحنه نشان نمیداد پگوش میرسید امکانات فنی اجازه میداد در لحظاتی که صداها ضعیف میشد بر قدرت آن بیافزاید. وقتی دوربین، جمعیت را نشان میداد صدای کشردن مردم با شدت زیاد در زمینه پگوش میرسید و هیجان صحنه را صد چندان میکرد. تلویزیون توانسته بود قبل از آغاز به پیش‌مراسم اصلی، با اقداماتی، بینندگان را برای برخورد دراماتیک با واقعه، آماده سازد. این اقدامات که عبارت بودند از: ۱- مصاحبه با مردمی که بز کوچه و حیایان به انتظار شروع مراسم بودند، ۲- تفسیرهای مختلف گویندگان از آنچه در شرف وقوع بود.

مدت برنامه مخصوص تلویزیون در آن روز ۲ ساعت بود که تنها یک ساعت آن به نمایش مراسم اختصاص داشت. تنها در این مدت بود که ژنرال مک ارتور در روی صحنه تلویزیون ظاهر بود. بقیه مدت را تلویزیون باید با تصاویر و مسائل دیگری به اصطلاح معروف پر میکرد. در این فاصله نماها یا تصاویری که میتوان آنها را پیش-

بینی یا پیش‌گویی نامید بخرمهمی از برنامه را به خود اختصاص داده بودند. این تصاویر از چهره‌هایی در جمعیت گرفته و نمایش داده میشد که مبین حالت انتظار و شور و شوق مردم و در حقیقت پیش‌بینی علاقه و توجه آنها بود تلویزیون در حقیقت با انجام این کار بر میزان تأثیر مراسم در بینندگان میافزود و جبهه دراماتیک برنامه را بقول معروف صد چندان میکرد.

تفسیر گویندگان تلویزیونی نیز دارای اثر فوق بود. در عبارات و جملاتی که گویندگان مختلف برای توضیح و تشریح صحنه‌های مختلف بکار میبردند مرتباً به عظمت مراسم، کوشش بزرگ که بحال این روز فراموش‌شدنی انجام گرفته، جمعیت مشتاق و بی‌تاب، اتوبیل‌هایی که از کثرت جمعیت از حرکت باز ایستاده‌اند، اشاراتی میشد و این مطالب با انبساط لحن هیجان‌انگیزی ادا میکردید که بیننده را تحت تأثیر قرار میداد.

البته مردمی که در کوچه و خیایان به استقبال مراسم شتافته بودند از شنیدن این تفسیرها محروم بودند و همانطور که قبلاً نیز اشاره شد در فواصل برنامه، بخصوص مواقعی که باید به انتظار باقی میماندند بیش از اندازه احساس خستگی میکردند. نکته اساسی اینجا است که تلویزیون با امکانات خود توانسته بود این فواصل و شکاف‌ها را پر کند و در لحظاتی که مردم نمیتوانستند مک‌ارتور را ببینند و یا سخنان او را بشنوند تلویزیون با نشان دادن تصاویری از مردم، و تفسیرهای مختلف، اجازه نمیداد بینندگان علاقه و توجه خود را از دست بدهند. این واقعیتی است در مورد تلویزیون که نمیتوان از نظر دور داشت. مردمی که در خانه برنامه را میدیدند به کمک آنچه تلویزیون در لحظات حساس انتخاب میکرد و نشان میداد و همینطور به کمک اخبار نظرهای متفاوتی که گویندگان میکردند بیشتر از مردم حاضر در صحنه خود را در قلب واقعه احساس میکردند.

## احساس همانندی

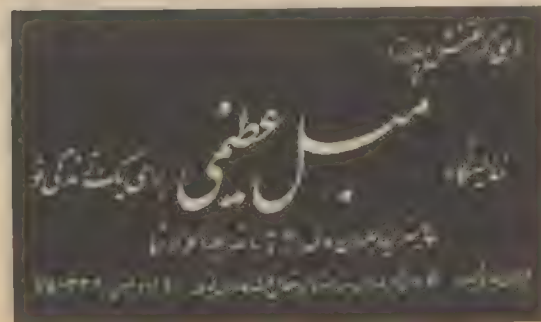
تلویزیون بمقدار قابل ملاحظه‌ای، بر احساس همانندی بینندگان میافزود. آنچه دوربین‌ها در حالت بسیار درست (کلور اپ) از مک ارتور انتخاب میکردند به بینندگان فرصت میداد خود را زود رو با قهرمان جنگ تصور نمایند و بار باید اضافه کنیم که جملات و مطالب گویندگان بر احساس و شدت آن دم بدم میافزود بطور مثال وقتی چهره ژنرال بر صحنه تلویزیون در حالت کلوز اپ (درشت) نمودار میگردد و پیسنه فرستگا دور از او حور از کارش احساس میکند، صدای هیجان‌انگیز گوینده پگوش میرسید که میکوفد بگوشید بر این گونه‌ها، و ببینید این چشمان را، محققین متوجه شدند در این

لحظات، هر يك از بینندگان برنامه، بر طبق سوابق ذهنی و تمایلات خود از این گفته تعبیر متفاوتی کرده و بصورتی تحت تأثیر قرار گرفته است ولی هیچ‌يك، از اثرات عاطفی اختلاط صوت و تصویر بصورتی که شرح دادیم برکنار نمادند. کثرت لانت و همکارش این خصوصیت را از امتیازات بزرگ تلویزیون میدادند. به نظر آنها تلویزیون تنها قادر است با پیش‌مراسم و رویدادهایی که بهر جهت از دسترس مردم عادی بدور است، بپهنه فرصت برخورد و تماس نزدیک با آن را به بخشد بلکه اگر با دقت بکار گرفته

## لابراتوار مجهز



با آخرین پدیده‌های صنعت عکاسی جهت تهیه عکس و اسلاید از پیشرفت‌ها و فعالیتهای سازمانهای مملکتی آماده است  
کریمخان زند: اول خردمند جمویی ساختمان  
افسر شماره ۴ - تلفن ۸۳۴۱۳۵



بانوان دوشیزگان محترم انتظار شما پایان رسیده!

جوراب  
درشو- بدون درز

نگین  
بازار آرم



نگین اولین جوراب بدون درزی که در میسرود - نخ کش نمود و در نهایت ظرافت دوامی حیرت‌انگیز دارد





\*\*\*\*\*

## سئله احتیاج

مزکابرن، که هنوز هم لقب «بافلینت» را برای خود حفظ کت اخیراً فیلم «مسئله احتیاج» ریتون تمام کرد. فیلم را کمپانی مترو گلدوین مایر ست و نقش مقابل جیمز کابرن را وینیل بازی می کند که در ثیل، با معرفی فیلم «تایستان ۱۲ او آشنا شدیم. کس جینیفر وینیل و جیمز کابرن دم گفتوگو - و ظاهر گفتو پیل شیرین - بین صحنه های آن می دهد.



## تازه های سینما

از: بابک ساسان



\*\*\*\*\*

## چند خبر

\* **آرتوریو جکویز** تهیه کننده فیلم «پاز هم بازی کن، سام» قراردادی با ویلیام گلدنبرگ بست تا موزیک این فیلم را بسازد.

وودی آلن، تونی را برترس و دایان کیتون بازیگران فیلم هستند که قبلاً آنرا روی صحنه در پرودوی بازی کرده اند.

گلدنبرگ تا بحال دوبار کاندیدای دریافت جایزه امی (اسکار تله ویزیونی) برای ساختن موزیک دو قسمت از سریال تله ویزیونی «تام بازی» (که در تهران با عنوان «جست و جوی» نشان داده می شود) بوده است. کارگردان «باز هم بازی کن، سام» هربرت راس است.

\* **جک لئون** همراه با جک گیلفورد فیلمی را بازی کرده است به نام

\*\*\*\*\*

## بار دیگر، «زولو»

هفته گذشته بازیگران فیلم «زولو»، استانیلی یگر، جک هاگیتز، اولایا کویسون، جیمز بوث، مایکل کین و گری بویت در هتل دورچستر لندن گرد آمدند تا پخش نسخه تازه این فیلم را جشن بگیرند.

«زولو» در چند سال پیش که برای اولین بار بر روی پرده سینما آمد با اقبال بسیار تماشاگران روبرو شد و بازار خوبی پیدا کرد. همین امر سبب شد تا تهیه کنندگان فیلم، استانیلی یگر و سالی اندفیلد به فکر تجدید چاپ و پخش این فیلم بینند. داستان فیلم بر مبنای مقاله ای از جان پرپس بوسیله خود نویسنده و سالی اندفیلد به سناریو برگردانده شد و مربوط به واقعه ای است واقعی که در ژانویه ۱۸۷۹ برای جمعی از مسافران انگلیسی در آفریقا رخ داد. این فیلم را جوزف لوین برای کمپانی پارامونت ساخته است و موزیک آن از جان پری است.

«سیاره میمون ها» و «دکتر دولیتل» را به یاد داریم.

...

### \* فرانکین شافنر فیلم «همسر

ستوان فرانسوی» را برای تهیه کننده لستر گلدسمیت کارگردانی خواهد کرد. مینای داستان فیلم، کتابی است نوشته جان فولز شافنر که قبل از این فیلم دو فیلم «پایون» و «سلسله یاقی و سترن» را تمام خواهد کرد.

...

### \* الگ کینس در فیلم «ده روز

فرصت» نقش آدولف هیتلر را بازی می کند. داستان فیلم بوسیله «انیدور» کونچینی و «ایوان موفات» از کتاب «هیو ترور» راپر گرفته شده است. این فیلم را ولنگانگ راینهارت تهیه می کند.

...

### \* ریچارد ام. شرم و رابرت

بی. شرم که موزیک فیلم مری پاینر را ساختند قرار است موسیقی فیلم موزیکالی را که از «تام سار» تهیه می شود بپوشند. تهیه کننده این فیلم «آرتوریو جکویز» است که از او فیلمهای «پراتیه» هستند.



\*\*\*\*\*

## به من اعتماد کن

### ایروین وینکلر و رابرت چارلت

دو تهیه کننده ای هستند که همواره با زمان پیش می روند، و به دنبال تازه ها می گردند. نوشته هایی را جست و جو می کنند که حرفی داشته باشد و بتوان بر روی آن حرفی زد. از مطبوعات زیرزمینی گرفته تا آثار پروست را از هر شکل و هر قبیل می خوانند و می کاوند، و آنچه تا به حال برای سینما تهیه کرده اند بین این خصوصیت اندو است.

«آخرین لغو»، «به اسپاسا شلیک می کنند، مگر نه؟» «بیانیه توت فرنگی» فیلمهایی بودند که در سال ۱۹۷۰ در فستیوال فیلم کان - خارج از فستیوال - نمایش درآمدند و این برای اولین بار بود که از تهیه کننده ای (دوتیپ) - کننده مشترک، سه فیلم در یک



\*\*\*\*\*

## کابوی ها

### مبارزه یک کارگردان جوان و یک غول

بیش از سه سال از زمانی که مارک رایدل کار سینمایی خود را آغاز کرد و فیلم «کابوی ها» را نیز خود برعهده دارد، واز فیلمبرداری خوب رابرت سریتس بهره برده است. سریتس فیلمبردار بزرگی است که تاکنون سه بار بخاطر فیلمهای «گنجهای حضرت سلیمان» «دور دنیا» و «دین هور» برنده جایزه اسکار شده و «پارکالیدای بدن» این جایزه بوده است. وچالب اینجا است که یکسال او با خود به رقابت برخاست زیرا دو فیلم او «دکتر دولیتل» و «گراچونت» هر دو کاندیدای جایزه بهترین فیلمبرداری سال بودند.

دیگر بازیگران فیلم روسکولی براون (بازیگر فیلم «تویازه») بروس دن و جیمی بازیگران خردسال هستند که نقش گاو - چران ها را دارند و برای اولین بار دو فیلم ظاهر می شوند.

رایدل این فیلم را «بزرگترین مبارزه زندگی» خود می داند. این فیلم - همانطور که از نام آن برمی آید - درباره انتقال گله عظیم گاو است دوسر اسر غرب آمریکا به سال ۱۸۷۰ که باحوادثی غیر معمول و تلشنا روبرو می شود. چنودین رئیس این کاروان است که از ۱۳۰۰ گاو مکزیک و یازده گاو چران زیر ۴۰ سال تشکیل شده است.

رایدل علاوه بر کارگردانی، تهیه فیلم «کابوی ها» را نیز خود برعهده دارد، واز فیلمبرداری خوب رابرت سریتس بهره برده است. سریتس فیلمبردار بزرگی است که تاکنون سه بار بخاطر فیلمهای «گنجهای حضرت سلیمان» «دور دنیا» و «دین هور» برنده جایزه اسکار شده و «پارکالیدای بدن» این جایزه بوده است. وچالب اینجا است که یکسال او با خود به رقابت برخاست زیرا دو فیلم او «دکتر دولیتل» و «گراچونت» هر دو کاندیدای جایزه بهترین فیلمبرداری سال بودند.

دیگر بازیگران فیلم روسکولی براون (بازیگر فیلم «تویازه») بروس دن و جیمی بازیگران خردسال هستند که نقش گاو - چران ها را دارند و برای اولین بار دو فیلم ظاهر می شوند.



توت فرنگی» را برای چارلت - وینکلر ساخته بود.

مایکل سارازن و ژاکلین بیسه بازیگران فیلم چهره هایی کاملاً آشنا هستند که مخصوصاً سارازن نخست مورد توجه فیلمسازان آمریکا و انگلستان قرار دارد و دودو سال اخیر فیلمهای متعددی را با شرکت وی ساخته اند. از سارازن فیلم «به اسپاسا شلیک می کنند» و از ژاکلین بیسه اخیراً فیلم «فرودگاه» را دیده ایم. صحنه های فیلم در «ایست ویلیج» نیویورک، که یکی از قدیمی ترین محله های این شهر است، به طریقه رنگی فیلمبرداری شده. دو خیابان اصلی این محله یک سری میزها و کونگون، حمامهای ترکی، بارهای قدیمی، سینماهای زیرزمینی، کلیساها، تئاترهای تجربی و محله های رقص، و زنان و مردانی با اشکال و رنگهای مختلف از هر نوع و طبقه ای، پراکنده اند. و در این محله است که قهرمانان «به من اعتماد کن» راه زندگی خود را می جویند.

وال نشان داده می شد. (و هریک طرز فکری نو در دوره خود بود) «به من اعتماد کن» نیز نتیجه می وسیع آندو است از آنچه در اطرافشان می گذرد. توجه آندو به یک سری مقالات و ر درباره دنیای تجربی امروز، شد که در آن «سبک تازه» زندگی، همچون مواد مخدر که تمام خانه ها، می، خیابان ها و تمام اجتماعات بکا را فرا گرفته است - نیروی ان کننده می داشت چگونه دواش یین دنیا رابطه می یابند و در نهایت میم به مبارزه با آن می گیرند برای تف و وینکلر «ماده ای است که از فیلم به وجود می آید، هر مرحله یکی یک موضوع بالقوه است. و این بود موضوعی که آندو به کننده در اختیار استوارت همسن آورد تا آنرا به فیلم درآورد. و من بر مبنای سناریویی که ایو ژانل - روتیفر برایش نوشت با شرکت کل سارازن و ژاکلین بیسه فیلم خود را ام کرد. همسن قبلاً فیلم «بیانیه

ژاکلین بیسه و مایکل سارازن در «به من اعتماد کن»





# نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند



فقط با فضاوت خودش انجام می‌دهد. به این ترتیب قهرمانی با خصوصیات ضدقهرمان، در انواع قصه‌های سینمایی رخنه کرده و این رشته ادامه داشت تا فرانسه به وقوع پیوست.

حالا دقیقاً کارآگاه، آدم بد، و تبهکار، آدم خوب شده بود، و با توجیهی شدیدتر: در فیلم «سازش تلخ» اثر «کلود سوت» یک کارآگاه، برای آنکه چیران شکست قبلی خود را کرده باشد، یک مده آدم بیکاره و بدبخت را بصورتی غیر مستقیم تهریک می‌کند، و نقشه و راه سرقتی را آنچنان جوی پایشان می‌گذارد، تا به آن عمل کنند، و بعد سر بزنگاه سر می‌رسد، و باقتل و دستگیری آنها، ترفیع پیدا می‌کند.

پس از آن ایفای نقش آدم‌های بد، مورد توجه قرار گرفت، و مردم، هنرپیشه‌های معروف را در این نقش بیشتر پسنیدند.

مرحله بعدی، هنگامی بود که این اشخاص دارای صفات انسانی‌تری شدند، و فیلسازان به زندگی خصوصی آنها بیشتر نزدیک شدند.

این خط‌سیر همچنان ادامه داشت، و حتی مورتی یکتاوت و خسته‌کننده پیدا کرده بود، تا لحنی ظنهور «جیمز باند» که نگان قطعی را داد، و ناگهان سنت را برگرداند.

جیمز باند مأمور دوفرقت، یا این اواخر فیلم «دسته سیسیلی‌ها» می‌بینیم که

این لحن‌ها، در بسیاری از موارد برای بسیاری از کمان، تثبیت کننده بوده‌اند، و این بار دهمورد دان سیگل نیز همین اتفاق رخ داد.

در فیلم‌های بعدی، دان سیگل بتدریج راه تازه‌تری انتخاب می‌کند، که در تعقیب اصول اولیه کارآگاه، همچنان بر رسم‌های روزه آگاهی دارد.

در این میان، فیلم «ساره را جدا می‌کنیم که جزء سطحی‌ترین و مست‌ترین کارهای این فیلمساز است یا بیشتر ادای وسترن ایتالیایی را دمی‌آورد، اما با همین هنرپیشه - کلینت ایستوود - فیلم‌های بعدی موفق خود را می‌سازد.

قبل از آن، در آغاز دوره جدیدی کارش - که به آن اشاره کردیم - فیلم «مدیگان» را دارد، پس از آن «بلوف -

کوتان» و بالاخره «هری خبیث» (شکار در شب) راه که تماماً داستان‌های مأموران قانون است، اما از فیلم به فیلم، قهرمان فیلم‌های سیگل - برگشت به آنچه حالا دیگر تبدیل به سنت شده است - به صورت یک ضد قهرمان درمی‌آید.

رؤسا و بالادست‌ها وجود دارد، همراه با درگیری‌های خصوصی‌تر - اما اگر قهرمان فیلم «مدیگان» بخاطر تحقق اصولی که به آن اعتقاد دارد، در پایان فیلم از پای در می‌آید «هری» در «شکار در شب» فقط بخاطر خیانت ویرجینی نقلیست که هر بار - و در پایان فیلم - نجات پیدا می‌کند.

«هری خبیث» آدم بی رحمیست، اما علت این یرجینی توجیه نمی‌شود، یعنی اشاره‌هایی از کشته شدن زن او، و اینکه

ودن این آدم «خوب» - او دزد را می‌شناسد اما در اختیار قانون قرار نمی‌دهد. - برای آنکه جای زمردها را، از شکنجه و قتل ایمنی ندارد: ز دزدان را مجروح می‌کند، و را از پشت می‌کشد (در نسخه این صحنه حذف شده است).

- با دزد اصلی سر شام می‌خورد و حرف‌های خود را سر می‌کند: حاضر به قبول پنجاه نیست: تمام زمردها را می - در مقابل اجازه خواهد داد که به آزادی از ملک خارج شوند. - همین یک جمله و این پیشنهاد، او و موقعیت او را توجیه می -

به این ترتیب با فشاری که دزدها ان قرار گرفته‌اند، با از دست زمردها، در واقع باید بتوانند کنند.

نگاه کنیم به صحنه آخر. دزد ها، یکبار دیگر پیشنهاد مشارکت می‌دهد، اما کارآگاه قبول نمی‌کند. - نتیجه دزد، همراه با زمردها، تودم - گندم را بروی کارآگاه سرازیر می‌کند، قالمطبی که در زیر آن مدفون نه می‌شود (این صحنه در نسخه حذف شده است).

یعنی در برابر نادرستی و قتل کارآگاه نیز به سزای اعمالش می‌رسد، که البته باحرف مردوی صحنه‌ها، انگار نه انگار که اتفاقی ده است.

اما آخرین جمله‌های دزد زمردها، حالیکه با پایاران باقیمانده داخل یک تی در حال فرار هستند، بصورت ازمانندنی‌ترین برگردان‌های فارسی می‌بینیم که در این قصه، مرد ثروتمند و زمردها، رابطی هستند بین دو قلمب ماجرا، که در واقع وجود هر کدام برخلاف آن چیز است که در ظاهر نشان می‌دهد.

«آدم‌بده چیزی را می‌دزده که برای شخصی مورد سرقت قرار گرفته، به حساب نمی‌آید - و «آدم خوب» می - خواهد او را دستگیر کند تا در ضمن زمردها را به چنگ بیاورد - چون سر حال برد با اوست، چون قراست که او آدم خوبی باشد.

پس باتکیه بر سنت رایج فیلم - ی جدید، هانری ورنوی داستانی را

ش نمی‌کند.

«هری خبیث» یک قهرمان است: در خوردن سالنویج، بر سرقت بانک کنار ایان وفوق دارد، و بیشتر با غرور، هایل است با سانسها سر می‌برد، تا او ناچار به داخل نشود، اما وقتی اینطور نمی‌شود، سلاح کمربانش، هندی سارقین را از پای می‌آورد، و سرقت را تفریح می‌گذارد: یک برهان واقع یک قهرمان بازی واقعی.

اما تربت در پایان همین صحنه، بهری خبیث قهرمان نشانده می‌شود، هنگامی که سارق مجروح را در برداشتن بااحتی آزاد می‌گذارد و والود می‌کند به خودش نمی‌داند هفت تیرش، فستک دارد ا که.

برگردان صحنه به پایان فیلم است، هنگامی که هری، همچنان با گاهی کامل،



در دست می‌گیرد که بهیر از نکته‌ی جابجا شدن آدم‌های خوب و بد داستان، چیز دیگری ندارد. از آغاز نگاه کنیم: صحنه‌ی سرقت آغاز فیلم - مولانی‌ست، و بزوده تازگی خود را از دست می‌دهد.

- ایجاد هیجان، تصنعی و زورکی‌ست.

- صحنه‌ی خیلی مولانی تعقیب اتومبیل‌ها در شهر، بکلی زاید، و

ببینم دوبار «هری خبیث» چه شخصی قرار گرفته است: قاتلی در نهایت درجه‌ی خیانت که اذقتل و تجاوز و یگران نیست، و در این خیانت، نهایت اغراق به عمل می‌آید، تا آن حد که تماشاگر نیز به خود این قاتل تشنه شود، تا وقتی که گلوله‌های «فیل کشر» هری، قاتل را ازجا می‌جابه‌اند نفس قتل توجیه شده باشد.

امتیاز اصلی را در این فیلم، کارگردان همچنان با ایجاد حادثه و هیجان به دست می‌آورد، و علیرغم چند صحنه‌ی زاید، فیلم خود را از دست نمی‌دهد، و در همه حال رابطه‌اش را با تماشاگر حفظ می - کند. آنچه‌ا که در حد بصری نیز صحنه‌ی برخورد اول کارآگاه و قاتل را، به‌زیر یک صلب بزرگ می‌کنند، و برخورد آخر را از یک اتوبوس آغاز می‌کند، که

بارکش، از بالای کوه به‌زیر در می - غلتد - و اینهمه از نظر تصویری زیباست - همچنان مولانی و بی‌حاصل می‌نماید.

- صحنه‌ی زد و خورد بر سر دختر از زیادی هم زیادی‌تر است، و باتوجه به نکته‌ی قبلی که: شخصیت داستان در جستجوی دختر فراری، درست باید به زیر ایوان یک خانه‌ی ییلاقی برسد، که دختر در آنجاست.

به این ترتیب با جمع صحنه‌هایی از سرقت، و تمسقیب، و مبارزه، و صحنه‌ی آخر در انبار گندم، طول مدت لازم فیلم «شکست» به حدود نیم ساعت کاهش می‌یابد، و بقیه را فقط با کلمه‌ی «زاید» می‌توان توجیه کرد.

از صحنه‌های زاید بسیار، به شخصیت‌های زاید می‌رسیم که به نوبه‌ی خود تعدادشان زیاد است: - علت وجودی شخصیت «دویر» - حسین، یکی از هندست‌ها، در این فیلم معلوم نیست.

- صحنه‌های مربوط به «دایان» - کانون، - بدل عکس - اصلاً حالت پیش برنده ندارد.

- دختر همراه دزدها، چه خاصیتی دارد؟ (و عشقی ناگهانی، با امید به آینده، که در آن دو کلمه، در پایان فیلم بین این دو نفر پدید می‌آید).

می‌بینیم که به این ترتیب «هانری» ورنوی، تمام خصوصیات اصلی یک فیلم خوب را از دست داده است: - کارگردانی و صحنه‌سازی ندارد. - داستان فیلم خوب ندارد. - شخصیت‌سازی اصلاً ندارد. و به‌اضافه‌ی نقص‌هایی که ذکر شد - و بسیاری نقص‌های دیگر - که

فیلم «شکست» در پایان دو ساعت نمایش خود، برای هرتماشاگر ی پایان می‌رسد، و هیچ چیز برای او باقی نمی‌گذارد، منصف برای آنکه «هانری ورنوی»، مهارت فنی فی‌الثل «جورج سینتونه» در فیلم «فردگاه» را نیز ندارد، و در چنین مسیریست که این فیلمساز به پایان کار خلاقه‌ی - هر چند ناچیز خود - نزدیک می‌شود.

در ادامه‌ی قهرمان بازی، از بیشترین امکان برخوردار است: در ایستان بر روی بل، و برین بر روی سقف اتوبوس و غیره. - صحنه‌ی تعقیب تیراندازی در معان به قرار دادی‌ترین و مست‌ترین صحنه‌های مشابه در اینگونه فیلم‌ها بر می‌گردد، که از قدرت هیجانی خیلی کمی برخوردار است، اما آخرین صحنه، ضرب و هیجان جدال را دوباره پلا می‌برد.

در شخصیت‌سازی‌های خود، «دان سیگل» از حد فیلم‌های داستانی، حادثه‌ی که بهر حال، تکیه بر روی قهرمان است، در نمی‌گذرد، اما در نهایت، توانسته است، به‌طبع سلیقه‌ی رایج و مرسوم، شافی، مورد پسند را در فیلم خود بچوند بیاورد، و اینهمه، می‌تواند امتیازی برای فیلم «شکار در شب» به‌شمار آید.

## شکست

\* تعدادی از فیلم‌هایی که این اواخر دیده‌ایم - و با اطمینان قطعی بر آنچه در آینده در همین ردیف خواهیم دید - لزوم توضیح و بحث کوتاهی را پیش می‌آورد.

این بحث، عوض شدن جای آدم‌های خوب، و آدم‌های بد، در فیلم‌های جدید است. در توضیح این مطلب نگاه می‌کنیم به یک میرتدریجی در فیلم‌های چنانی و کارآگاهی.

در آغاز، وضعیت روشن بود: کارآگاه‌ها و مردان قانون، آدم‌های خوبی بودند، و در مقابل آنها تبهکاران و اشرار قرار داشتند.

پس از آن ایفای نقش آدم‌های بد، مورد توجه قرار گرفت، و مردم، هنرپیشه‌های معروف را در این نقش بیشتر پسنیدند.

مرحله بعدی، هنگامی بود که این اشخاص دارای صفات انسانی‌تری شدند، و فیلسازان به زندگی خصوصی آنها بیشتر نزدیک شدند.

این خط‌سیر همچنان ادامه داشت، و حتی مورتی یکتاوت و خسته‌کننده پیدا کرده بود، تا لحنی ظنهور «جیمز باند» که نگان قطعی را داد، و ناگهان سنت را برگرداند.

جیمز باند مأمور دوفرقت، یا این اواخر فیلم «دسته سیسیلی‌ها» می‌بینیم که

## شکار در شب

\* «بانت کار «دان سیگل» - گاد - گردان فیلم «شکار در شب» - در تعداد فیلم‌هایی که از او دیده‌ایم، به تدریج آشنا شده‌ایم. بدون آنکه ریان به عقب برگردیم، از فیلم «فانلین» شروع می - کنیم که آثار شهرت فعلی او در دنیا بود: نام آنچه سیگل، در دوباره سازی از «دراپت رومینگ»، در راه موفقیت خود به کار گرفته بود، و گردانان حادثه و حرکت به‌نوعی خنوت‌بار بود. آنچه‌ا که در آن لحنه ترسید، نه ایی خنوت احتیاج احساس می‌شد، تا تماشاگران بر پایتان فیلم، رانی از تالار سینما خارج شوند.





## نمایشگاهی بی نظیر

در شهر پورژ فرانسه، به یقین، یکی از جالبترین و غنی‌ترین نمایشگاه‌های جهان، هم‌اکنون برپاست. این نمایشگاه، به نام «جهان بازیچه‌ها» مجموعه‌ای است واقعاً بی‌نظیر از اسباب بازی، بی‌نظیر از جهت غنای شکفت‌انگیزی که در این مجموعه وجود دارد، و از نظر منطق و هدف و تم‌های گوناگون آن، که بیشتر از آن که برای کودکان جالب باشد، برای بزرگسالان آموزنده و جالب توجه است. برپاکننده این نمایشگاه، «ژان فاوره»، موزه‌دار فعال موزه «بری» است که توانسته بازیچه‌هایی گوناگون از اطراف و اکناف دنیا، و متعلق به ملیت‌ها و ازمنه مختلف گردآوری کند؛ از اسباب بازیهای سرخپوستان گرفته تا آسیای جنوب غربی و ایران و افغانستان و اروپا و آمریکا و چین و هندوستان و



## همچنان در جستجوی قاره گمشده، اما در جایی دیگر

اقسون جاردانی اتلانید، قاره گمشده، همچنان حادثه‌جویان دنیا را می‌کشد. باستانشناسی که می‌کوشد از بیست قرن پیش تا به حال، روسیه و یکتار برای همیشه، به این وسوسه و جنجال خاتمه بخشد در راه دست‌یافتن به قاره افسانه‌ای اتلانید، توفیقی بیش از آمانورها به دست نیاورده‌اند. اولین باستانشناسان گفتند که اتلانید را در «گرت» و بعد در دریای اژه یافته‌اند. اما امروز، همه امیدها به‌جانب جزیره سانتورن منطف شده است. عده‌ای



## یک جور طعنه و تمسخر ودهن کجی

در آلمان غربی هروسکی ساخته‌اند از یک پیرمرد، با دماغ برگشته عقابی، گوشهای بزرگ و «بلبله‌ای، چشمهای ریز و شیطان، و دندانهای ریخته. از این هروسک که ظاهر یک پهلوی تیپیک را نزد اروپاییا به یاد می‌آورد، به کشورهای اروپایی صادر کرده‌اند. در ابتدا روی فاکتور صادراتی اسم هروسک را گذاشته بودند «وودو جو» Woodoo Joe اما بعد که دیدند، این لقب آنگلو-ساکسونی، روی خریدار اروپایی تأثیر زیاد نگذاشته امش را برگرداندند و لقب «پهلوی» به آن دادند. در فرانسه



بزودی متخصصان باستانشناسی و عکاسی از زیرآب، با متدوتکنیک جدید و مخصوص دست به‌کار شدند و پس از کشف دیوار و ستونها، مقالاتی در باره اکتشاف خود منتشر کردند و مدعی شدند که این همان قاره گمشده اتلانید است.

از مایشهای «کریک ۱۴» (برای تعیین تاریخ قدمت) نشان داد که دیوار و ستونها، مشکوفه مربوط به پنج هزار سال پیش است. هیچ تمدن شناخته شده‌ای در آمریکا به این قدمت نیست. از سوی دیگر سبک معماری اولسک (قدیمترین تمدن آمریکایی) و ابنیه زیر آب اختلاف اساسی دارند.

اما دام. و. هاریسون، زمین‌شناس آمریکایی در ۱۹۷۱ اظهار داشت که دیوار و ستونها، «پاهاماء» عوارضی طبیعی هستند نه ساخته دست بشر و بلوکهای سیمانی و مرمری هم محموله غرق شده یک کشتی است. باستانشناسی که دیوار و ستونها را کشف کرده بودند به دنبال این اظهار نظر تحقیقات خود را دنبال کردند و این بار دیواری دیگر، کاملاً شبیه‌اولی، اما به طول ۶۰۰ متر کشف نمودند و به دلایل مختلفی از قبیل کثرت فوق‌العاده بلوکهای سیمانی و پراکندگی آنها و عدم ضبط واقعه غرق کشتی ثابت کردند که بلوکها هم ناشی از غرق یک کشتی نیست. و بالاخره در زمان رومیها و حتی قبل از آن، سیمان چیزی شناخته شده بود.

در مراحل نکته جالب این است که اگر هم آنچه کشف شده، قاره اتلانید افلاطون نباشد، بندری بزرگ و آباد بوده که هزارها سال پیش زیر آب رفته و اقیانوس اطلس، این نشانه بزرگ تمدن کینسال بشری را آنهم در آن سوی کره ارض در طول دهها قرن، از نظرها مخفی داشته است.

قیمتش ۲۳/۵ فرانک است (تقریباً ۲۴ تومان). تا مدتی این هروسک، بین عروسکهای دیگری از قبیل جادوگر و میمون و غیره، فروش معمولی داشت اما ناگهان مقامات و جنبش بین‌المللی ضد تبعیض نژادی و آنتی-سمی‌تسم، متوجه نیش گزنده این هروسک شدند و رئیس کمیته این جنبش در شهر دیزون، با استناد به قانونی که در ۱۸۸۱ تصویب شده و توهین به‌دسته‌ها و اشخاص به‌علت اصل و نژاد و مذهبشان از طریق نمایش تصاویر زننده را محکوم می‌کند، علیه فروش این هروسک اعلام جرم کرد. فروشنده ابتدا مندرخواهی کرد و گفت که مجبور است طبق مقررات، اتیکتی را که صادرکننده تعیین کرده جلو هروسک بچسباند. قضیه به‌شدت تحت تعقیب است و بخصوص در جوامع مذهبی عکس‌العمل شدید پیدا کرده. در حال، ردپای کینه آلمانها در این ماجرا به‌خوبی پیداست.

## از دنیای مد

مد آرایش موی سر خانمها، برای پارسار ۱۹۷۷، به عبارت بهتر همین پهای که به آن وارد شده‌ایم رسماً اعلام شد. و این، سه نمونه از آرایش جدید است که در آنها، سادگی مراعات شده است. نمونه دست چپ آرایشی بی‌قرینه‌سازی که در دوطرف پوکله می‌شود و یک ستیاق گل، نگهدارنده یک طرف مو است.

در نمونه وسط، مو به طرف پسای سر کشیده می‌شود و در آنجا پوکله‌های بزرگ می‌خورد و یک ستیاق تزئینی قرار داده می‌شود. و بالاخره در نمونه دست راست، مو، نیمه بلند است که از دو طرف تاب ملایمی به‌سوی داخل دارد و پتری هم روی پیشانی را می‌پوشاند.

## سوئسی‌ها هم...

به‌تماشای این تصویر در اولین لحظه هر کسی تصور خواهد کرد که مثلاً یکی از نخستین ماشین‌های ریسندگی یا از اولین وسایل ماشینی حفر چاه و امثال‌آن است که درموزه‌ای نگهداری می‌شود و جمعی از آقایان، به‌مناسبتی، مثلاً، یکصدمین سال اختراع ماشین فوق‌به‌دیدار شتافته‌اند.



اما این وسیله پیچیده که از چند چرخ و محور و کابل و اهرم و غیره تشکیل شده، یکمجموعه مدرن است! و عجیب‌تر از این، آن که اسمش هم نیمکت عاشقان است! تا حالا، افراترین مدرنیست‌ها آمریکایی و انگلیسی و فرانسوی بودند، اما سوئسی‌های محافظه‌کار و تاجر مسلک وقتی هنرمند می‌شوند، از همکاران خود باز پس نمی‌مانند، حتی جلوتر هم می‌تازند. اخیراً نمایشگاهی از آثار ۳۱ هنرمند معاصر سوئسی، مرکب از آثار نقاشی و مجسمه‌سازی در پاریس برپا شده که عجیب‌ترین اثر عرضه شده در آن همین «نیمکت عاشقان» است. حالا چرا هنرمند، به‌جای آن نیمکت‌های زیبایی چوبین که در پارکها و کنار رودخانه‌های اروپا می‌گذارند و عشاق روی آن می‌نشینند، چنین شیئی عجیب و غریبی را تصور کرده، و چگونه عاشق و معشوق برایش شیئی (وکجای آن) خواهند نشست، مساله بسیار بغرنجی است که تصور می‌رود حتی ژاژه طباطبائی هم نتواند به‌آن پاسخ گوید.





## بالهام اوزرم، شهر جاویدان، فلینی آخرین شاهکار کابوسی خود را میسازد

# رم

هذیانی از دیروز  
و امروز و فردای  
شهر جاویدان،  
به روایت فلینی

در صحنه‌های دیگر دوهزار لیتر شیر در حمام مخصوص ریختند که پوپه همسر ترون در آن استحمام کند. مراسم آتشیازی جشن دسواتریه یکبار دیگر تکرار شد تا بتوانند از آن فیلمبرداری کنند. بسیاری از خانه‌ها و محلات قدیمی، با سیکهای مختلف دوران عظمت رم، کلاسیک و پاروک، مرمت یا از نوساخته شد تا صحنه‌های فیلم را تکمیل کنند. وقایع فیلم مربوط به زمانی است که فدریکو فلینی جوان، در دوران قدرت و تسلط پیرامون سیاهان موسولینی، در جستجوی شغل و شهرت، به رم می‌آید و نقش دوران جوانی او را هنرپیشه آمریکایی «پیترو گونزالس» بازی می‌کند و این تنها هنرپیشه حرفه‌ای است که در سرتاسر این فیلم نقشی بهیبه دارد. برای انقاي سایر نقشها، فلینی فقط از قیافه‌هایی استفاده کرده که در میان دوهزار بازیگر سیاهی لشکر فیلم نظرش را به خود جلب میکردند... بوجه‌ای که برای تهیه فیلم در نظر گرفته شده بود دویلیاردلیر ایتالیایی بود. اما در عمل از سیبیلارد نیز تجاوز کرد و ورثه‌نگی اقای «پاسکواله» تهیه‌کننده فیلم، باعث شد که مدت یک‌ماه تهیه این فیلم طول...

مدت شش‌ماه، فدریکو فلینی و همکارانش کوچه‌های شهر جاویدان را فرق کرده بودند تا این جادوگر بزرگ سینمای هذیان و کابوس و رؤیاهای آخرین اثر خویش را خلق کند: اثری دیگر، پراز هذیانها، کابوسها و رؤیاهایی که همه به‌خاطرات دوران جوانی فلینی برمیگردد، دورانی که تازه به‌رم آمده بود. در این شش ماه کمتر کوچه و محله قدیمی رم از تاخت‌وتاز و آشوب و جنجال فلینی و دارودسته‌اش در امان ماند. باز حکایت همان ترحم و اندک و رفت ساعتی فراموش‌نشده فیلم «زندگی شیرین» بود، گفتی فلینی و همکارانش باز گشته‌اند تا صحنه‌های ناتمام زندگی شیرین را به‌انجام برسانند. دوهزار سرد در کسوت بلند و ارغوانی کشیشان، بزرگترین رژه تاریخ روحانیت را به‌رحله عمل درآوردند. در دست هر یک از ایشان شمشیر بود که پرتولزان آن در دوهزار آینه منعکس میشد، در عود سوزهای عظیم، مود و کندر موسیخت و دودی که از آن به‌پرا برمیخاست چنان غلیظ بود که پنداری کشیشان در میان ابرها گام برمیداشتند.

فلینی در حال تنظیم کادر برای یکی از صحنه‌های فیلم «رم»



صحنه‌هایی از فیلم «رم»



اشناسی که هرگز رم را ندیده‌اند و فقط درباره شهر جاویدان چیزهایی شنیده یا خوانده‌اند... مثلاً خودم در زمانی که هنوز در «ریمینی» زندگی میکردم، شهری کوچک در کرانه دریای آدریاتیک که خانواده‌ام در آنجا بسر می‌بردند و من در آنجا مدرسه میرفتم. در آن زمان برای من رم خیلی چیزها بود: ژولسزار بود، ترون بود، پیکارهای خونین گلا دیاتورها بود، جامعه‌ای بود که به‌اوج عظمت رسیده بود و آرام در لجن‌زار انحطاط غرق میشد. سرزمین خوشگذرانتان و تن‌پروران چاق و مردان جنگی نیرومند بود و بعداز همه سرزمینی بود که لگدمال موسولینی و یاران فاشیست اوشده بود، با کلاه خودهای آهنین و پیراهنهای سیاه.

و بعد دوستانم که از رم آمده بودند تمیزهای دیگر میکردند و من در عالم خیال پاپ را میدیدم. کلیسای سن‌پیر را میدیدم که جمعیت در میدان عظیم مقابل آن موج میزد. و آمدورفت شتابزده کشیشها و خواهرهای روحانی را با جامه‌های رنگارنگ بلندشان میدیدم.



# کانادا

## حال میاره



نیافته‌ام.

و مجموعه این‌ها چون رؤیائی است که بصدای بلند ادا شود و دفترچه خاطراتی است که در آن تصورات و رویدادها درهم آمیخته است. یکی از صحنه‌های این فیلم مربوط به تصورات یک پرنسس امروزی ایتالیائی است که در قصری که در قرن شانزدهم ساخته شده زندانی است... و بعد در رؤیاهای اندوهناک و تپ‌آلود پرنسس، ناگهان هرچیزچان میگرد. آدمیائی که تصاویرشان به دیوارهای کاخ آویخته است از قاب عکسهای خود بیرون می‌آیند و در میان سایر مدعوین که همه از کشیشان و سران مذهبی هستند جا میگیرند. بعد پرنسس یک اسقف عالیمقام را به حضور می‌پذیرد و سپس رژه آغاز میشود. رژه‌ای که در ابتدا آمیخته‌ای از مخمل ارغوانی و طلا و حریر است و بعد با پلاستیک و شیشه و فولاد می‌آمیزد: یک تابلوی عظیم آبستره که گوئی از زیر قلم‌موی یک نقاش و مجسمه‌ساز تازه‌جو خارج شده است. و باز صحنه‌ای از رم دیروز که در آن پیراهن سیاهان موسولینی، در میدان عظیم موسولینی، از میان حلقه‌های فروزان می‌پرند و صحنه‌ای از رم امروز که سربازان و مأمورین پلیس در میدانهای شهر بچان میپی‌های ایتالیائی می‌افتند و صحنه‌ای از رم فردا که دونفر از مأمورین عالی‌رتبه کشور چین در یک اتومبیل مرسدس بزرگ سیاه‌رنگ باپاپ ملاقات می‌کنند!

د. ج.

میدویدند.

«سوار درشکه‌ای شدم تا مرا به اطالی که قبلاً کرایه‌کرده بودم بفرستند. و وقتی که درشکه مرا بسوی مقصد می‌برد فکر میکردم که چقدر همه این چیزها، با آنچه که من از رم در ذهن خود مجسم کرده بودم تفاوت دارد... و بعد یاد مادرم افتادم. یک زن و مادر واقعی. پرمحبت، پرحرارت، عمیق و جدی... و اکنون من در رم بودم. ورم واقعی این بود که با دشمنان خودم میدیدم و نه آنچه که در خیال پنداشته بودم: اینها چیزهایی است که سعی کرده‌ام در فیلم بیاورم.

در این فیلم من سعی کرده‌ام رم را از دوزخیه، از دودید متفاوت نشان بدهم... یکی از دید یک گروه سینماگر جوان که میخواهند هرچیزی را انطور که هست نشان بدهند: خام، خشن و آمیخته با انتقادهای اجتماعی که طبعاً از چنین گروهی انتظار میرود و یکی دیگر از دید سینماگری که نمیتواند خویشتن را از یک احتیاج نظری خویش جدا کند: احتیاج به اینکه شهرش زیبا، لطیف و پراز شعر و رؤیا باشد...

«فیلم من چون رودخانه‌ای جریان می‌یابد. پریشان و نامرتب، به همراهی موجی از تأثرات. کنجکاویها و اکتشافات... و در این سیلان پرتاب و تاب، تصویرهای فراوانی از سایر فیلمی‌هایی که من از زندگی خویشتن ساخته‌ام می‌آید. و تصویرهایی از آنچه که سالها بدانشا اندیشیده‌ام و خواسته‌ام بسازم و هیچوقت توفیق



در انجام خودم با قطار به رم عزیمت کردم پسال ۱۹۳۸ بود. شهری که سالها همه رؤیاها و کاپوسهای مرا بخود اختصاص داده بود آنچه که من در مخیله خویش رسم کرده بودم نبود. برای من رم شهری بود با آب‌وهوای لطیف و مطبوع اما اولین برخوردی که با رم پیدا کردم کاملاً با آن تصویری که از آن شهر داشتم متفاوت بود. هوا گرم و خفتان‌آور بود. مردم شهر خسته و بیحال در کوچه‌ها خودشان را به این سو و آن سو می‌کشیدند و در وجوهشان تنهایی از سرعت وجود داشت حالت و حرکت چشمان سیاهشان بود... و بجای ارا بهائی که در عالم خیال مجسم کرده بودم هزارها اتومبیل بود و مردمی که با صدای بلند و زنده با هم حرف می‌زدند و دستپاشان را تکان میدادند و بچه‌هایی که بهر طرف



صحنه‌هایی از فیلم «رم»





کاغذ دیواری

# دسوتو



**DeSoto**  
WALL PAPER



در سراسر جهان

دسوتو

معروفترین

کاغذ دیواری

خیابان قدیم شیران  
تلفن ۷۵۵۱۱۱

**سا-روشن**

نماینده انحصاری  
در ایران